


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه مرکزی
کتابخانه عمومی

۱۹۲۲
۲۱۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب	ریاض الاحزان و محاسن الاسمان	
مؤلف	محمد علی برغانی	شماره قفسه ۲۱۱۲۵
مترجم		
شماره قفسه ۱۹۲۲		

خطی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۹۲۲	

این کتاب به کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
تقدیم شد
تاریخ ثبت کتاب
۱۳۳۵

۱۹۲۲۰
۲۱۱۳۸۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	ریاض الاحزان و محال الاسمال
مؤلف	محمد علی برغانی
مترجم	
شماره قفسه	۱۹۲۲۰

جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۱۱۳۸۵

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۹۲۲۰

هوش برادر زحمت بر اندازد متقا رود از اخبار مردی معتبره که علماء
مخاطبان ذکر نموده باشند و از غیر کتب معتبره چیزی در این دجیره ذکر نگردد
شده باشد الا حول دلائل و الا بالله العظیم و ترتب حشم
این دجیره را بسم تقدیم چهارده روضه که هر روضه آن راسته مرتبه
و مقام است و خانه دعوای سوم حشم او را بر ریاض الاخران و محسن الاشجان
و امید دارم که قبول درگاه حضرت قمری نه ازنی که بدین کجا
و الذیاء و یوم العرصات کرد و **مقدمه** در بیان فضیلت است

در بیان فضیلت است **در بیان فضیلت است**

در بیان فضیلت است که او را است بکنند از پدر خود و جعفر و ادهای

عمید او از عمیده الله بن فضل بن شمی داد از مولای ما حضرت صادق
صورت است الله و سلامی که که حضرت فرمود که من قال فیما بیدت
شعر فی الله له یبتا فی الجنة **بیکه** در فضیلت در صاحب مال
محمد بن مکیست شعرای بگوید بکنند حق که از برای او خانه در شب او

صد بیت دیگر فرمود که مکیست از برای حق که الفا بکنند شعر را بر
مع کتبه کان ما دین ان ملک مرشدهم و در صد بیت دیگر
فرمودند که هر مؤمنی که بشعر ما را مدح نماید حق که در شب شهادی
از برای او بکنند که او ش مرتبه از دنیا برسیع تر باشد که در آن شهر
آن مؤمن را از یار است نماید هر ملک مقرب و هر بنده برسی و از برای
ما رو ن مکفوف بر دست که به حضرت حضرت صادق علیه السلام
بمن فرمود که شعرای چند در مرتبه حنفی بنحوان پس من شروع بخواند
مخووم فرمود که نه بخوانی مگر در مجلس خود بخوانید و اینجا که در نزد قبر
آن حضرت بخوانید پس ناله بخردن و سبیل اشک جگر کون این شعر
خواندم **اربعاً جلد الحسین بکربلا** **فقل عظم الکبیه**
بنماک که با بگذر باده و ناله در آری : ما بر آن صد کج افغانی از غمخیزی
بخو اطرار بر یارش غریزان تمجیش : ناپس شود روشن است به از روی
هواد آری : چون حضرت کربا باشد من ساکت شدم فرمود که بخوانی

خواندم تا آخر قصیده پس فرمود که زیاده کن بر من این شعر پس ای بارون کز
 بعضی از زبان منبریان انحضرت را می طلب ختم این شعر را خواندند و میگویند
فاندنی مولای وعلى الحسين فاسعدني سيكاي
 بیای بر من خونین بر فغان زاری کن بث ثوب نسك و به یاری
 بخاطر آه و ناله اش در روز عاشورا زخواب هرگز حق زار دیده جان کن
 ای بارون کز پس کسب انحضرت که او از نوم زمان بندش در جردن از
 کمره ساکت شد نه انحضرت پس فرمودند که با ای بارون کسب شری بگو
 در مصیبت قدم جبین من دره غمرا بگردانید بخت بران و جیب می شود پس نظر فرمود
 بکسب آنکه فرمود کسب که شعر بگوید و بفرمود بگردانید بخت از برای اوست
 و کسب که انحضرت را با طریا رود و گریان کرد و بخت بر او و جیب می شود
 اول مقام در بیان خطبه و یا خطبه بسم الله الرحمن الرحيم
شكرك الله ثم يا من اعظم مصيبتنا بمصيبة صاحب
الآخرين ولا شجائ وسيد ولد اذنان المكر واللعن
 و من

وشمس اليلطه وليس وخاتمة كتاب السعادة و نحوه
مصحف الشهادة اعني قتل الله وابن قتيله وثار الله
وابن ثار في الباري والجوار والفلوات ووثق الله الموتى
في الارض والسموات الذي سكن دمه في الخلد وانشتر
له اظلة العرش وبكى له جميع الخلايق والفرش وبكت له ا
لسموات السبع والارضون السبع ومافيهن وما بينهما ومن
يقلب في الجنة والتار من خلق ربنا وما يرى المجاهد
في سبيل الله وثالث شروطا لا اله الا الله الذي سيفكوا
واستحلوا حرمته وانتكحوا حرمته وذبحوا اولاده الذي شج
في مصيبة سيد الانبياء وخير الاوصياء ونجح فخر زرينه
سيد الايمان واشرف الاولياء وسقط المصيبة الطير
في الهواء ذي المحنة والكرب والبلاء المدفون بارض
كربلاء اسير الاسراء وغريب العرباء دثره مرج العرند
والنجم ابن القمر بن مولانا ابو عبد الله الحسين ونقد
سيك الائمة يا من اجل زريننا على ابي السادات

مَنَعَ السَّعَادَاتِ وَشَفَّعَ الْأُمَّةَ فِي يَوْمِ الْعَرَضَاتِ وَفَاتِلَةِ
 إِلَى الْجَبُوحَةِ الْجَنَاتِ قَتِيلِ الْعَمَلَاتِ وَاسِيرِ الْكُرْبَاتِ نُورِ
 لَعِينَتَيْنِ وَ قَبْلَةِ الْكَوْنَيْنِ وَضِيَاءِ الْحَرَمَيْنِ سَيِّدِ نَاكِبِ
 عَبْدِ اللَّهِ الْحَيِّ آه آه ثُمَّ آه آه يَا لَهَا مِنْ مَصِيبَةٍ مِنْ
 هُوَ رَأْسُهُ مَقْطُوعٌ وَجَسَدُهُ عَلَى الْقَرَابِ مَوْضُوعٌ وَاهْلَاهُ
 عَنْ مَاءِ الْفُرَاتِ مَنُوعُ الْقَتِيلِ السَّمَانِ وَالْفَقِيدِ الْوَطَانِ
 الْمَذْبُوحِ الطَّعِينِ وَالْمَقْطُوعِ الْوَتِينِ نُورِ الْعَالَمِينَ الْكَبِيرِ مِنْ
 كُلِّ شَيْءٍ مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَيِّ آه آه ثُمَّ آه آه ثُمَّ
 وَاسْفَاهُ مِنْ زُؤِينِهِ مَنْ بَكَتْ عَلَيْهِ وَحُوشِ الْفَقَارِ وَنَدَى
 حَيْنِ الشُّوْلِ وَالْأَوْغَارِ وَاخْلَى مِنْ وَجْهِهِ الدِّيَارِ وَآيَتُهُ
 أَطْقَالَهُ الصِّغَارُ وَشَكَتْ أُمَّهُ عِنْدَ أَبِيهَا سَيِّدِ الْأَبْرَارِ
 وَعِنْدَ زَوْجِهَا حَيْدَرَ الْكَرَارِ سَيِّدِ الثَّقَلَيْنِ وَشَمْسِ الْخَلَا
 نَيْنِ مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَيِّ آه آه ثُمَّ آه آه ثُمَّ
 وَاصْطَبَّاهُ مِنْ عَجْنَةِ رَيْلَيْنِ آه وَوَيْلَا مِنْ كَرَمِهِ فَتَحَتْ
 عَنْهَا جَمِيعَ الْأَسْمَاءِ وَمَلَأَتْ كُلَّ الْفَوَاحِ وَالْأَصْقَاعِ مَا مِنْ عَيْنٍ

الاول منها

الْاَوَّلُ مِنْهَا نَاكِسُهُ وَمَا مِنْ اَذْنٍ اِلَّا وَمِنْهَا وَاعِيَةٌ صَقِيقَةٌ مِنْهَا
 صَلَوَةٌ وَالْاَجَابِ وَاحْتَرَقَتْ مِنْهَا قُلُوبُ التَّالِعِينَ وَالْاَصْحَابِ
 وَهُوَ مُصِيبَةُ سَيِّدِ الْكَوْنَيْنِ وَزُرِّيَّةِ نَخْرِ الثَّقَلَيْنِ الْمَقْتُولِ فِي
 يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ سَيِّدِ نَاكِبِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَيِّ **العبره** لَمْ أَتَسَّ يَوْمًا
 لِلْحَيِّ وَقَدْ قُتِيَ **ب** بِالطَّيْفِ مَلُوبِ الرِّدَاءِ خَلِيعًا وَرَبُّهُ
 مَسْكُومٌ حِينَ رَا دُرُودَ كِبَرِهِ اَوْ رَا كِبَاكَ كَرِيمًا اَمْلَكْنَدَهُ بُوْدُهُ وَرَدَاىِ مَبَارَكُشِ
 رَا زُرْدِي شَهْرًا دِهْرُونِ مَعْدُودَهُ بُوْدُهُ **ب** ظَمَانٌ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ مَعْطَانًا
 رَتَبَانٌ مِنْ حَصْرِ الصُّوْتِ نَقِيعًا **ب** زَرَابِ كُوْرَاىِ فَرَاتِ بَلْبِ مَبَارَكُشِ
 رَسِيدِ وَلَكِنْ زُرْ بِبَابِ اَمْدُنِ شَمِشِ اَبَدٍ اَبَدٍ اَبَدٍ اَبَدٍ كُرْدِ بُوْدِ اِلَى الْمَاءِ
 الْفُرَاتِ يَطْرِفُهُ قَبْرَاهُ مَحْرَمًا مَمْنُوعًا وَبَدَا مِنْ نَظَرِ مَبَارَكِ رَا بَرَا
 فَرَا سَ اَمْلَكْنَدَهُ بُوْدُو مَبْدُودِهِ اَوْ رَا دِهْرُودَ رَضَاهُ مَبْدُنِ اَنْ يَفْرُودَ اَوْ
 مَنَعَ مَقْصُودَهُ كُوْبَا كَبَرِ سَبَاحِ بَرَهْمَةِ كُوْدُو دَامِ دِرَالِ ظَاهِرِهِ مَحْرَمِ حَرَامِ بُوْدِ
مقام دوم زُرْ رَضَاهُ اَوَّلِي دَرْبَانِ مَحْجِي زُرْ دُرُودِ فَايِلِ الْخَضِرَةِ شَمْسِ
 اَوْ زُرْ دُودِ اَوْ رَسُوْلِ خَدَا اَوْ زُرْ اَبِي بَابُو يَهْ مَرْدُومِ كِهْ خَضِرَةِ مَدَا
 فَرُوْدُهُ كِهْ جَبْرِئِيلِ رَحْمَتِ بُولِ نَارِلِ كُرْدِ بَرِ اَبَرِ بَرِ بُولِ نَارِلِ

اما حین ۲ دینان شهادت نمود حضرت فرمود که مرا بهیچ کجایی
 فرزندی میث ناست مرتبه جبرئیل بر این خبر نزد ایست حضرت رسول
 امیر المؤمنین را بر این خبر که مطلع نمود امیر المؤمنین خبر جواب گوشت که مرا
 بچین فرزندی میث چون زخمی را بتمه در بتمه از فرمود حضرت رشد فاطمه
 خبر تولد و شهادت را دادند قبول نکرد و زخمی را بتمه از فرزندان او در نرفت
 ایشان کرد قبول فرموده حاتم با حضرت شد میث ما هر تولد یافت چون
 عیسی و یحیی بنی صلم و بعد از تولد حضرت رسول ۳ زبان مبارک در روز
 در دمان او میگذارد و حضرت میگوید ما سیر میث حق تعالی گوشت او را
 گوشت رسول الله رد بایند و از حضرت فاطمه و دیگر یثیر بخورد و ام سلمه
 مستقل حضرت میث در سماء نبوت عین روزی انطبل را بنزد رسول ۳
 بر جبرئیل نازل شد و عرض کرد حق تعالی میفرماید که از برای تو منزه
 از دلش از برای موسی هر ازون شیر نام داشت انطبل حین نام که در
 عربی الکنت حضرت بعد از سیمه عقیده حقی و سایر سخنان او را بر دامن
 کند از دفرمود که ما چنین چه باکر الکنت بر من گفتن تو دلسر کر است سماء
 از سبب آن سوال کرد حضرت رسول دینان شهادت حضرت به بعضی

از دافعات که بنا فرمود و بعد از تولد جبرئیل نازل شد بجهت تمینیت و کفایت
 با از قبیل از ملائکه که هر قبیل از آن در ملک شد عبور بر جبرئیل فطرس
 افتاد که بجهت تاخیر اقبال امر الی مخصوص گشته بود و در خبر به مبتلا بجهت پیش
 او بجهت مشغول عبادت الهی بود چون جبرئیل را دید پرسید کجا میروی
 جبرئیل صورت حال را بیان نمود فطرس گوشت که مرا میثاید میرکت
 حین رسول الله مرا شفاعت کند آورده با حضرت رسول ۳ خود را عقد
 مبارک لب نشسته که با بالید پر دبال بر او در بنام خود رجوع نموده میگوشت که
 مثل من کمیت که از او کرده حین جد و پدر ما در او پیش خبر شهادت ان
 حضرت را عرض کرد گوشت هر که از حضرت راز بایر کنند اسلام نماید
 من سلام و زیارت را بر او میرسانم و بعد از آنکه فطرس حدیث در دیکل آ
 و بحسب مضمون متفارب یکدیگر اند و رسول خدا ۳ حضرت را برکت
 گرفته قسم بخدای که با دفرمود که اگر ده مردم حین در میث است
 دوستانی او در میث شد و دوستانی دوستانی او در میث شد و روزی
 در دامن جد خود بود و بول انطبل را عارض گردید و چون شد که او را بر آید
 حضرت رسول ۳ فرمود که بول فرزند مرا قطع کنیید آید طلبید بطلیبه

فرمود در روزی حضرت رسول ۳۳ بر آید بیرون و حضرت امام حسین
با اطفال با بازی بگردد رسول الله ۳۳ پی تابانه از حجاب پیش افتاد که حسن را
در بر کرد آنحضرت بیکر بخت و میخندید تا آنکه او را گرفت و در میان دستان
را بوسید و فرمود که حسین از من است و من از اویم هر که او را دوست
میدارد خدا او را دوست میدارد و از آن سبب است که پیغمبر است و بکرات
حلقوم آنحضرت را چسبیده آه فریاد از آن زن بیکه آنحضرت
چشمی حرکت بر زمین افتاده بود و عجب الله در دامنش شهید شده
بود و درین حال حسین بن مهربی قبری بردمان مبارک آنحضرت
انگشت و ابوالباقع غنوی قبری بر حلقوم مبارکش زد آه آه غم آه آن
حلقوم بیکه بوسه کا پیغمبر بود چگونه بر این تلاش تواند دید ای والله اگر پیغمبر
این حال را میدید آیا سیاه غنیمت میداد و محنت سرائی دنیا را از بسکه
اشک خویش خراب پیغمبر نموده چای است بلکه جامه را چاک و سینه را پاره
آه در زمانک بفرمود و مکرر میگفت ای نوز دیده که هرگز نکست و دلم ز بار
غم غمش و مولای ما حضرت امام رضا فرمودند که هر که چاد آورده صحبت
ما را بگوید برای آنچه برکت شده اند از ما بپاشد و در روضه ما روز قیامت

عظیم گناه

بگوید

کسیکه چاد بکیران آورد صحبت ما را پس بگوید و بکیراند که بای نکرده
دیدم او در روزی که دیدم بای کیران پاشد و کسیکه نشیند در مجلس بگوید
ای مجلس اجبا، امر ما بنده و احوال احادیث ما را بپای کشند بفرمود
او در روزی که دله از ترس و هم مرده شد **محتاجم** روز روضه اول در میان
در زمانک و مصایب اندوهناک که در آشنای سفر بر آنحضرت وارد آمد
و آنحضرت کربان کردید آمده مشغول از روی آب است معجزه است که از بدین
طبیعت تا کربای معلی در پنج وقت بر حضرت امام حسین ۲ دشوار گذشت
تا آنکه کربان کردید **اول** و فتنه آنحضرت را علاج غم سفر نمود و در کار
سفر عراق و خروج از مدینه مشغول کردید و بدست که این خبر برادر
آنحضرت رسید آمد به خدمت آنحضرت که ای برادر بزرگوار بکجا میری
برادر محسن ۲ سران خبر داد این گفت و کربیه در کلویش گره کردید و خوشکامان
از شنیدن گفت شد او از کربیه اش بلند شد حضرت او را در نعل گرفت
فرمود ای برادر حضرت امام حسن نوز آگشته شدن من خبر داد عرض کرد
دور باشی ز کشته شدن ای پاره من رسول الله حضرت فرمود که بخن
خبرم نه چنان شش عرض کرد بپا در جهان شد ای در عرض راه که با آنحضرت

گشت عمر کردید **برفت** مرگ حسن انشعید ز به جفا: بر اوقات بگزیند
کز آن دشاره که در کرد و بصد خوانی: چای میر کند از خون قبیله ی کفاری
دوست حضرت عباس قطع و اگر زار: بخون خویش چو گشت کند کار
پس از شهادت آن بپایم در تازند: تا مسمی نیران به تو می سازند: بر غصه های
مایلون زنده کش کین: اسیر دار شود خواهرم کی ده نشین: سپهرال سکر
آن بکمال جهان: بنیزه اختر سرایم و کوفه بران: چو شود ای برادر
که با نیرید مدارا کنی حضرت فرمود ای برادر جدتم مرا خبر ده است گشته
شدن من و نزدیک بدین تربت من بترت پدر بزرگوارم و فاطمه خواهد بود
خود را اوقات نمود در حالی که شکره گشته باشد از امت بر آنچه بر سر او
دارد و خفی و کسب که فاطمه را و زینب را ازین نماید و اهل بیت بگزیند حضرت
در آن شب تربت جد بزرگوار خود رفت و بعد از سلام عرض کرد که منم جان
تو فرزند فاطمه که در میان امت و اهل اشتهی گواه باشی که مرا خداوند حق
ضایع و محظوظ من نکردند و بعد از معارفت لبه ثانی به جبهه و داع غیر
پیغمبر سلام نموده خطب بگو که مصطفی سلام علیک ایما این بخت باقی
التحاب و الیک: منم جان در آغوش پروریده تو: منم که بدو زمین ارشلی

و دیده تو منم جان سرادکن پروردی: پس سلم مهر زشت آوردی منم جان
برای حاصل مطلب من شدی بر دوشای عید مرگ من کنون نیز کنی
گشتم دارم دل خیال زدن باز گشتم دارم بان رسیده که آواره از مدینه
بشت کوفه کوفی را اهل کینه شوم مشغول غم بعد از فراغ گفت پروردگار این
قبر پیغمبر است و منم فرزند پیغمبر تو و منم نازل شد آنچه تو میداد و میداد
که معروف را دوست دارم و منکر را دشمن میدارم بخی آنکس که در این قبر
است که اختیار نه بجهت من آنچه رضای نیست پس مشغول گریستن کردید چون
صبح نزدیک شد سر مبارک را بر قبر مطهر گذارد و بخوابد حضرت رسول را
باخیل ملائکه اوقات غم و حضرت رسول با چون نظر بر نذر دیده خود چنان نهاد
بغل گشود آنحضرت را بسینه خود چسبید و میان دو دیده آنحضرت ملاکوبید
و فرمود ای حبس من ای حبس که با که بمنم در این نزدیکی بزمی که گشته بودی
و بخون خود آغشته کردی و با این حال تشنه باشی و نور آب ندیده و کمر خسته
باشی و بر آیت گشتمد و مع هذا اسب شفاعت از من داشته باشند
ای نور دیده پدر و مادر برادر است بسوی تو آمده و همه شتاق تعاقب تو کنند
و نور او برشت در جات چند است که بجز شهادت با نخواستار ای رسیده

حضرت امام حسین عرض کرد که سر این پناهی تنیست سرا با خود داخل قبر
مبارک خود کرد آن حضرت فرمود که ناچار تو را باید بدینا رشت شربت
شهدادت نوشیده با پدر و برادر و مادر و حمزه و خجوه و احام خود در نزه
و اصد و خشر لوی و داخل حبش لوی حضرت زرسان و در میان از خوا
غم میداد و اهمیت را ازین واقعه خبر داری فرمود و اولاد عبدالمطلب همه
کریانی و در شرق و غرب عالم در از در کس نزد آل محمد سینه برای تو فرمود
پس حضرت بنجه فرج را دیده برادر آل حضرت محمد حقیقه ادرا مانع
از سفر کرده عرض کرد که بکجه رو اگر ممکن باقی چنین رود که همه با و رانی
و پدر تو اند و دلای مردانی دارند و ملا دشمن و سبع و اگر در کجا اترو
مکت کرد و بصحرا و کوهها گذار با جمعه ممانه تو دای وای تو حکم کند
حضرت فرمود که اگر در دنیا مادی نیایم بازید معیت کنیم در دانه مکته
در در بقیع نزول اجلال فرمود **نظم** بغیر این شش شش شش شش شش شش
ن دست اما ندیده شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش
مشغی از اهل کوفه و در دعبه **نظم** سوال حضرت زرار از احوال
اهل کوفه عرض کرد که بیرون نیایم از کوفه مگر اینکه مسلم و منافق را کشته و کجا

و کجا

و خوان غشته دیدم در میانی ایشان را روانه شام نمودند حضرت انانه و اما
البه را جعفران گویانی بخیمه دارد و دختر یازده ساله را عیبه دست مبارک
بر سر او کشید و دختر عرض کرد که یا عم نوازش قتل ینماط کرد بر مهر با شربت
شهدادت نوشیده حضرت از کلام غم انجام انداخته خود را ضبط فرما
نمود و فرمود که من بجان پدر تو و دخترانم و خواهرانم تو دختر صدرا را بواطلا
بشد نمود و او از انانه او با ولاد مسلم بن عقیل رسید بهیچ بعد از اخیان حضرت
و او را بلند نمودند چون حضرت انحال را از ان غم نصیبان سینه بریان شد
نمود و فرمود که آه اهل کوفه هیلان هیلان عت یکا شند که بر قتل امیر المؤمنین
اعتنا کردند و اموال حق را غارت کردند و دختر برادران مبارکش زودند
و کربست و کربستن شدیدی کرد و ریش مبارکش یک دیده های چشمش
تر کردید **نظم** ز شرناله انغم نصیبان جهان پر شد ز شک ماه و افغان
نظم و قسیده انحضرت بمنزل زباله رسید خبر از دادند که قتل شده است
بکوفه برده بود و کوفیان او را گرفته و او را نماند شمارا پاره کرد که کشتن شد
مضمونی او را انبند و عبد الله اش بودند او را خنجر محش میانه ناسر کشان
شما و بانیند از نبد میوا شدن مسجد اندک بهر خبر رفت بعد از حمد الهی **نظم**

بر محمد و حسن و حسین گفت با قوم من فالدم از قبل حسین ۲۰ داد و در منزل
فدا گشت اجابت او مانده عجب الله از حضرت حال گشایسته امر خود کرد
را از بالای قصر برزید و گفتند که دستهایش خورد گشته برقی از او باقی بود
که عجب الملک این غیر سر از از برنی جدا کرد و چون حضرت با جمعی ازین
واقع میفرمود که اللّٰهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِئِبْنِنَا
مِنْ لَکَرِیْمًا وَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِی مَسْتَقَرٍّ مِّنْ رَّحْمَتِكَ اِنَّکَ
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ شریک از دیده آن چو نیل جاری بر این
رحمت با افتائی و از روی **چهارم** و شب که آنحضرت از منزل شرافت گنج
اب برشته روانه راه شدند در آفتاب راه یکا در دهکاب گنج گشت
از سبب آنکه گشت تختانی مایه آنحضرت فرمود که محل میث
کن سرهای غیر ما و گوشه های سپاسگاه پس در مکان سبزی پای خانه بود
نزدل کردند و چنانچه بر پا کردند که ناکاه حرا این برید ریاحی منتهی و کرد و ترس
نزدل کردند و در مقابل شک حضرت شد و حضرت با احکام سبب شد
شبهه با بر کمر بسته فرمود که یا اَحْسَنَ لَنَا اَمْ عَلَيْنَا عرض کرد که این
رسول گنجت شما لایق است که لا اَجُلَ لَاقِیَةِ اِلَّا بِاللّٰهِ

والله

الْحَلِیْلِ الْعَظِیْمِ و با صاحب فرمود که من ازین قوم انار شکیا بسیم
بفضل نفس و بارگاه شغل آجاری خانه رستنی کو فانی کردید و همه
ایستادنی را با چهار پایانی استی بر است فرمودند و نظرهای استی
را بر از است نمود چونی وقت ظهر در سبب حضرت تجلی این
اندر فرمود و از آنکه با فاعله و گنج گشت که با قوم خود نماز که از حضرت عرض کرد
بگو با فرزندانی رسول خدا نماز میکنم حضرت با دوشکر ادای فریضه
غلظتی فرمود و بعد از آن رو بگوییانی نمود که شتاب من ناچار گشتید
میشاوب که عدد و آنها دو از ده هزار بود بود است خود بخوابید اگر چه
خود باقی بنشیند بر کرم صرخه عرض کرد که ما از آنها بنشینیم و ما مورم که کرد
شما مفارقت نه غایت ما شما را خبر و عید اله زیبا داریم حضرت فرمود
که یا حر حرکت بنویز و بکنت رشت از آنچه اراده نمودی پس احکام با
اگر بر از رشتنی در راحت نمودنی کرد و حرام منع شد حضرت فرمود
ما در رشت لغزات بنشیند چه اراده کرده عرض کرد که اگر غیر ازنی
کس انحراف را گفته بود متعرض جواب او میشوم و لکن ما در تو ظاهر
زده است و باره شنبه حدیث مجله خرفانی بر حج حضرت فرمودند و کرد

باین داد که راهی بسیار کند که نه بگذرند و نه بکوفه رود پس حضرت
 بدست چپ خادیه میل فرمودند **موقوف بود** تا مل غایبند که اباقونیکه
 حریم آل محمد اسم تحکمت را شنیدند چه حال داشتند در آنحضرت
 چه که نشنیدند زیرا که فکر میفرمود که در حال زمان در خیران با سیه میخواستند
 و گاهی ملاحظه جوانی عباس و عا ابرو چشم میبود که کشته و بخون خود غش شده
 که دید و گاهی ملاحظه ششیده شدن خود که بجای آن در کار را بخاطر می آوردند
 میفرمود: **دل شوریده اش بر زخم بود** کوی در فکر غم گاهی آلم گوشتی بود
 که آنحضرت برین که جای صدر رسیده مردست که چون آنحضرت
 با صاحب کرام خود برین که در رسیده اند و اجماع مرکب آنحضرت
 است و حرکت نکرد و در چند آنحضرت سعی نمود و در از پیش قدم زدیم
 بر پشت پس حضرت مرکب دیگر طلبید و در آن کوار شد نیز از آن
 غم ثن حرکت نمود پس حضرت روی مبارک با صاحب کرام خود نمود
 و فرمود که **ما یقال لهذا العرض** ای قوم این زمین را بچه نام نوبه
 عرض کردند که نموانیم گویند فرمود که **هل لنا انکم تعبدون هذا ابا اسم**
 دیگری و در عرض کردند که پادشاهی و پیش گویند فرمود که **ای اسم** دیگر در عرض
 کردند که

گفتیم کسی که باین زمین را که میگویند پس آله سرور از مل بر آورد
 نامه از آن زمین را بر مل رسید: که سفرهای غم بار منزل رسیده شد
 میر جاز فرزندش رفت از کوس اهل کشته باز که بر شکل رسیده
 پس فرمود که **هَذَا وَآلَهُ قَتَلَ الرِّجَالِ وَهَذَا وَآلَهُ قَتَلَ النِّسَاءَ**
وَتِلْكَ الْأَطْفَالُ هَذَا مَا كَرِهَ اللَّهُ لَنَا خاک باین نوجوانان ز خون خورتن کردند
 و باین زنان پادشاه را کردند پادشاه را کردند پادشاه را کردند
 اطفال میفرم چو سازم پادشاه را پس دستم **هَذَا يَأْتِيهِمْ قَتْلٌ وَصَحْبٌ**
وَهَذَا يَأْتِيهِمْ قَتْلٌ وَصَحْبٌ و هَذَا يَأْتِيهِمْ قَتْلٌ وَصَحْبٌ
هَذَا يَأْتِيهِمْ قَتْلٌ وَصَحْبٌ و هَذَا يَأْتِيهِمْ قَتْلٌ وَصَحْبٌ
 مراست فضل مصرع در این دیار **م** نزد هر یک بجو را پس سرم سران
 همه بر نیزه رسان کردند: **سنان** ز مهر سران شکستان کردند
 در این زمین کفنی هر مغربان نیست: **سه روز** در قفس غلبه بران رسید
 نیست پس صاحب کرام خود فرمود که از مرگها پیاده شدند و فرمود
هَذَا حَيْلُ قُبُورِنَا وَهَذَا وَآلَهُ عَشْرًا وَثَلَاثِينَ نَا و باین مراد عده ده
 بدست رسول خدا و عده آنحضرت خلافت میآید شد و از روز پنجشنبه

محرم اطهر شریف بکم از حضرت برادر پس حضرت بعد از آرام گرفتن
مبارک را از غلاف کشید و اصلاح فرمود و این اشعار را خواند یا قد صلی
لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمَا لَكَ يَا أَشْرَفُ وَالْأَحَبُّ مِنْ خَلِيلٍ قَبِيلٍ وَالْأَكْبَرُ
لَا تَقْعُ بِالْبَدِيلِ وَكُلُّهَا فِي السَّبِيلِ وَمَنْ تَعَى الْأَمْرُ إِلَّا الْجَلِيلُ
و حضرت این ابیات را مکرر خواند و چون زینب خواندن این اشعار را
شنید خود را بترساند و عرض کرد که ای برادر من در این حال
کاشکه من مرده بودم ای جانشین که دشمنان و بغیر بازمانده این علوم
کسی است که بقیان برکت مرده باشد حضرت فرمود که بیای خواهر گویا
پس زینب خواندن نامه بر آورد و در گریست و مخدرات حرم بیگانه را اندر
و بیای بگو بر جاسرانی خود زدن و با هم در بر چاک کردن و همه غمده کانی
با او مَرْگِش آن بد و مرده جلاله چشم حرم که آن چاک کردند چشم
حرم بر آید لَوْ همه حسد ناه کای در آن دور و بکشته لای
پس آن کثرت فریاد و محمد اودا علی و داود و داخی و داخینا در مضاعف
بعدک با ابا عبد الله بر آورد پس حضرت او را شکنج دلو و فرمود و انجوا هر
گرمی ای ام کلثوم دای زینب دایه طه و یا ربنا سبحان من شربت شهادت

اشهد ان

زینب را که جامه در خواهم چاک نازید و در دای خود را شربت شهادت
نبایت کشت نکونید پس او را نامه زینب خواندن غمده کرد و کشت و او را
مثل زینب است که جنم محمد مصطفی دیدم غمده و درم غمده زهر او بر آوردم
حسن مجتبی از دنیا رفت پس حضرت امام حسین او را است و او را زهر کرد
که انجوا هر گرمی بر آید خدا را غمی شود بدو سبکه اهل آسمان از دنیا میبردند
وَكُلُّهَا هَالِكٌ إِلَّا جَهَنَّمَ و بر آوردم بهتر از من لغو در شربت
نما که سرک کشیدند و هر سنگ را بر رسول خدا با روی نه
عرض کرد که ای برادر گرامی تو را میبکنند و من در نکال تو را نظر میکنم پس گریه
و گلویش گریه شد و گفت از دید کانش جایی کردید که با سخن می گفت
عظم چهره آن ای مایه صبر و دلائی چهره آن ای قوت روح روانم
و از اینم بزرگتر بشکسته که ای حاضر شمشیر چهره آن زینب غم غم
ببر کشت ببر چشم از غم چهره آن چکان بر آورده پس چهره آن را
بحرم جد بر کردار بر کردانی پس حضرت از کوه که چاره رجوع بر من مسدود
از من خواندن عرض کرد که ای برادر خوشحال و سرده بعد از شهادت
تو بکار غمی آید پس چنانچه بر حناره مبارک خود زدن و در دای جامه را بر سر خود کرد

وپوشش برزخین افتاد حضرت امام حسین کربان سربارک اور ابرار
 خود کد کرد و کربان حال مفرود ^{خداوند ابرین دادی خود کار}
 جب نرم باغم و اندوه بسیار که دیده یک در طرف در شب
 در رشن که هر سو هزار ^{ای خواهر سوزانی این دل راز که شایسته است}
 و قیاس و لم پست بکری جان خواهر بنم هم باب بکری جان خواهر
 در دیده باز کن ای مایه جان ^{حقی چند روز ز دست مکان دلش}
 ازین محرش خواهر تو که سوس لفظ با دور ^{با خنده قسم به هم در کجی}
 من که در تو دارم که بعد از گشته شدن من جاسه را کجی ^{نری در درگاه}
 و ما که داوود داوود و ثور ابریناوری پس حضرت زینب ^{خواری را محمد کریم}
 انا لله وانا الیه راجعون و انا الیه راجعون ^{و انا الیه راجعون}
الحمد لله الذي جعلنا من مصيبتنا نعيم
و جعل زينةنا نجسا ^{و جعل زينةنا نجسا}
و جعلنا في اوقناة بقطرات مياه
عبرنا في الايام الماضية والقرون الخالية ^{بميامين بركات}

والموت

و اجعل اجورنا بالبكاء والعويل على الاخوان و بلياة الحسين
 واحسن في ابناء الصراخ والامنين على الاشجان و كرامة الحسين
 و رفع ملايح الشهداء التابعين و اعلام مد ايح الشهداء ^{الغيا}
 الذين بلوا معهم في سبيل الله و اخطوا و خلطهم في جواب
 سرادقك الحين و لعنة الله على الكفرة الذين صبغوا ^{فلا}
 بالدماء صفحات و جنات الحين و افاضوا صبغات العيون
 على صفايح خدود بنات الحين و اجروا الدروع الماطلة على
 قنات اوراق و جوه اخوات الحين و ابروا و امه بخيام ^{الغيم}
 و القندس بنات المصطفى و عورات الحين و استباحوا حرم الله
 الامور بصيانتهم و ضمايتهم و هتكوا اسنار محلات الحين
 آه آه ثم آه ثم آه ^{و حوناه من مصيبة}
 و احرقت جفون التابعين و الاصحاب آه آه ثم آه و الرثاء
 من مصيبة كواقت حديد النار باللياق و اصبقت على الايام
 حرق ليلنا آه آه و اخوانه رزان زما بكمه شمعين ^{بسيه}
 مبارک حضرت زینب در روزی مبارک حضرت زینب را بر خاک مالید

اگچاش که جان همه لایق قربان است به نظر آن گشته بود این است که
 شیخ عارف با نامه داده میگوید **نعم** فجمع الخلق حزنا وخيفة
 وصانا لما جبر الرياح سوا قيا **هس** در اوقات بر طوفان است
 مظلوم همه مثل بناله در آمدند و تمامی کانیات بغیر او دفغان در آمدند و
 مضطرب و سرسیمه گردیدند بعضی غم و بعضی از ترس و باد و غش شدید
 و زدن کرم **ه** اذا اجثت ارض القدام قبرا محمدا **ه** فصل قلبه
 و ادفع الصوت شيئا **ه** ای برادر چون برسی به نیمه طپه تزد و بر سیمه
 پس سلام مرا بر آنحضرت برسان **ه** و قد بان سؤل الله من اول كنه
 آتيتك اسعى مستغنيا و ناعيا **ه** بگو ای رسول از زمین که بداده دادم
 تا صد مرتبه پیشم در خجابت و نجاست دارم آه چگونه با رسول الله
 حبیبك ملقى فی التراب معقرا **ه** تجر علیہ الن اریات سوا قیا
 به آنکه محبوب دارم جان و جبین در محرابی که بلا برخاک خون افاده داده
 بفش است به سر زدن جدا خاک نشاند **ه** و تحبلة الجرح
 العیان و انت ما **ه** قد هت علی ان تسمع الیبط باکیا **ه** و این
 بدین مازنین دور اهل مال کرده و حال آنکه جناب و نبوتی که جبین خود را

سخن

چشم بخورده و در بیان برسی **ه** و هذا السه فی النجی هذا و فو
 کبدی الحی لا ال الی الی نالیما **ه** و اینک سر مبارک او را بر نیزه کردند
 از برای دشمنان جدید میزدند و نور او را با شب چهارده روشنی میدادند
 و پسر آن سر مقدس هر سه نیزه و بتلاوت این قرآن مشغول است
مقام دهم **ه** از روضه ثانیه در بیان غش کهن رسول الله در مرض
 تحیه آنحضرت و از سرش نمودن رسول الله حسب این مفاهر اسد بود
 در مشیر الاحزان مرگ است از این عبا من که گفت چون مرض رسول الله
 شد در آن مرضی که بواسطه اظلمه پیرست حسین ۴ عجله در سینه
 خود حساسیت در الوفتی که عرق مرگ از آن میخفت در حالت مرگ
 بود و سر خود را با پای و نیزه میزد و چکار است خداوند اجمعه ان لعین
 گردان و او را لعنت کن پس عت طویله غش که چون بوش
 آمد شروع نمود بر سیدن جبین ۴ داشت از دبد کاش فریاد میخفت
 و فرمود که ای نور دیده مرا با قاتل تو در محضر الهی مقابست **ه** ای
 زودخت سر در پنهان **ه** به قرار دیده گریان در نهان **ه** شش از خبار
 دیگر گران شدی **ه** گریه می کردی که را چون شدی **ه** بکفر و جهاد

زار کشیدها یکطرف سرانگیزا یکطرف اطفال با برادر هر کفر
 کفرم در بربد سبک در عالم العلوم مذکور است که رزری رسول
 خدا ۳۰ با جمعی از اصحاب خود برای یکدیگر نشاند تا گاه دیدند که اطفال
 چند در کوچه مشغول بازی گردیده بودند و ای کوبه که پس دیدیم که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله از آن اطفال نشاند و میانه دو چشم اطفال را دید
 و در اطفال نموده بر دهن مبارک نشاندند و باز بسیار بر اطفال بشارت
 و سبب احوال زبان کشید و ای کوبه که دیدیم که در این طفل
 در روزیکه با جمعی از بازی بگردیدیم که خاک از زیر پای مبارک حسین
 من بر می داشت و بر روی کمان خود می آید پس من او را دوست دارم بجهت
 دوستی او و فرزندان حسین و به تحقیق که جبرئیل مرآه داد که از طفل نزد آن حضرت
 من خواجده در واقع کرد که گویا با کمال ای کوبه که در دهستان ای کوبه که رزری
 از هرگز پیش نبوده گفت با من جبرئیل از حق تعالی که رسول الله صلی
 این را بر خدای کانی سپرد که در کعبه یا شورشین جان قند از دهن حسین
 در میان کلماتان چها کار بر او نمک سازند از خبا نا جویش از چشم
 کین سر به اسازند انقوم بعین این سپهر از رزری کانی بازی کنند

در کانی

در کانی کشته سر بازی کند **مقام سیوم** از روضه ثانیه در کانی
 که یکشنبه کانی از بنیاد ساله **اول** اول اوم صغی الله از کانی کانی
 بود که بعد از رخاوت از رشت **و** آن مقدم کرد است که از رشت
 او مانند و جلوه بعد او در دیگری مانند شط فراط جباری بود و در کانی
 و لا می کشید که هشت صورت محمد و آل محمد است پس شایسته کانی
 اوم از رخاوت رفت هشت بوده بلکه بر آنچه بر آن حضرت برسد
 از نصیب او به است چنانکه در ادب از رشتین بر آن دولت
 در نصیب تول حق تعالی **و تَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ** که دوم سر بازی کرد
 لطاف غرض و آسمانی صمیم دانه صورت الله و ملائکه هم را و به کانی
 او را تعلیم کرد که بگو ای آدم یا احمد یا محیی محمد یا علی **یا علی**
یا فاطمه یا محسن یا محسن یا محسن یا محسن در رشت
 چون اوم حسین را از رزبان جباری کانی سبک است از دکان
 جباری کردیم که شش شش که گفت ای برادر من ای جبرئیل دم در کانی
 و در کانی می شود و شکم جباری بگردید جبرئیل گفت که یا آدم این حسین
 فرزند تو به نصیب منبه کرد که همه نصیبهای عالم در زداد و کانی است

در کانی
 اول از کانی

آدم علیه السلام فرمود که ای جبرئیل این کلام صلیت بر کشت
که گشته میبودن در غیب و نهادن پس در یکدیگر تا صیرر معنی باشد
باشد اگر چه پس ادرای آدم در آنوقت یکدیگر تا که داد عطا و داد
قلعه تا سر راه برادر و تا اینکه تشنگی حاصل شود میان او و آنکه مانند
دود و کس او را جواب گوید مگر تشنگی که آمد از گون دستان
پس او را که غنچه دار از شاخسار تیرند و او را شایان را غار کنند و سر او را
با ورنش را در شهر با بگردانند و با آب که شنبه زمانه شیر خیزد از
آل محمد ۳ جبرئیل است در علم داد و همان پس حضرت آدم و جبرئیل
سر بسته مانند زمی که فرزند او مرده باشد **نوع ۱** در آنکه گشته که آن نوع بود
که نه صد و پنجاه سال در میان قوم بود که در ضرایح و خراج مرد است
از رسول ۱۲ چون حق که حاکم است که قوم نوع را که یکدیگر را از دست داد
که گشتنای گشتن را با زود چون گشت جبرئیل نازل شد و همیشه گشتی را
بر او تعظیم نمود و با او بود یکصد است و نه هزار و هشتاد و چهار را که از
کجا بر کرده و تا اینکه گشتن را مانند پس یک از آنرا را بر دست مانند ستاره
درختانی در آنی است و از گشتی و از پس نوع ۲ متخلفانند حق آنکه را سخن از

از آنکه

و زبان مضجع گفت که انا علی اسم حیرا لایلیا محمدا محمد بن عبد الله
منم بر اسم بهترین پسران محمد بن عبد الله پس جبرئیل نازل شد و نوع از
آن واقعه سوال نمود و جبرئیل گفت که این اسم بهترین پسران محمد بن
عبد الله است پس او را بر جانب راست گشتی نمران چنان نمود پس همان
را بر داشت آن نیز چون کوب درختان نوزادش آن کردید نوع ۳ چید
که این سمار چیت جبرئیل عرض کرد که این سمار بر آورده پس هم محمد
سمار سید اوصیاء امیر المؤمنین ۳ ابن اسیر طالت است پس او را در جانب
چپ گشتی زد پس سمار سیم را بر داشت آن نیز روشن درخت آن چو
کوب نوزادش آن کردید نوع ۴ فرمود که این چه سمار است جبرئیل
عرض کرد که این سمار فاطمه است پس سمار را در سمت سمار رسول الله در
زاد پس سمار چهارم بر داشت آن نیز درخت آن درخت چون کوب است
نوزاد کردید و از آن سوال نمود و جبرئیل عرض کرد که این سمار حسن است
۵ است پس نوع ۶ او را بر جانب سمار در او امیر المؤمنین ۴ زد و پس سمار
نجم را بر داشت آن نیز روشن درخت آن کردید چون کوب نوزادش آن در
نوزاد از او را هر کردید پس سید که این سمار است جبرئیل عرض کرد که این سمار

نوح علیه السلام فرمود که این تری حبت بپرسیل عرض کرد که این حبت
پس اوصاف که باها را نمود پس نوح بر تاقان انچه است نموده
وَسَيُعَامِلُ الْاَلْحَىٰ مِنْ تَحْتِ قَلْبِهِ **وَيَسْمَعُ سَمْعًا**
که نوح نوحه کرد سرور شد **وَاللّٰهُ** چه صبح بخیر بر نوح که بار آوردید
سبال نه صد و پنجاه روزه خون کردید **وَيَسْمَعُ سَمْعًا**
ابو اسم بود در غلام از خصال مراد است از مولای حاضر است انعام
که فرمود که حق تعالی امر نمود که اسم را ابی که گمشد عوض فرزند خود اسمعیل
بگشتد ابو اسم از فرموده که کاش فرزند خود را فریادی کرده بودم و نام خود
نیم گمشد گمشده دوم از آنکه بکش من فرزند عزیز دل پدرم بانی بسیار
مرد می آمد که سخنان در جرات رفیع اهل قلوب را بهم میرساند
حق تعالی و من فرستاد سوی ابو اسم که کدام بگفت از غفلت است
در نزد من همه عزیزان را بر اسم عرض کرد که بر درگاه حق فرموده است
که در نزد من از صحبت و محبت دست و غریز تر باشد و می آید که کدام
بیشتر دوست داری بانی حورست و سخن بگفت بانی محمد را بیشتر دوست دارم
از بانی خود می آید که که فرزند آن محمد است و فرزند من است

نوح

عرض کرد که فرزند او می آید که گمشد شدن فرزند او بر دست
دشمنان او از روی غم و طغیان دل تو را بیشتر در می آرد و گفتن
نوح فرزند بدست خود در طاعت من عرض کرد پروردگار گمشد شد
فرزند او بدست دشمنان او دل مرا بیشتر در می آرد پس می آید
آمد که با اسمیم که بگفته که کان میکنند که ایشان از است
محمد است غریب علی فرزند محمد را بعد از او میکنند از روی
غم و غمزدان بختی که که فرزند را گمشد پس بانی محبوب غضب
من خراشید کرد پس ابو اسم بانی قصه کرد بانی و سینه بران کرد
در عرض نمود پس می آید با اسمیم این عرض تو را بر حسین و شهادت
او ضای فرزند تو اسمعیل نمودم اگر هیچ سکری او را بدست خود خود
رفع الدرد است اهل صواب بر مشایب کردید و این قول حق است
وَقَدْ بَيَّنَّا بِلَيْحٍ عَظِيمٍ **فَلْيَسِّرْ لَنَا** **وَلْيَسِّرْ لَنَا**
و داشت که میراث علی گویان سرنگ از دیده باران زبانش
شنه زن شعر نزاران غلب از ناله کاهی در حفا بود کوی در مرده
بار ناله گشتود چه شده ف با سر از حسینی است احرام آه تنه

زاف کعبه مقهور نمود شد که پس تنه را فرود کرد که ابراهیم
بجهت خورشید است آنحضرت گریان شدی آیا چه بود حال تو اگر در کربلا
میبودی و مرکبان آل طغیان را می دیدی که بر ابدان مطهره آل طه کس
می درخت و خیمه گاه آنحضرت را می دیدی که می رسیدند زین
آنحضرت را که همه را می کشیدند و در الجناح به صاحب آنحضرت
حاکم زمین کرده را بر سر می انداختند و جویان آنحضرت را که همه بر خاک
ریخته و سرای ایشان را می میخدی که بر نیزه نموده اند و با اسیران شهر
بشهر و دیار به دیار میگردانند و می بیند که سر حین در کوچه پیش
محل زینب فاطمه میزند با ابراهیم اگر می بیند که زینب سر در اند
فیلکه نظر او بر سر مبارک حضرت امام علی افتاد سر خود را بر محفل
داین اشعار بخواند **يا هدا لما استقم كما لا خفة فا**
بدی غریبا ای ماه فلک است که بجز آینه او بان منتفج کردی
و ای حرر شهید غلاف که بروش روز کار خود را در اقی غریب
از پاشیدی ما اتی هست یا شقی فوادی کان هذا
مقدمه مکتوبی کان نیس کردم ای سیره دل من که در خجسته تقدیر

در کربلا

تقدیر بود که در شهید شدیم اسیر کردیم یا اتی فاطمه الصغیره
کلها فقد کاد قلبها ان یکن و یا ای برادر بفاطمه مغرور
خود سخن آغاز نه به تسبیح او به تحقیق که نزدیک است که دشمن از
غصه آب شود ای و اله ای شعیبان از مصایب شجر بسیار کران
یکه منی زمر که طفل باید هر وقت که طفل را باید در خیمه پند اور از پدر
خود یاد آید و یک غریبی که هر وقت در دیار غربت محلی به پند که است
و یا ما چند در وطن خود مشغول صحبت و خوردن ایشان به
فاکتند ان عزیزا یا و از یاران وطن خود آید و یک اسیری با او طفلان
و سبک بردن داین هر که در سکنه و خرقه حین جمع شده بود استی و غریبی
و اسیری او را خوا همش گزینی نمودند در مجلس نرسید به ایان چون
ان مظهر مدرا انجالت را وید لغیه خود زینب پناه برد و کربلا
حال میفرمود **ای عمه** با کمال گزینی نموده ام خوارم و یک غیر
غزینی نموده ام یک می شود غمزه گزینی محافل ان آخر نم غریز حین از غم
یا ابراهیم اگر این احوال را شنیده نمودی به یقین که جانه را پاک
و از جراحت های اندوه رسوا هم الم و سیرت نامه خود را هلاک میفروری

اگر کسی کند کان حضرت زکریا بود بر دابت غوالم از
 از احتجاج از سعد بن عبد الله که گفت بنوال کردم از حضرت فاطمه از
 از مایل قول فدای تو که کفایت حضرت فرمود که انجود از نهاده
 عینیت که حق تعالی بنده خود حضرت زکریا را مطلق حجت و بعد از آن
 ذکر فرمود از برای محمد و ائمه بود که حضرت زکریا از حق تعالی سوال نمود
 که اسما، چنین آن عبا را بر و تعلیم فرما پس جبریل با بر آلهای مازل شد
 و تعلیم فرمود حضرت زکریا اسما و محمد و شافعه و حسن و حسین را از که منمود
 خوشحال و سرور میگردد و در خزن داند و از ایل میگردد چون چشم حین ا
 را از که می نمود که در کلهای مبارکش که مشبه و نفس در شینه او میگردد
 و بعد از مدتی هر دوی آمد پس زکریا از آن واقعه خبر گشته پس روزی میر کرد
 عرض کرد که اَللّٰهُمَّ اِذَا ذَكَرْتُكَ اَوْ بَعَثْتُمْ نَفْسًا
مِنْ خَلْقِكَ اَوْ اِذَا ذَكَرْتُ الْحَيَّ تَدَاعَى عَيْنِي پروردگار از برای
 جیت چون اسما و محمد و شافعه و حسن و حسین را از برای بنیام باشد
 ایشان است بنیام و هموم و غموم از من زایل میگردد و لکن عظم چه بگویند
 میگردد بنیام از آن روز هر سبیل بر گشت از ده چشم خوبارم

الذکر

سر از غم بدل و نوح و سینه انکار شود چه شعل حور شد آتش یار
 نقان و ناله بر آرم ز دل لصد زاری نداغم از چه ر هست این دعا بخوان
 پس حق تعالی حضرت زکریا را از قضا حضرت خبر داد و فرمود که
 پس کاف اسم و اهلک عترت طاهره و یا زید طلم کشته بر
 حسین و عین عطرش حضرت و صابر حضرت و گوایز بان حال خبر
 در اینجا زکریا بانی حال مترغم بود عظم که این شیشه در زین با
 شود و شیشه ز جوی خافان دعا عظم بر شیشه بلا چون زلال آله سکران
 خند و دندنی لب بر لب کشته صف صفا و پان بدیده کرانی و غوطه بند
 کشته و بکجه زبان کشته شکر کین زاده شمس کپار سران آلی
 قطع جسمها و خوار زنده آتش کین بنمونه دین را بر نه جانب شمس است
 پس را بنمونه و سران جلوه که کپا شمس کبر بلا نه بکیز زخم کند آرام
 چون حضرت زکریا این واقعه جان گذار ز رحمت پروردگار استماع
 نموده مدت سه روز از قریب عبادت خود بر بخش کسیر از آن
 دخول نمیداد و شوق کریمه زاری بود سبیل کشش از حق و امر گشتن
 دادی از اصفان زهرانی نشانی رود این چهره گردان سیاه

بود بر اندوه سجدی گوآه **نظم** نامش شد بر حجاب دل نشین : کویا بود بر منب
بنشین : اسکت خویشش بر دوش از دود عین : میرودی آه از دشت حسین
پس حضرت زکریا عرض کرد که **الحی یجمع خیر جمیع خلائق بکماله**
الهی ایا پدر خودی آورد و دل بهترین جمع حلف را بحسب فرزند او دایا این
بیته دحش را در صحت غشت از خودی آورد ایا این جانم نامم را بر
دعا طه خودی پوش بند ایا شدت این درد دحش را بر صراط
دنزلت این داخل خودی کرد کویا زبان حال بفرمود **نظم** الهی اینم رحم بفرموده
جب ناری بچشم زرد بگرد : عی را بر جنت غم بباری : دل بابا بداع غم
که نری : بگرد آب الم زهرش فی : دل زهرش را بر غم کشتی : دل زهرش
زهر غم خوشی : علف بر دغهای سینه پشی : زهرش از جور اهل سینه
یکول خبر من خبر بکنه : پس عرض کرد زری کن مرا فرزندی که این میری
دید من باور دین کرد چون من خطا کنی مرا محبت او محسوم کردن پس
دل بر محبت او بدر آورد چنانچه دل محمد خلیل خود را بفرزندش میرود
آورد پس خدا حضرت یحیی را بحضرت زکریا کرد بحسب اراد او
مرد آورد و دست محل یحیی در شکم مادرش نهاد بود و دست محل احم حسین

مکرم

نیز در شکم مادرش نهاد بود کویا بکمی نخی از شعاعش دین مخلوق بود
زاد سبب راه رحم بر طبق دین بود بود : خل بر موجودی میبود از غلتش
زاد جفته مانندش نشد لب بدش **نظم** زکریا که کشنده گاه
زکریا که کشنده گاه رسول الله در امیر المؤمنین بوده در غوالم العلوم از کمال
زبار صفت مردیت که چون جبرئیل خبر شد دست حضرت امام حسین را
بر رسول خدا آورد انحضرت دست امیر المؤمنین گرفت و بدی از در را
خوت کردند و بکرب شد **نظم** و در بقوی به بیت غم نشسته در گوآه
طرف نام بشته : او ای یاقی دو سر کرم خانی : دو دوی در مقام نوصه خانی
در موسی بطور نامه داده : و عیسی سپهر سر آگاه : و دابرا سیم در نما صفت
و دادم مکمل صلواته و کربت : و دودی بدو و نامه هدایت
و نس کشته در کسبچن پاست : و بد انحال بودند تا آنکه جبرئیل نازل شد
و عرض کرد که حق تعالی بفرماید که صبر را بر شما واجب گردانیدم پس ایشان
صبر را پیشه خود حشند **نظم** کویا که دایه نامی بفرموده **نظم** و در دین
نظم و دست و دست از آن نامه و از دهر گریان نشسته تا آنکه در از نای
حسین در زود ایشان بود ایا چه بود حال ایشان اگر در قتلگاه جنت مظلوم را بهر

افتاده میدهند و در آن پاره پاره ملاطفت میکردند و میدادند که آنرا غافل
 بر سینه آنحضرت که صدق علم الهی بود میدادند و سبکینه خواندن بر نفس
 پیر افتاده و عیش کرده و کوفت آن در دراز در آن نفس منظر حدیث شده تا آنکه در
 مبارکش را جمال لعین قطع نموده بود و آنوقت مبارکش را بجهت آنکه شری ملعونی جدا
 کرده بود و میدادند که مرغانی بود و بر خون آنحضرت معلق شده و میدادند که در دست
 آن حید پاره پاره را در بر کشیده و در سر بر زنده رسول خدا کرده و در شتاب
 میکند و بگوید: یا رسول الله صل علیک و علی آئینک
السماء هدی حسین مقل بالقیامه قطع الاعضاء آنچه بزرگوار
 که ملائکه آسمانها بر توفیق او رسانده اند و این چنین است که بخون خود معلق شده
 و بعضی مبارکش پاره پاره کرده و **مشت** این کشته فاده با سواد چوب
 و بی صید است و پاره زده در خون حسین است **این** کل مرکز آتش جان کوز
 شش **دود** از زمین رسانده بگردن حسین است **این** مای فاده
 در بای خون که هست **زخم** در ستاره بر شش از خون حسین است
 این غرقه محبت شهادت که روی داشت **در** جمع خون او شده و کلکون
 حسین است **این** خشک لب فاده ممنوع از فراط **کز** خون او در پیش

چگون چنین است **این** که سپاه که با جلال است **داده** فرگاه در
 اینجا زده هر دو این چنین است **این** قالب طپان که چنین مانده بر زمین
 شاه شهید مانده و ندون چنین است **پس** رو به مادر خود کرد و گفت
 ای مادر من خیر البشر نظری بصورتی که بگفت **و** فرزند بزرگوار خود را پیش که
 سرش بر تن نمی افتد و شش و زکات خون سر که که بعد فطان ای مادر
 بر دشمنان اسیر خود نظری که سر او پای ایشان را زانو زانیده و ایشان
 بر شترانی پرانده و کور کردند و با سیری پیروز و مادر زنند آن تو ایم که با این خوری
 در آری که شتر شده ایم و این مضمون را چشم علیه الرحمه بدین بیان
 مژده که پس روی در بقیع بر هر خطیب کرد **و** حش زمین و مرغ هو را
 کباب کرد **و** ایمنش نشسته و لان حال با این **ما** را غریب یکس و پشیمان
 بر این **ادلا** و خوشتر که شجاعان محشرند **در** و در طاعت است این
 بهین **در** خلد بر حجاب و دکان استین قتل **و** در رحمان مصیبت
 ما بر مذهب **ناله** در راه از خودشان کبر بلا **طو** فاعل سبیل نشسته و سجده
 بهین **شاه** کی ششکان همه در خاک و خون کنه **سرای** سرمدان همه
 بر تیر با این **ای** که که بود بر سر و شش بی مدام **یک** نمره اش زودش

بعد از این که بود برورش در کنایه غلظت نیکان سو که کرد
به این : یا یحیی بن ابی طالب ز این زیاد داد که خاک اهل بیت برات میاد
داد پس روی به جد نظر سرور شد بدان کرد و گفت خوار است خدای
نوبادای وزند محمد مصطفی و انبیا و ائمه زهرا و ائمه علیهم السلام
و یا یا ابا الطحان حق تعالی یا ابا الهمم حق تعالی حاجی
سید جان صبا می نذران زینب خاتون بادل سوخته و بکبر که اشته بگو به
لحی چه داد شرح غم دل با درش : آورد و در به بکبر پاک برادرش : کجا
پاک با تو مرا جان بهن دروغ : زینب ظلم گشته تو زنده من دروغ : عیانی
چراست این شمس مکر بودا برکت کان الی محمد گفت دروغ بشیر خدا
بخواب خوش و کرده گرت خج : رنگین چون بولف من هر من دروغ
خشک زینبم حادثه کلمه را اهل بیت : خرم زینب و این ربع من دروغ
اکل فی غریب و بدست ستم اسیر الی زینب کاه را در وطن دروغ : کرد اقصای
بسر بر دنیا خوب یافت : شری زنم تا بر سبیل زینب دروغ
غلظت زینب ظلم جان نیکان چون از خون در خاکت ابر من دروغ : گفت زینب
یکتا به حال دل خراب : ناخسته ماند در دل من حسرت بوی آب پس روی

با اهل

با اهل کوفه دیشام کرد و زود که با ابا محمد حق تعالی خیر یحیی المصطفی
یا ابا الطحان حق تعالی یا ابا الهمم حق تعالی یا ابا محمد صبا و ائمه دای آسمان او
آخر نه و آخران و وزینب پیغمبر این شایم که ما را مانند اسیران بفرستد و شایم سپید
و ائمه نادر و یا یا یحیی بن ابی طالب حق تعالی و یا ابا الطحان حق تعالی
یا ابا الهمم حق تعالی کویا بیکوت منزع شد مگر بجان ملت بی : تا در جهان فانیست
ز است بی : ما کشند و با و کشند زینب مکر : زراست بی نبود غرت بی
حق بی چگونه فراموش شد چوین : کشنده است اشد زینب حلت بی : اکت
بخوان الی کما رنگ کرده اند : و بی که بود در در حجت بی : با رب تو اکل که ریا
ک کشد و در حق اهل بیت بی حسرت بی : این ظلم را جواب چه گویند زینب
بر کوفیان نام بود و حجت بی : ما را که نیست دست مکافات داد ما : بر خشم
حکم حق زینب است بی یا ابا محمد حق تعالی یا ابا محمد صبا و ائمه بیجا که کرد
را بنفش و خازنه او بر زند اما مظلوم که را بعد زرا که از در دنیا بخواری زرا که
شاید کردند و با نژاده نوری حبه مظهر باره باره ان در سبیل حله
اندک اول اسحاق این محتبه بود که اندک و پنهان این اخضریت را کند و پوشیده
دوم مخیر این کعب بود سر اهل اخضریت افتد نمود ستم مالک این بشیر او که زره

الْعظمي وَحَجَّتِهِ الَّذِي قَتَلُوهُ عَيْدَهُ وَرَعِيَّتَهُ صَاحِبِ الدَّيَّانِ
السَّابِلَاتِ وَالْخَوَارِ الْمَخُورَاتِ وَالْقُرُوسِ الْمَقُومَاتِ وَالْحَدَثِ
الْمَقْتَمَاتِ وَالْأَعْيَانِ الْمُقْلَعَاتِ وَالْحَيَّامِ الْمَجْرُومَاتِ وَ
لَعْدُورِ الْمُحْطَمَاتِ وَالشَّيَابِ الْمُخَضَّبَاتِ ابْنِ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ
وَبَضْعَةِ كَبَدِ الزُّهَرَاءِ سَيِّدِنَا ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ آه آه مِنْ
مُصِيبَةٍ ثُمَّ آه ثُمَّ آه مِنْ بَلِيَّةٍ وَتَشْكُرُكَ اللَّهُمَّ يَا مَنْ جَلَّ
كَرَامَتُنَا عَلَى كَلِمَةٍ مِنْ مَحَبَّتِنَا عَلَيْهِ خَفِيفَةً وَتَوَسُّلِنَا إِلَيْهِ مُشَاقَّةً
وَعِيُونُنَا عَلَيْهِ بَاكِئَةً وَغَمَمُنَا عَلَيْهِ سَاكِبَةً وَزَفَرَانُنَا
عَلَيْهِ جَاهِرَةً وَزَنَانُنَا عَلَيْهِ عَظِيمَةً وَمَصَائِلُنَا عَلَيْهِ كَثِيرَةً
وَأَحْزَانُنَا عَلَيْهِ مَحْدَةً وَدَعْدَةً وَاشْجَانُنَا عَلَيْهِ مَتَابَعَةً
وَهَوَمُنَا عَلَيْهِ جَلِيلَةً وَغَمَمُنَا عَلَيْهِ طَوِيلَةً جَدُّ الْأُمَمَةِ
الْأَنْبِيَاءِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ آه آه ثُمَّ آه ثُمَّ
وَالرَّثَاءِ فِي مُصِيبَةٍ مِنْ ذِيحِ الْأَوَّلَادِ بِشَطِّ الْفَرَاطِ يَغَارِ
دَخَلَ وَثَرَاتٍ وَقَتْلُوا غَيْرَهُ وَهَتَكُوا حَقَّتَهُ وَأَسْرُوا
ذُرِّيَّتَهُ وَسَلَّالَتَهُ وَسَبَّوْا نِسَاءَهُ وَصِيَّتَهُ ابْنَ يَسُوبَ الْعَبْدِ

وَأَمْرِهِ

وَأَمْرِهِ النَّاسِ فِي الْغَتِّ وَالنَّشَبِ قَحِيرِ أَوْصِيَاءِ الْأَشْرَافِ شَمْسِ
الْإِقْبَادِ مَنَابِ الَّذِي انْتَهَبَ مَالَهُ وَسَبَّحَ عِيَالَهُ وَنَتَهَكَ
حَرَمَهُ وَسَلَبَ نَعِيمَهُ الْحَزَنِ الْكَتِيبِ وَالْقَسَدِ الْغَرِيبِ صَاحِبِ
الْمَحَنَةِ وَالْبَلَاءِ وَالْكَبَرَةِ وَالْعَنَاءِ وَالْأَسِيرِ يَا بَدِيَّ الْمَنَاءِ
الْمُلَاقَاءِ وَسَلِيلِ خَائِمِ الْأَنْبِيَاءِ مَوْلَانَا ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ
الشُّمَدَاءِ آه آه يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ قَطَعَتْ الْأَصْلَابَ وَفَقَّتْ
الْأَحْزَابَ آه آه مِنْ زَمَانٍ يُشِيرُ بِنَاءَ الْحَزَنِ شَعُورَهُمْ
وَوَضَعْنَ الثَّرَابَ عَلَى رُؤُوسِهِنَّ وَلَطَبْنَ وَجُوهَهُنَّ وَضَرَبْنَ خُدَاهُ
وَهَنَّتِ الْأَعْدَاءُ سَهْوَهُنَّ وَانْكَوَعُوهُنَّ وَأَحْرَقْنَ قُلُوبَهُنَّ
قَطُوعِي ثُمَّ طُوعِي لِمَنْ أَقْدَمَ عَلَى الْهَيْتِ وَبَكَى عَلَى الْهَيْتِ جُونِ تَامِ زَرْعِي
بِكِنَا بِمَنْ دَسَّ كَيْدَهُ كَيْدَانَا بِشَعْبَةٍ جَوَاطِرُهَا دُرَاهِمُ رَاكِمِ
الْمَقَرِّ رَابِرُكَ كَرَمُ الْفَتَى دُرُوسُ الْكُشَى الْبَدَائِدُ مَعْدُورِ
دُرُ الْبَلِّ دُشْتُ دُنْدُورُهُ دُونَ دُرَادِي أَيُّ كَا شَكُهُ دُرُ زَمَانِ كَرِيمِ
وَانْ جَدُّ بَارَهُ رَادِرِ مَيْشِدِ دُرُودِي بِسَبِّهِ فَاطِمَةُ الْمَكْرُورِ
شَيْخُ عَرْفِ خَرْدِ بِفَامِ بَارِ مَسِيرِ الْمَقَرِّ مَسِيرِ الْمَقَرِّ كَمَا بَارِ

مسبب بانب بقیع در و سلم علی الزهراء والفتح لقرها لیدی
الروضه العزیزه الدموع الجوار یا سلام مرا بر قریه زهر ابرساند
و شک فلکین از رخ غمخواری تا و قل یا بنه المختار قومی
لتبغی فیصلک من جاری دم السبط قانیاء برای خیر
بفر و ای بیه خبر بشر بر خیر برای خود را از غول فرزندان غول غول تا و
قومی انطری شلوی الحسین تدو سه المذکی فقلت
صدرة والترابیا ای فاطمه بر خیر جسد پاره پاره جنت انظر انک
طفیان ارا با مال کرده اند و استخر انهای سینه او را نرم نموده اند و یکی
بناء ضایعات و لم یجد لها بعد مولیها الحسین
مرا علیا ای فاطمه زهر ادا است بیده بر خیر جمع کن زن بکس خود و مرد
زنی خود را که بعد از حضرت امام حسین دیگر کسی با غارند و بدانکه همه
کرسته و بر منته و دیو در و دیو متفعه اند و سر قاصدا اهل البقیع
و قل لهم علیکم یا اهل القبور سلامیا بعد از آن بر و زد
و فرستادن بقیع و دیگر که بر شد برای اهل بقیع سلام من سمعتم عاقد
صار فی طیف کیدا مصارع اطیاب قریب مصاربا

ایستند

ایستند ای که هر روی دارد در صحای کربلا بدانید که همه اهل بقیع
زادگان در آن زمین بعضی شسته شدند و بعضی مجروح گردیدند و از زخمی تنهایی
و طایه برین گردیده است اذا كنت حیاتا لغری فبلیا سلام علی
خیر الوری و مقالیا بان حسنا فی شراها معمر لیسو
تة الشام تهدي عوادیا و چون نیز قرا میرا المومنین و بر نفس
سیدی سلام مرا با و برسان و کربا امیر المومنین جانم که چنان نور را در خاک کربلا
نخون خرد غلط نموده و زنان او را اسیر نموده و روانه شام گردانیده اند
ای آه شش مگر بی شای پشند ایانله بگو نه ری شای پشند ای با صبح بقیع رود
بر کف فاطمه بر شمشیر شد و در صبح پاک رسول خدا چنین بلکه پاره بکر شمشیر شد
روایس کف نه زار چنین بقیع بر شمشیر شد عقی مکر نیست نشه بدین نام
کامران در فخر شمشیر شد بلکه بر خسته بیمار کرد کامر خنایه در شمشیر شد
ایمان من تشار نه شک کرد محو چنین نو که در شمشیر شد بلکه بخت بر از دستیان
کامر کس عی قران بر شمشیر شد ایستاده بر هم و خود چنین فدا نامه خشم شمشیر شد
مقدم ویم الله و الله انور روضه نشانه در میان نقاب زاریت انفرستد زاریت
و ذکر و گفته که کار نه بگفت که زاری مستغنی ایشان در زمان رفتن کرد خود را

اتفاق بعد از رجوع از جابرجایی مرگست که گفت حضرت صلی الله علیه و آله
 که ای جابرجا بر سر سینه هرگاه مری نشاء محبت شود از برای زیارت جلی نعل
 آن با ملاقات میکند در چون از منزل خود پیرون رود و راه میاید
 فدای تعالی چهل هزار عاقل که راه او کل میبازد که برادر صواب میفرستد تا سینه
 برابر قبر امام جلی آن آید پس هرگاه به در وقت آنحضرت بستی که در سلام علیکم
 یا داشته دوم مغفرت الهی تا آخر پس در سبوی قرار که بر آستانه هر قطعی که میرسد
 و میکند اری ثواب کسی را که در راه خدا بخون خود عطا میدهد بشاید بعد از
 سلام دادی قبر مبارک را بخت خود اسلام کن و بگوی اسلام ملکیت با حمله
 و بعد از آن قصد کن نماز خود پس بر سینه فدای تعالی ملائکه او بر تو
 صلوات میفرستد آنکه فارغ شوی از نماز و از برای هر کس نماز در نزد
 قبر آنحضرت میکند اری ثواب هزار هزار حج و ثواب هزار هزار عمره و ثواب
 از برای نماز هزار بار شده و ثواب هزار هزار جهاد و در راه خدا که با پیغمبر
 بر سر همراه شوی از برای تو خواهد بود و چون از نزد قبر او برضی منادی ترا
 ندا کند که اگر تو قول او را بشنوی تمام عمر خود را نزد قبر آنحضرت مرفیق کنی و آن
 ملک در فدای خود این قول را میگوید که خوش حال تو ای بنده خدا بشود که

غفر الله له

غنیت کردی و سالم شدی و گمان تو از زید و شمس پس عمل خود را از سر گیر که
 زابرا و میرد در سال یا در از نزد من بقبض بر حق نهاده و فدای تعالی و اگر نهاده
 نماند ملائکه با او معرفت میفرستد و همراهی میکند و برادر صواب میفرستد تا سینه
 بمنزل خود برسد ملائکه گویند ای پروردگار ما بنده تو بخانه خود رسیده ایم
 رویم البته خدا آید که در خانه بنده من بایستد و تسبیح و تقدیس کند و ثواب
 از برای حسنات او کند و تا وقت فوت و هرگاه او از وقت رسد
 و کفن و نماز او حاضر شود و بعد از فوت او ملائکه بگویند که ای پروردگار ما
 این بنده تو فوت شده ما یکی رویم از جانب حق خدا آید که نزد قبر او بایستد
 تسبیح و تقدیس کند و تکمیل نماید و از برای حسنات او برسد تا روز قیامت
 و از برای درون خانه مرگست که گفت که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ما درون
 چند حج کرده است من کفتم هفتده حج کرده است و هفتده عمره بجا آورده ام
 آنحضرت فرمود که اگر بستی حج و پست عمره تمام کرده بودی مثل کسی بودی
 که زیارت امام جلی آن کرده بوده است **نظم** عین که جان گرامی فدای است که
 دوست است اگر جان کند فدای عین اگر چه هر زمان ناله برده که گوی که میبند
 باین ناله بخوبی عین شرم فدای تو ای تشنه کلام برسان نبود قتل صابرش زین

مقدم سیم از روضه ثلثه اخبار مولی امیر المؤمنین ۳ بر شهادت حضرت
امام حسین ۳ و الی بیخ زمان است که امیر المؤمنین ۳ از شهادت آنحضرت خبر
دارد بر او انرا با که حضرت امیر المؤمنین ۳ قصد غزوه صفین نموده از
ایلی صدوق از ابن عباس هرست که گفت حضرت امیر المؤمنین ۳ در روز
از کوفه بفرم غزوه صفین برآمد چون بمنزل بنوار رسید که در جنب شط فرات
داد از بلند فرمود که بن عباس ای بمنزل بیشبانی عرض کردم که خبر فرمود که
اگر تو شل من میشد ختی از این خبر لها هر آینه از این شکی مگر آنکه چون من
در تو نیز گریان میشد بچشمی ایمان طریقه گریست ایکده بر من بگوش تر شد
و شک دیدم کاش بر سینه مبارکش بخت پس بنا بر کس نیست حضرت میفرمود
او او مالی و لالی ای یغیان مالی و لالی خریب جزیب
الشيطان و اولیاء الکفر صبرا یا ابا عبد الله ای زودیده
ای حسین صبر شه بران محنت و بلائیکه بر تو داروی آید بجهنم که پدر
تو هفت کرد شل ان چیزیکه تو از ال ای یغیان هفت میگوید ای
طلبه و وضو ساخته مشغول نماز گردید و آنچه خواست از نماز عمل آورد
پس شل کردم اول تلاوی تکم فرمود و بعد از ستم آنحضرت را خواست نمی

شد

شد بعد از لحظه از خواب بیدار شد و فرمود این عباس عرض کردم ای درخت
شما سناوه ام فرمود که تو را از خواب بیدار خبر دهم عرض کردم که خوابت بجز
با امیر المؤمنین فرمود که در خواب مردان چند می دیدم که از آسمان نازل شده
و عمامای سفید در دست داشتند و شمشیرهای سفید درشان و در گردنهای حامل میخواندند
و اطراف این زمین را گرفته بودند و گویا اینکه دیدم که این خوابها حقایق است
بر زمین در میان خود میگویند و در آسمان گرداب خون نرودیده و غمناکم
امام حسین را دیدم که غرق شده گشتی فیه فلا لغات در میان عقیده
چندی از آن شد و ندانم ای که صبرا ای رسول خدا
تقتلون علی ابی طالب ای شایسته الناس بر شما بال محمد بر صبر و کمالی
بر ستم که شهادت در نین تلاوی گشته خواهد کردید و این نیست
با ابا عبد الله که شتاق بسوی او میشد با این عباس پس مرا نعمت گفتند
با ابا الحسن است تا تو را که حق تقا دیده تو را روشن گردانید شهادت ام
حسین در روز قیامت یوم یقوم الناس لرب العالمین پس بیدار شد و فرمود
که یابن عباس قسم بیکه چون عیار در به قدرت اوست که حدیث کرد مرا
مصدق برل خدا صلعم در سفره بسوی غزوه اهل معنی بر قسیم چون باین زمین

رسیدیم فرمود که و بنده از حق کرب و بلا بدین فیما الخین این زبان کز
دانه و ده دلاست و حق من در این مدفن خراشید باغچه نظر از فرزند
من و فرزند آن طایفه بدستیکه این زبان در آسما مشهور با حق کرب و بلا باشد
و در نزد اهل آسمان معروفست چنانکه که و مدینه و بیت المقدس معروفست چنانکه
پس فرمود که باین عباس علی بن در محل این زبان بقدر آسمان که در حق
نقشه رسول خدا بدستیکه زکات انکلا زرد شده مانند زینت زعفران
این عباس کرد که طلب نمود پس آنها را مجتمع یافتیم فرمودم که با عیال و نعم
انها را پس آنحضرت فرمود که راست فرموده است ظاهر و برین آدمی است شب
خیزد آنها آمد و آنها را بر آشته و بوشید و فرمود که این همان است بعضی باین
آید باینکه این شکل چیست بدستیکه عیسی ابن مریم با هم ازین درین زبان عبور
و آسمان چند در این جا و بد که جمع بودند و بکرستند پس حضرت عیسی بن مریم
و کزستند و آری این نیز کزستند و گلب کزستند آنحضرت دانستند پس
عرض کردند که با رسول الله و طایفه یحیی که چه چیز را آورده است فرمود
سید پاک این چه زبان است گفتند فرمود که این زبانی است که فرزند
رسول خدا احمد و فرزند او اسماعیل شمس و درین کشته شود و درین

کجهای این زبان

کجهای این زبان از زینت خوشتر است و چندینیکه طیف حق است چنان
الطیف انیة اولاد این پس فرمود که این آسمان مرا خبر دادند و گفتند که
چرا گاه خود را از این زبان فرار دادیم و شوقیکه بنسبت آنحضرت در آسمان
در این زبان در آمانند پس است مبارک در از کرد لبوی این لغات و آسمان
در شد و فرمود که این بر لغات آسمان است و این بوی خوش اینها بجهت
خوشتر بگذاشته این زبان است پس گفت با رضا بقدرت با باقی بر آسمانیکه
پدر حق امیر المؤمنین اینها را میبرد بجهت او عتراء و سلوه بعد از شمس حق
اینها را بگذاشته داشت و این زردی اینها بجهت تلوت است و این زبان کزست
پس باز بگذاشته فرمود که اینها عیسی بن مریم کزست و طایفه مرالم کزست
کزست و زبانه و ما او کزستیم و اینها آنحضرت است بسیار کرد بر و فاد و کزست
کرد زمان طویله چون جوش آمد آن لغات را برداشته در روی خود بجهت
و مرا امر کرد که در استین خود نگاه دارم پس فرمود که باین عباس و شوقیکه بنی
که از این بعد خون میجوشد خون غبطی بر آنکه فرزندم حق شمس بگذاشته
درین تربت و مدفن گردیده است این عباس کرد که فک بگذاشته
کردم است و حفظ من آنها شد بود از بعضی از اینها که فک بگذاشته است

کرده است از استنقین خود باز نموده ام پس روزی در خانه خود خوابیده بودم
 که ناگاه از خواب بیدار شدم و دیدم که خون غلیظی از آن بفرجه میخیزد پس
 گریان شدم و گفتم که قسم بخدا که حین کشته گردیدنم قتلگاهم را بگویم
 بکرب غریب نداده و او مطلع بود از علوم پیغمبران مقداری که احدی مطلع نبوده
 و نسبت پس با فرخ و خروشی بیرون آمدم و ندیده را بهم پیچیده و بر غبار دیدم
 بزرگوار روشن دیده میشد پس آفتاب طالع گردید که با منقبض بودم و عوار
 در بنده را که خون غلیظ بر آن ریخته شده بود و نسبتم گریان و خیزن و نالان
 و سلیقه که والله حین کشته گشته است پس از نا همه غایت از آزار شنیدم
اصبر و الی الرسول فی الفرج الممحل ترل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 پس با و از بنده کو است و من نیز گریستم و آن روز و آن است در شب
 کردم و آن ماه محرم روز عاشورا بود یعنی دهم آن پس خبر شد است آنحضرت سید
 و موافق بود با پنجمت کرده بودم پس حدیث کردم یک نفر که آن حضرت
 بودند گفتند که والله ما نیز شنیدیم در معرکه که آن خبری را که نوشنیده
 و دانستم که آن چه بود و هر دو قسم که آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود
 در عرقه صفین در عوالم مذکور است از عبد الله بن قیس گفت امیر المؤمنین

در عرقه صفین

در عرقه صفین بودیم که ابوالباقع عمر بن ابی بکر را بر روی امیر المؤمنین بسته
 بود پس ای اسلام بخدمت حضرت ارتحال شکایت کردند پس حضرت
 جمعی را فرستاد بجهت گرفتن آب شست خورده بر کشته پس سینه حضرت
 امیر المؤمنین شکست شد آن پس حضرت امام حین با سبوی آنحضرت آمد عرضی
 کرد که یا ابناء مرا مقرر فرما که شاید بجهت لشکر آب با کرم حضرت فرمود که یا ابی
 یا حین ما در پی پس بعد از اذن با سواری چند روانه شریعه گردید و ابوالباقع
 از سر آب منورم ساخته و ضربه ها بون خود را بر آب زد و سواران نیز آب کشیدند
 بخدمت هر بزرگوار آمد و خبر دادند آنحضرت را بفتح پس امیر المؤمنین گریان کرد
 اصحاب عرض کردند یا امیر المؤمنین چه خبر شد را بگوشه آورده و این اول فتح است
 از برکت حین پس حضرت فرمود که بخاطر آوردم آنرا ولی که آن نور دیده ام
 با بسته در زمین گریه شدید نمود و جناح او به صاحب در آن صحرا بود
 و فریاد کند که ای ظلمه ای ظلمه که بکشید فرزندان و خیر پیغمبر خود را **سیم** در محنت
 از فرزند صفین از امانی صدوق مرید است از جرداع بنت یحیی از شوهر خود
 هر ششم بن ابی سلم که یا امیر المؤمنین بودیم در عرقه صفین بعد از فرزند حضرت
 بصحرای کربلا رسیدیم پس حضرت نماز صبح را ادا فرمود پس مدتی از خاک

ازین برداشت رویشد و فرمود که راهها لک اینها التریة البتة
 خراست و مشهور شد از قومی که با حب و باطل پشت میکرد پس هشمه
 بزوجه خود رجوع کرده از شیعه امیر المؤمنین ۴ بود و در وقت خود را از آن راه
 خبردار پس از زمانیکه حین کبر بلا آمد هشمه که بد که من شکر عرض بودم چون کبر بلا
 رسیدم آن منزل را درخت را دیدم حدیث امیر المؤمنین ۴ مرا بجا میآید
 پس خبر خود را بر او گفتم و بسوی حضرت امام حین ۴ آمدم و سلام کردم و از آنجا
 بعضی آنحضرت رسانیدم پس حضرت امام حین ۴ فرمود که ما هشمه
 حال بیاری ما آمده یا بخت عرض کردم که نه بیاری شما آمده ام و نه بخت
 شما آمده ام و حال چندی دارم که از شر عبد الله ازین زیار بیش نسیسم
 پس حضرت فرمود که ما هشمه ازین صحرا برو که ما را نه پنی و ناله و مار شوی
 و نه کسی که نفس حین در دست است که نمیشود ناله ما را در این روز و شب
 که اعانت ما نماید مگر آنکه حق تعالی او را بزر و در شش خنم خوانند افکند
 در خطبه چهارم فرموده اند از ارشاد معبد و اصحاب مریه که آنحضرت
 در خطبه خود فرموده که سلونی قبل ان تعقد فی والله که سزاوارست
 ازین فیه که که ما ملک و فرقه را وظایفه که هدایت میکند فاقه مرا آنکه خبر

خبر میدهم شما را بزرگوار شدن و دعا میباشند تا روز قیامت پس بعد از این
 وقاس برخواست و عرض کرد که خبر ده مرا یا امیر المؤمنین که در سر درش چند عدد
 از سویی باشد حضرت فرمود که خبر داد مرا رسول الله بمسئله تو بدان چه مسئله
 سه هر دانه موی که بر پشت بران ملکیت که تو را لعنت میکند و بر هر دانه موی که
 در ریش است در زیرال شیطانیست که تو را فریب میدهد و در فیه طفل
 لعین است که فرزند دختر رسول خدا ۴ میکند و دلیل صدق بر گفته گفتن
 فرزند تست فرزند رسول خدا را و اگر سؤال تو دشوار نبود بران ان هر آنکه
 میدادم تو را بان و لیکن دلیل به لعنت نمودن این خبری است که در طفل
 فرزند ملعون و عمر سعد لعین در ازقت طفل بود که چهار است و پاره برفت
 پس چون سید الشهدا کبر بلا آمد آن لعین موی را قتل آنحضرت کرد **خبر**
 در قریب لاسنا و مروت که امیر المؤمنین با دو نفر از اصحاب خود بر عیال
 نمودند پس شروع بگریه و زاری کردند و فرمودند هذا امناخ نکاح
 این مثل وادی بار اندازان است و هذا صلی رحا لهم و این نوع
 خیمه ای است و ههنا اشراف و ما لهم این سرزمین ملک است
 است پس فرمودند که طوبی لک من توبه علیک **خبر**

پنهانی بدو آه غم می باریدند زمان به شمع در آید که از غم ندای صحنه
 که در هر تار و تار شین که در دراز می شنیدند که سینه زاده زینب آه سینه
 زور بر تار بی باوای و جله سید بر مثال شام جلد و دیگر از زینب چنان است که گفته
احمرب الارض من قتل الحسين كما احضرت عندك
الجونة العاتي يا ويل يا ويل فانه في سبع الناهات
 و بعضی از مصنفان این بیت است که در خون شاه بن سحر بر خاک
 شد از عرش برین تا خاک خاک خاک ز بس از رخ خون بارید بر خاک زمین
 شد رخ در مانند افلاک جزای قاتل آن ششگان بودیم ^{در این}
 و از آنکه در بیت عین سرور است که گفت در شمع شنیدم که حتی بر
 حین ناله سحر در سبقت یا عین مجیدی بالادعوی فاما یبکی
الحزن بحرته وتوجع باعین الحاک المراد بطیفة
من ذکر کمال محمد و جعفر بائت ثلثا بالصعيد
 جوسمهم بالان الوحوش و کلام فی مضرع و بعضی از مصنفان
 این شعر است که بیاراید بدای زار کرمان سرش خون ز داغ آن
 پس از داغ حین بارش بر خون خراهر آن زخراش عجب زنده کن

که ز سر خراب شود رام و کز خون خراب حین بیارای سینه بران
 به خاک شکاه بر خون غلطان بجز مرغی خوشی بیابان ندارد بار بارید بران
 و از آنکه در مرثیه است که گفته در مدینه در شب زاردم محرم محرم شنیدم
 منادی را که سبقت این شعر را و آن شعر می شنید ^{در این} ایها
القائلون جهلا حینا اشر و بالعدا بالکلیل
کل اهل السماء تبکی علیکم من نبی و ملا و قلیل
ند کفتم علی الیان بن داود و موسی و صاحب
الانجیل و بعضی از این بیت است که ای خور زار زار
 بخاک که در آفتاب کاف و است بر شاخ از حق را در باشد ای که زار زار
 از این نفس شاه اهل نه افلاک و در سینه آن مرکز خاک تاجی سینه بر مانند کران
 بر این لبش نهان ارض کوفان نهامید بر شالفت کمر و نیمه بران حق را در
 و از آنکه در این شعر است که در شب این شعر را بخواند این
الو ملاح الودیات صدورها نحو الحسین فکانا الی الشیلا
و یهلکون بان قتل و انما قتلوک التکید و التلیل
فکانا قتلوا اباک محمد صلی علیه الله و جبرئلا

و مضمون بعضی از این اشعار است **بسنه بنی انجمن سنن آمد**
نام آیه منزل را نشان آمد **نام آیه تخلص و ناله گز** ز کشتن تو برادر من و کبر
و حال که تخلص را بشمار لاک **نام کبر گشته شد در خاک** ز کشتن رسول محمد
سرای **شبه گشت نغمه آه دله و درانی غمی** که از صاحب مذاقب هیرت
که چون سر حضرت امام حاین لبوی نیرد بعضی فرستاده مستغفین چون
با دل مرطوب رسیده شروع نموده بخوردن شراب و استخوانان مبارک بخورده
در بنی حال بودند که رستی برایشان از دیوارها هر شد که با دروغی از قولار بود
و سطر از خون به براری که مسکن آن به بختان بود و کشتن آتوب جملک
فَقُلْتُ حُسَيْنًا شَفَاعَةً جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ بروایت مزاج
که از یک از آن به بختان روایت میکنند که ما از دیدن انجیل خرم آمدیم
جزع شدیدی پس یک از ما قصد نمودند که اندک را بگردانند غیب
شبه پس شغل با کل و عدم شدیم ناکاه و بدیم که آن کف گشته اند
مکان غیب خود را این است بخون زشت فَلَا وَاللَّهِ لَيْسَ كَمْ
تَشْفَعُ وَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي الْعَذَابِ بازیک از آن جمع قصه کردند
اندک نمرد باز غیب شد پس از شغل با کل و شرب شدیم ناکاه و اندک

فهمند

طاعت و زشت که و قد قتل الحین کج خور و فالف حکم حکم کتاب
و مضمون بعضی از این اشعار است **اسنی ز کعبه جرجه** در زین برین کبر
بسنن بنی نایم کین **رخسند خون حین را بر زین** آید این قوم جد کین
دارند اسب شفاعت و حساب **بجسم بزازان لا یام** نبش ان نخیم
القیام کشتی از روی هر سحابی هو **شاه دین ما در زمین کربلا** شهرش برینزه و جرمین
جبهش مند پس کفن **دست کشتن بران برقا** قطع کردن بد جای پر خط چون
تالم با فغان و دروغم **زین جفا زین جور زین ظلم** ستم پس مستغفین هر مبارک گشته
راش ده کرده فالف هر سان از انجیل روانه شدند ناکاه و از نایم کوش
ایشان رسید که این اشعار را بخوانند مَاذَا أَقُولُ إِذَا قَالَ السَّيِّئُ لَكُمْ مَا
فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ أَخِي الْأَمِيمُ یعتری و اهلی تبعد مقتصدی میهم
أَسَارِي وَقَتْلِي مَا كَانَ هَذَا أَجْرًا لِي أَرَأَيْتُمْ لَكُمْ أَنْ تَخْلَعُوا
یسوع غیا روی دیم و مضمون بعضی از این اشعار **بغیر از مضمون این**
کای است عاصی جفا کار **چو ستم شاعر خنجر** و قیل که رسول کاس من پس
ز شاکای است من **عبد از من با کرده است** با عرت اسب است
کردید چو سان سر کسبای **انگاه که ز من میاید کاری** بودند بگونه ضعی و صبر و دلا

بعد از فرستادن لاجشتر **خواجه** بگفت در مجلس **حضرت** جرایب از ایشان
 گرسنه آید کرده **خزن** **خوار** **عبدالزکیا** رسول **محمدا** کشتم **من** از **خز** و **زهر**
 اول **حسن** و **درویم** **حاج** را **عباس** و **حاج** اکبر را **هم** **کاسه** **سکه** **سکرت** را
کردیم **مهر** **پاره** **زعدوان** **حاج** **شریف** **بنو** **ان** **مهر** **پای** **ال** **شمیدان**
کردیم **مهر** **پای** **مغیا** **کردیم** **هر** **دختر** **انت** **هم** **زینت** **هم** **کنده** **است**
را **کشته** **بی** **حاج** **مایل** **بر** **شتر** **پای** **ز** **محل** **که** **کرده** **که** **براه** **که** **ش** **م**
بر **دیم** **ز** **محل** **خواب** **دارام** **کردند** **بانه** **در** **دل** **که** **مجلس** **که** **خواب** **متر** **ل**
خواجه **فان** **ایس** **مهم** **خز** **ناله** **داشتند** **محرم** **دش** **م** **خز** **دو** **دیش** **ن**
خز **س** **شک** **سینه** **دیش** **ن** **بودند** **سلس** **شک** **هم** **خواب** **شدند** **در** **مهم** **ن**
خز **ن** **بکر** **ز** **چشم** **کمان** **بودند** **چرا** **بر** **جاران** **خز** **ناله** **سلس** **بکر** **په** **کرد** **است**
جاری **ز** **چشم** **شک** **سلس** **کر** **مهم** **آید** **کرده** **پای** **بک** **دین** **بر** **خز** **شاه** **ال**
چون **ناله** **نشدند** **مهم** **ن** **خز** **ناله** **ز** **اهل** **کرده** **ش** **م** **ناله** **دانا** **الیه** **جور**
 الزوجه الایمة مقام اول از دوشه رابعه در میان حلیه بکر که از دوشه رابعه رابعه رابعه
 بسم الله الرحمن الرحیم
 محمدک اللهم یا من أعظم رزقک
 علی الخیمة و سراج الأئمة سبط المصطفى وابن المصطفى

وَاخِ لَسَنِ الْمُجْتَبَى مُمَاجِدَ الرُّسُولِ وَحُجَّةَ الْبَنُوْلِ الَّذِي
 قَتَلُوْهُ عَقِيْدَةً وَرَعِيَّتَهُ مَوْلَانَا وَمَوْلَى الْخَافِيْنَ سَيِّدُ
 الْحَبَشَةِ عَبْدُ اللَّهِ الْحَيُّ وَتَقْدِ سُلْكَ يَا مَنْ أَحْلَمَ صَبِيْنَا
 بِصَاحِبِ الْمَصِيْبَةِ الرَّائِيَةِ وَالْأَمْعَةِ الشَّالِيَةِ الْمَذْمُومِ
 الطَّعْنِ وَالْمَقْطُوعِ الرَّوْبِ غَرِيْبُ الْغُرَبَاءِ وَأَسِيرُ الْكُرَبَاءِ
 قَتِيلُ الطَّمَاءِ جُمُعَةُ غَرِيْبِيْنَ يَا أَدِيْمَاءُ الَّذِي بَعِثَ الْعُثْمَانِ وَآ
 لَكُلِّبِ الْعَرَبِيْنَ الْمُغْفِرُ الْخَلْدِيْنَ سَيِّدُ نَاوِي عَبْدِ اللَّهِ
 آه آه ثُمَّ آه ثُمَّ وَآخِرُهُ يَا لَهَا مِنْ مَصِيْبَةٍ بَكَتْ عَلَيْهَا الْعَالَمُ
 يَا أَدِيْمَاءُ وَتَذِيْعُ لَيْسَ لِفَاءِ مِنَ الْقَفَاءِ الْمَسْكُوبِ الْوَدَّ
 وَالْكَسْبِ الدِّيْنَاءِ وَالطَّرْوَحِ بِأَرْضِ كَرْمَلَا وَالْعَرَوِيَّ لِلْعَبَاءِ
 الشَّمِيدِ الْعَرَبِيْنَ وَصَاحِبِ الْأَخْضِ إِنْ بُلْكِي الْعَيْنِيْنَ آجِي
 عَبْدُ اللَّهِ الْعَيْنِيْنَ قُوَا الْعَجَبَاءِ ثُمَّ وَالْعَجَبَاءِ مِنْ رُزِيَّةٍ مِنْ
 هُوَ تَحْرَهُ مَعْرُورٌ وَمَلَكُورٌ مَكُورٌ وَحَبْلُهُ عَلَى الرَّأْيَاءِ
 مَسْئُورٌ وَمَرَّاسُهُ عَلَى الرِّهَاجِ مَشْهُورٌ وَشَيْبُهُ بِأَمْرِ
 خَضِيْبٍ وَخَلْدُهُ عَلَى الْأَرْضِ طَرِيْبٌ وَرَحْلُهُ هَبِيْبٌ وَهُوَ

زین خواتون چون در الجنح را بدان حال میبرد شدت انقراض رسید
خود را از حرم محترم بیرون کنند با آنکه بکر که از فریاد و آوازه و کسباده
دواند و عین بر آورد و روی مبارک خود را الجنح خود چنین میفرمود و این الجنح
که کشته شدنش ثانی قیمت را میگوید آن کل که ستم است را خورده است
نورمان برادر من غریب شده بود که آتش دارد که امم کند از زمین کین بر آید
اِنَّ الْمَرْءَ لَبُذْءٌ نَفْسًا لِّخَطَاةٍ وَعَلَى الْاُمَّةِ سَبْطٌ رَّسُولٍ فَخَرْنَا بِاِنَّهُ لَقَدْ
جاء من سبطه و لا عني عرسا من بعد انصاره ما بين كفار
منه که عین من سبطه و نور دیده جسد و فرزند سابقه کشته شود و ستم
نورمانی از هر است از زشتی تیرا و شمشیر و نیزه کمر دیده و بعد از آنکه او
در میان پاران در آن کشته و بخون خود خفته در میان کافران
کوته و شام **لَا تَدْرِي مَا أَفْعَاءُ وَ لَقَدْ فَخَرْنَا بِاِنَّهُ لَقَدْ**
لَا مَن يَجِبُ و میگفت برادر من بعد ای تو شوم که من بگویم
توانم که این غم پایان که تو را در کن قرار است تا بیخ و خنجر سر بر نه تو را آب
نماند و چون شهادت شدی تو را از آن غم غسل غارند ای جان برادر من
اگر کشن چرا فاکت نکرده کفن جسم پاکت نکردند و مرا شکست

مثل البدر

يُقَالُ الْبَدْرُ وَطَلَقَ لَوْلَا فَيَقِي سَنَانِ الْأَصْحَى قَالِدٍ و میگفت
ای برادر جان ای حین بگو که تو نام مبارک تو مانند ماه شب چهارده بر من
خوب است و تو در است با هرات قرا بده آید است خوانده و فرخ کرد
بزرگ نیزه آیت قرآن آه ما کائن طحی و لا فی خضتها ابداً کائن تراک
طَحِيحًا وَ سَعِيًا ای برادر جان من ما بران یکس را این گمان نبود که اگر
اشقیای بیدین با جناب تو چنین میگفت و اول تو را میگفت و بعد از آن تو
بدن ما زمین تو را در زیر ستم ستران با حال میگفت که بخوان ای سیدی
تو را از من بگو که این اعمال مشاهده تویم و با همه طاقت پاک تنیم خود را
از این غم ملک نکردیم **اِجْعَلْ بَابَكَ زَحَاوِي الْجَحِيْمِ** ای جسم
مرا خسته و خراب تا چند داغ بر دل برداشته من **بِکَلَّازِي وَ لَقَدْ فَخَرْنَا بِاِنَّهُ لَقَدْ**
جز زینتی که تو بر آه غم **اَخْرِسْ سَجْوَةً مِّنْ هَذِهِ** ای برادر من
در کربلا زود بگو خون اشک **اِنَّ عَيْنَ الْمَرْءِ دُرٌّ و جود** هر کشته چون
سپر تر بر بگو **قَامَ دُوَيْمٌ** از روضه رابعه در میان بیرون زلف حضرت
اهم عین از دیند و جس منور صانع بودی انقراض را سر بست که در نیاید
عالم غم زده رفته بود و حضرت امیر المؤمنین **خود برده بود و حسنین را وقت**

خود سال بد زند میرفت که سن حضرت امام حسین سال بد از خانه بیرون آمد و به
بسلیمان و تملک مدینه افتاده قهر و زاری و عالم پیرایه میبرد و بر سر میزد و گاه
هردی که صالح گفتند از آنجا بگذشت و نظرش بدان شمس جهان افروز افتاد و خرقی
منه نوزاد افتاد و بر سرش در جل شوق لغزش چنان کردش که گردن و کمرش با شمشیر
صالح آن زمینست عین آسمان را بجا نه برد و در پایش پنهان شد و چون از وقت بیرون
رفت آن حضرت نصف روز گذشت و بگفته معادرت محمد دل خواران قیامت
بدرد آمد و میرفت که مفا و در نه جبر خانه که در بار گشت کسی نماند که او را ببرد
فلک است فرستند آخر لامر لا بد و ناچار روی با امام حسن نمود و فرمود که با من
تلقی یا کائنات فی ایدی ای ای در بر خیز و برادر خود را طلب نما که در کوه غایت
اوراندارم حضرت امام حسن برخاسته از مدینه بیرون آمد و در تملک سلیمان
مدینه میشت می گفت که ای یا حسین بن علی و یا قره عین ایمنی این است ای برادر
ای حسین ای زردیده مصطفی و در چشم نه سید قطبین در کجای تو بگرفت
منه بعقر کعبه تعان چرا از دیده گمشده پنهان بیایای مهر نرم فرزند مادر
فرین مادر ترا نکند ز راه برادر را بین باه و دقتان غمین ز جبهه فلان دریا
چرا از خود انداخته خاک تو را برافتی با مهر افلاک برادر جهان شریک

لیلا از نا

کمن با تیر ترک استیبا ^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰}

از جهان مرسب العالمین **فاطمه** شش فرزند کریم **دوست** شش کرده ازاد از جمیع
ای صالح ما درم زهر از سر سید انبیاء و واکظم ایاد و کنت و در وصف بحر خلاصه
نور جود است عطا ده خلقت و عصمت و جلال و در رسد عزت و جلال و نقطه
ماجره مناقب در فخر و طبعه انوار مجید و تشریف و جودش از سبب
سرشته نام نامیش ازادی است عاصی از شسته مادر ائمه سادات و مجمع الجبین
کالات و سعادت یعنی منزل غدا و فاطمه زهرا صالح کرده که مادر است شش ختم
پرست میان فرما که پدر است کیت حضرت امام حسن مجتهد که پدرم **نظم**
ائمه بشمار و پیکر کردگار شیر برادران قدرت پروردگار **انکه** کرده خالق جهان و دان
زیر خورشید زین و آسمان **دست** چشم کش ادم بزل کرده منسوب فدا از ازل
بحر امکان قطره از جری از **سوره** و شمس و صفا در **او** **انکه** معراج قدیش قدرت
جبرئیل احمد و قرآن است **من** حکیم و معراج **ای** تبار **این** کتاب جری و جلال
فاطمه زینب **دین** شمع **دین** شمع **دین** شمع **دین** شمع **دین** شمع **دین** شمع **دین** شمع
و سرور غلبه امام الشافعی و المفسر شیر برادران و شاه مردان و شمس جود
کننده و در میان و بدون نیزه عمل کننده بر اهل عدوان و بد و قبله ناز کننده
پس از آخر الزمان و فدا کننده جان در راه سید انیس و جان و اعلم نقیض **نظم**

دین ازادان

کوین از آستان زمین علی ابن طالب امیر المؤمنین **صالح** عرض کرد پدر است شش ختم
نفره که صفت کیت حضرت امام حسن مجتهد **نظم** **بدم** از خدای بد و بد جهان
احد است از فاطمه پیغمبران **شاه** پیغمبران است **قدم** عارف ترخان است **نام**
عالم امکان بفرمان **دین** **ای** پیغمبران **ای** پیغمبران **ای** پیغمبران **ای** پیغمبران
کرده بر این سپهر **نظم** **ای** پیغمبران **ای** پیغمبران **ای** پیغمبران **ای** پیغمبران
سر قرآن شرح افلاک **نظم** **نور** طه زور قرآن بخوان **محو** کفر و عدل **ای** پیغمبران
نور الهی جهان از یکت **نظم** **نور** طه زور قرآن بخوان **محو** کفر و عدل **ای** پیغمبران
در شب معراج **نظم** **نور** طه زور قرآن بخوان **محو** کفر و عدل **ای** پیغمبران
از صف شرف قبیل و سیره است از شجر بوستان **نظم** **نور** طه زور قرآن بخوان
ایست از صبا حج و معادن ازاد است از زورده عرش جلیل **نظم** **نور** طه زور قرآن بخوان
فرز عالمین بر کزیده نقیض و ناز که از زورده قبیل و فرام نشاین **نظم** **نور** طه زور قرآن بخوان
شرقین و مغربین و بعد سبطین یعنی که من حضرت امام حسن و برادر امام
عبدی صالح از حسن و باغت و بیان ان بر کزیده عالمین **نظم** **نور** طه زور قرآن بخوان
شد داشت از دیده های او جاری کردید و زنت کفر از دل او پیرودن
رفت و عرض کرد که ای نور دیده مصطفی و کل صدیق و رفیق و سرور سینه

حضرت زهرا پیش از آنکه برادر را بر سر پاهایم که شهادت را بخیر
بفرستاد از مضیق ضلالت و کفر پیرون آمده حضرت امام حسن اجماع را برادر
عرفه داشت صالح از روی اخلاص سلی شد و بخت رفت حضرت امام
حسین را بر پیرون آورد و دست او را بدست امام حسن داد و طبعی از زور سرخ
دخدا آورد و بر سر روی شاکر گوش نهاده دست برادر را گرفت از آنجا آمد
و اما حضرت فاطمه علیها السلام **نظم** نشسته بر سر دریده امید براه
بدیده ای پر از شکست و سینه پاره کوی بنامه چنین گفت دل پر شین کپالت
ای ای فدای هرست امام حسین کوی ز فرقت نشسته بناله شد بخت رغانه
نارک آتش جگر خفته است که ناکه از افق جرف عجز شد پدید آینه محسن
با حسین **نظم** سینه پاره و دهن آلوده آن سید زنان را آرام بهر سید چون روز
دیگر شد محبت صالح همکار نفر از قوم او ای جان او رودند و با او شهادتی
زبان باری ریخته جگر فغانه فاطمه آمده صالح روی و محاسن خود را بر خاکستان
فاطمه زهرا ای سید بی شکفت ای دفتر فغانه سحران بهر کردم خطای عظیم
منورم که سرور سینه نو را آوردم و از کرده خردشستم و از کفر برآمدم
و قبول اسلام نمودم عرض آن دارم که از نقصرات من و اهل بیت من

والله اعلم

در گذر حضرت فاطمه که من بعد حصه خود از نقصرات خود گذشتن
چنین فغانه بر سر کوشه عذراست عذر از آنحضرت باید خواست صالح را برادر
تا حضرت رسول امیر مومنان بجدینه آنحضرت امیر المؤمنین هارث و صورت
عالم را بر من رسانید آنحضرت فرمود که ای صالح از نزد من بگو که من کجایم
کای سیده علیان و بگو که زنده آر میان است بخت از ملکات و برکت
از برکتها بخت باید بخت سیده عالم روی و از او عذر خواهی نو بخیر صالح
کربانی و سینه پرش از حرمت بریان بخت سیده علیان آمد و عرض کرد بخت
المرسین خطا کردم و بگو که زنده آر خودم و از راپه اذن شما برادر و مادرش خانه
بردم لیکن چون یافته ام خطا کرده ام نام و نامش شده ام و از دار الجبل کفر عبور
و بدار الطیبه اسلام دافس گردیدم با چه شرم که از خطای من در گذری و این بخت
رحم کنی سید من سیده صالح من از تو خوشتر شدم و من کجایم **نظم**
زیست عرض عظیم کربانت جیش بکاد مجله سرت تنی بکربانه از آن روز که گردید
نور دارا داد و این نه سید خواند از خود بگو که چه نهاده **نظم** برگزیده پروردگار علیان است
باید از تو خوشتر شدم و صالح چاره که این را شنید و بخواهد و نامهای را از مادر
پرورد و سینه بکار بر آورد و سبلا بخت حرش از چنین مملکتی که گردید

بگفت که با خدا پاک کردم و حال خود را بجا نمودم و فرزند جعفر تو را با جاره بگذاشتم و در
دکام و ارم و از آن بان من در گذر و مقصد روزان می نمودم و بسیار با آنها می گفتم
خداست بر ما من صحرای سخت چون روز چهارم شد حضرت روح الامین فرمود
و گفت که ای سید عالم حضرت قدس تو را سلام می رسانم بعد از سلام میفرماید که
بر چاره را باز خوان که توبه او قبول نمودیم و از قصص است در گذشت نام او را
در دیوان کوهستان ثبت فرمودیم حضرت رسول خدا و صالح طلبند
و او را با شش بخشش از پیش داد **و گفت** ای شیعه در این معنی تا آنکه کافی
همین چنان را بگذاشت و هیچ از دست او پس با و رسانید و سخن به بی با و گفت
و علی بن محمد بر روی او زرد و شل غارت نکرد و زینب و سایر خواهران و دخترانش
اگر نمود و اسیر جباران شش غارت و بدین مبارکش را برهنه کرد و کشت
فاطمه شش بجهت او شواره بار نمود و حضرت نام پیشین گشته با قوم خود را
آورده و با وجود این همه بیست فرسخ داری تا بدین حق اتمام از قصص است او بگذاشت
پس همکاران بر بخت که با تیغ پدید رافع سر او را کوفته و بر بدن و مختار و در تن
از شش خوان و با و را که او را بضر بنمود و نیزه و شمشیر با و آوردند و سرش را
بر نیزه ها کردند و دیار جبار گردانیدند و اهل بیت او را که برده کین خردی سعادت

و گفتند

حضرت چهارست بر زمین پشتران برهنه برادر کردند و با سپری بودند یا چگونه خواهد بود
ایشان **و گفت** از روضه را بچه در میان لباس آوردن رضوان فاضل جهان
از برای چنین از بختش بر روی ملکوت که از حضرت اعم رضوان است
که حضرت فرمودند که حسین صلوات بر او ایام عبیدی برهنه بودند و در خود فاطمه زهرا علی
کردند که ای مادر اطفالی عرب که در مدینه هستند همه لباسهای عبیدی پوشیده
اند و زینت کرده اند و کما آید در نظر داری در این ایام عبید آید و زینت
نمکنی بکسهای نو آید با برهنه نسیم چنانکه معنی آید در مهران حضرت فاطمه زهرا
که ای زور دیده کان خسته های شمار زور حیات است چون لباس شمار و خسته سازد
من شمار زینت خواهم نمود و روز عبید فاطمه و آن خذره خورسنی فاطمه
بود چون شب عبید در رسید باز بر الله خود مکرار سلامی نمودند که ای مادر شب
شب عبید است لباس ملکوت حضرت فاطمه از روی شفق ماری کربان
کردید **و گفت** از زینت دیده چون ابروی **و گفت** چنانچه فرمود جاری **و گفت** چه از و به نفع
بگشود ز روی مهر با یا باز فرمود که ای جانان خاطر خود ساز و دارید که چون
جامه های شمار را بیاورد من شمار زینت فرمایم **و گفت** ای پس آن بر زمین
رست و در خواب رفتند در شب عبید چون پاسی از شب گشت **و گفت** چه نظر

چهره زنده خواب بدر او از دوق الباب آمد ز خواب بختن بر خست فرمود
 که بود آنکس حق الباب بخورد جواب که ای نه ای از هر دستم جای طبعش بر میزد
 که از قوت برای قربت بی جان حضرت پروردگاری برای پرستش نه بدو
 لباس عید دارم بعد دوق لباس این صومعه در را کشود نگاه دید میرست حبیب
 و نیز بر جنبیل بسته با کفرت داد و رفت چون آنحضرت داخل نشد آن
 منیدل را کشود پس بیکه در پیش و در راه و در زیر جامه و در راه و در خانه
 و در خفان در آن منیدل است آنحضرت خوشحال چون چنین از خواب
 راحت بیدار شد که بسیار حضرت فاطمه پیشان پرستند پیشان را میگرد
 فرمود پیشان را در صبح عید روانه نمیدم سید عالم نمود چون رسول خدا نظر
 بر نور دیدگان خود افتاد پیشان را ازین فاطمه مبارک عید پیشان نمود
 و ایشان را بر دوش مبارک خود سوار نمود و راه شد بسوی منزل فاطمه و آنحضرت
 فرمود که ای خیا طرا که لباس عیدی حسینی آورده است شبی فاطمه عرض کرد که
 و آنکه نیست اسم او را و جامه را در نزد خیا طرا نمیدم هم خدا و رسول ما را حضرت
 رسول فرمود که فاطمه انور خیا طرا بود **طرا** بود دختران رضوان جهان که بیای
 خدا و نه جهان چون نبوت جامه عیدی و زین بر فرزندت حسن بکر جان

خداوند عالم

آمد از کردار لا زبان سوی رضوان فزان عز و بدل باش که فزان جنت
 فاطمه ان خطه طاعت بدر زینت ای فرزندان خورشید کشته در لبس می و در شبا
 از غم او در لباس عیش پاک میکند از شور غم خود را ملاک اگر و تعمیل آن میر خیا
 بر لباس عیدی آن طفلان این خرداره غنیمت الاین جبرئیل از نزد رب العالمین
در باب عوالم العلم که حسنین در بر ملاحد نمیدست جد خود آمده عرض کردند
 که با جداه امروز از عید است و اطفال عرب بیک جامه های الزان پوشیده اند
 و ما جامه نداشتیم از این جهت ما را را نیز پوشانیده است حضرت رسول
 چون این سخن شنید گریان شد چون جامه که لایق ایشان باشد در نزد آنحضرت
 نبود که قلب ایشان فاطمه بر آنحضرت و شوار بود پس دست عابد را که حق تعالی
 بلند نمود و عرض کرد که **اللهم اجیر قلبها و قلب أمها** خداوند اول فرزندان
 مرا و دل مادر ایشان را شکن تا که جبرئیل نازل گردید و با او در قلعه سفید از صلی
 بهشت حضرت رسول سر درگشت و فرمود که ای سیدی شباب اهل الجنة
 و جامه های خود را که خیا طرا در دوشه با اندازه قامت شما بپوشید چون حسینی
 ایجا می رسد و بدین عرض کردند که با جد اطفال عرب جامه های رنگارنگ
 و ما را نیز مثل این جامه های سفید نیست و الزان جامه را میخواهم حضرت رسول علم

ساعی متفر بود در این شب پس جبرئیل عرض کرد که باده نذر دهن با و که صبح
 تقدیر این جامه را بپوش که نذر دیده گانت بخواند یک سکنه و فلان
 سرور بگرداند پس امر فرمود حضرت ابرق چون آوردند جبرئیل عرض کرد که
 با رسول الله من میریزم و شما جامه را بپوشید که هر گاه که ایشان خواستن بنده جان
 ببرد پس حضرت رسول ۱۲ اول ماه حضرت امام حسن را در دست مبارک
 گرفت و جبرئیل آب بر بخت حضرت فرمود که با قره عین حسن حضرت
 میخواهی عود خود را حضرت امام حسن عرض کرد که با خدا فدایت ای امیر
 تو ای ماهم قرب باری بفرمان فدای احمی دارد بارض عالم مکان سر بر بدان کن
 ز کوه کوشش بل بر بزرگ سبزی است بل پس حضرت رسول است مبارک
 بران با کشته شد بعد از فدای عز و جل مانند زبر جد بنبران با کشته شد
 و حضرت رسول ۱۲ او را حضرت امام حسن دارد و ماه حضرت امام حسین را در
 در پشت خدا جبرئیل شروع کرد باب بخوان حضرت رسول مبارک است
 امام حسین نمود در آن وقت حضرت امام حسین پنج سال داشت فرمود ای فرقه
 العین من نذر خود را چه رنگ میخواهی حضرت امام بکه بزرگ را خود عرض نمود
 کای حیدر ملک بی تعالی ای این سترای لایزال بدو قسم محبه میریزد

مثل زلف الهی

بخش من به من ذرات تو پس من در جمیع اوان جهان که شمع است ای رسول
 پس حضرت رسول الله دست مبارک برانگاه کشید مانند شمع و بخش
 کردید حضرت امام حسین او را پوشید و حضرت رسول چون ایشان را سرور
 خوشحال کردید فسخ که ای جانان جد بسوقی مادر خود را در بر جانی میریزد
 پس آن در حال ریاض مصطفی روانه خدمت مادر کردید و چون جبرئیل
 ایشان را از زکوه دید و لباس بزرگوار بر امام حسن عرض در بر حضرت امام حسین
 شد بده نمود شروع کرد بکسی حضرت رسول فسخ با اخی جبرئیل مثل
 این بود که فرزندان من خوشحال و سرورند تو که یکسوی قسم تو را بده که تو را
 بکسی است جبرئیل عرض کرد یا رسول الله آقا اختیار نمودن رنگ بزرگ
 را بده که **نظم** پس تو را بده لاک از حرارت سم شمشیر و این نذر دهن است
 رفت مرکب شود رنگ زلف حسن بزرگ مثل زبر جد بفرمان بزمین نباشد شش
 بخوان این قضیه دیگر با پشت بزرگ از زلف خون پاری جگر و آه آقا رسول
 امام حسین را کشتی سرخ را بده که زلف حضرت ابر در زمین در آن بزرگ شمشیر
 مردم کوفان که تا اوست کند بعدی سداد کند بدو است ایشان بسوی عیار
 جبرئیل شد دین از جزمی عراق بزرگ در کجک انقروم از طریق تعاق

خنده استی پس آنکه نذر کن - چنین که از نذر بشکر شد بدین - بفرستد سنان که در خضر
 کند همه جوانان شمشیر و نیزه بدین باوری در آن میدان - در آن روزی که آنان را
 نصیبی باقوم به جا کرد - برای یقین خود عذر چاره جویید - جواب شد بدین خضر که
 بجز شمشیر من کم خبری نیست - بفرستد چند نفر از خود به غزوی - ز غنای خویش به جانی
 از آنکه شد در آنجا های اهل ترک - نشان ظاهر ابرو خف نام طایر است -
چند حضرت سلطان اسلام این ملام را از حیرت شمشیر که آن کردید و خضر تو
 شد **توقف** ایستاد آن را بدین که حضرت رسول ارشیدین خبر شد است
 ملام جان او عزیز من باشد تا چه بود حال رسول الله اگر در کربلا بود و می دانست که
 در آنجا را بر دست دارد و در مکه بن کاهل در آن حال تری بجانب آن حضرت آمد که
 ان طفل معصوم را شمشیر نمود و آن ترازان طفل در گذشت و بر باروی آن امام
 منظم آمد و او را هجر و کرم و می دانست که آن حضرت از دو جناح بر زمین کربلا افتاد
 و در عهد بن شریک شتری بر دست آن حضرت و عالم و کبر شتری بر روی مبارک
 آن حضرت زود و می دانست که بجهت برادران آنکه شکر که دست آن حضرت در مکه بود و معبود
 آنست مبارک آن حضرت را قطع میکنند و می دانست که حال این بطع بند ز جامه
 در دست آن حضرت لا بشم شاره جدا میکنند و می دانست که شتری این را با آب

که از من

کین بر بدن امام مبین بن زد - آنکه کس نتواند شنیدنش - یا رب ایلست صابر
 زویش گاهی است تا که شمارد بر زکار و راع غمی که آمده بر زین فکار
 صد ضحاکه ناله اندوه در زمین باشد و بیست و پنج سم حضرت جان خرمین بگوشد
 از غم او حرف بر سینه نیست بر غم اش بر سینه و سیم الدین صابر

از روضه فاطمه مقام اول از روضه فاطمه در بیان خطبه و اشعار است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مُحَمَّدٌ كَلَّمَكَ اللَّهُ يَا مَنْ أَحَلَّ مَصْنَبَنَا مَصْنَبَهُ خَلِيلِهِ وَابْنِ
 خَلِيلِهِ وَقَتِيلِهِ وَابْنِ قَتِيلِهِ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِهِ بِنَقِيبِهِ وَوَلَدِ
 وَعَشِيرَتِهِ وَقَبِيلَتِهِ الَّذِي مَقَصَّ عَلَى أَشَدِّ مَا قَصَّ عَلَيْهِ الْوَلَدُ
 وَمَقَصَّى عَلَيْهِ الْأَحْدَثُونَ وَالْبَدْرِيُّونَ الَّذِي اقْتَضَتْ لَدَيْهِ
 أَظْلَمَةُ الْعَرْشِ وَكَلَّتْ عَلَيْهِ كُلُّ مَا فِي السَّيْحِ وَالْقَرْشِ ابْنِ
 لَدَا دَايَةِ النُّبَاءِ وَخَامِسِ أَصْحَابِ الْعَبَاءِ مَوْلَانَا ابْنِ
 عَبْدِ اللَّهِ وَفَقْدِ سُلَّةِ اللَّهِ يَا مَنْ أَحَلَّ وَزَيْنَا عَلَى
 مَنْ سَفِكَ دَمَهُ وَأَيَّسَ بَانَهُ وَحَمَلَهُ وَفَرَّقَهُ وَخَفَّ
 صَدْرَهُ وَأَسْبَحَ حَرْمَهُ وَفَتَحَ قَطْمَهُ وَبَيَّ أَهْلَهُ وَهَيَّ حَكَمَهُ

وَكَانَ يَقْلُبُ يَمِينًا وَشِمَالًا وَيَخْرِجُ مِنَ الْفَيْصِ أَهْوَالًا كَثِيرًا
جَوَابًا وَلَا يَسْتَطِيعُ سَوْلًا الْغَرِيبَ عَنِ الْأَوْطَانِ وَالْبَعِيدَ مِنَ
الْأَخْرَافِ وَالشَّهِيدَ الْكَفَّانِ وَالْمَرْفُوعَ مِنْ نَدَى الْأَيَّامِ وَالْأَمَانَ
لِحُدُودِ عَلَى الْقَضَاءِ طَمَآنٍ وَهُوَ الْوَلِيُّ آمِينَ وَالْقَلْبُ أَمَانٌ
أَرَى الْأَمْرَافِ الْخَبَاءَ سَيِّدِنَا ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ آه آه ثُمَّ آه وَآه
مُحَنِّتَاهُ الشُّكْرُ لَكَ اللَّهُمَّ يَا مَنْ أَثَقَلَ بَلَدَيْنَا عَلَى مَنْ قَامَتْ
عَلَيْهِ عِبْرَاتُ الْوَرَعِ وَلَمْ أَشْكُنْ عَلَيْهِ رَقَابَتٍ مِنْ دُونِ
السَّيْرِ إِلَى التَّرَكِّي مَثَلُوبِ الثِّيَابِ مُعْظَرًا بِالنَّارِ قَدْ
أَقْطَعَ مِنْ نِيَوَانِهِ وَوَلَدِهِ وَاجْتَنَبَ رَأْسَهُ مِنْ حَبْلِ اللَّهِ
صَاعَ بِمَضْرُوعِهِ الْأَسْلَامَ وَتَقَطَّلَتْ أَظْكَامُ بَقَائِهِ لِحُدُودِ وَآه
لَا حُكَامَ قَاتَلَتِ النَّيَالِي قَالِ الْأَيَّامَ قَالَتْ هَوِيَّ وَلَا عَوَاقِبَ وَآه
نَكَسَتْ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالْحَبَشُ الْغُبُورُ وَالْمَطَرُ قَاتَلَتْ
الْعَرْشَ وَالسَّمَاءَ وَاقْتَرَبَتْ الْأَرْضُ وَالْبَطْهَاءُ وَشَمَلَتِ النَّيَالِي
وَأَخْنَعَتْ الْأَهْوَاءَ وَتَجَمَّعَ بِهِ الرَّسُولُ وَارْتَحَبَتْ السُّبُورُ وَ
طَاسَتْ الْعُصُولُ ابْنُ الْمَيَامِينِ الْمَعْدَاةِ وَالْأَطْيَبِينَ الْغِيَاءَ

مَوْلَانَا

مَوْلَانَا ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ آه آه ثُمَّ آه وَآه اسْقَاءَ يَا مَوْلَانَا
حَجَّةَ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَخَامِسَ أَصْحَابِ الْكَلَاءِ وَيَا سَيِّدَ
الْعَبَرِ الشَّاكِيَةِ وَقَبْرِي الْمَصِيبَةِ الْوَارِثَةِ فَقَطَّلَتْ صَلَاتِي عَلَيْكَ
عَلَيْكَ مَسْمُودًا وَاصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ بِكَ مَوْثُودًا وَاصْبَحَ كَيْدُكَ
يَقْبُلُكَ مَسْمُودًا هَلَا بَكَيْتُ عَلَى الْمُسْتَبِينِ وَأَهْلِهِ هَلَا بَكَيْتُ
لَمَنْ بَكَاهُ مُحَمَّدٌ أَسْبَابَ رَحْمَتِ بَرِيَّةٍ أَمِنْ مَسْمُودًا وَآه
خَوَامِ كَرِيمٍ كَمْ كَرِشْتَهُ شَدِيدٍ مَغْرُودٍ عَزَائِشِ كَرِيمٍ وَسَبِيهِ بَرِيَّةٍ كَرِيمٍ
مَعْدَمِ كَرِيمٍ قَطَعْتَ الْهَدْيَ ابْنِ الشَّيْخِ أَحْمَدَ بْنِ رَيْنِ الْقَبْرِ طَلَعَ بِفَتْحِهِ كَيْدُ بَرِيَّةٍ
وَمَكْرُورِ زَانٍ ذَكَرَ سِفْرًا كَيْدٍ عَلَى جَبِينِ مَكْنِي مَيَالٍ مَقْسَمِ نَفْسِي ذَرَعًا دَانِي بَرِيَّةٍ
بَعْضِي دَرَسِيَّةٍ بَرِيَّةٍ بَرِيَّةٍ بَرِيَّةٍ بَرِيَّةٍ بَرِيَّةٍ بَرِيَّةٍ بَرِيَّةٍ بَرِيَّةٍ بَرِيَّةٍ
أَزْوَاجِي مَأْمُورٍ وَأَنْ لَعَمْرِي كَوَيْلًا مَقْرَسًا بِطَالِبِ الدَّمْعِ الْمَحَاجِ
بِالدَّمِ وَخَرَّادُ كَيْدٍ دَرَسِيَّةٍ كَرِيمَةٍ زَوْدِ الْوَارِدِ اخْتَمَ لَدُونِ بَرِيَّةٍ
كَرِيمٍ شَيْخِي كَمْ مَزُوجِ نَوْنٍ بِشَدِّ سَمْعَتِ لِعَاشُورَاءَ وَوَلَدِي
لَعَمْرِي سَقَطْنَا لِفُضَالِ الْخَرْنِ كَاسَاتِ عَلَمِ شَيْخِيهِ أَمْ زَرْجَارِ غَفِيَّةٍ
جَنْدِ أَرْبَابِنَ كَمْ أَنْهَامِ كَرِزِ كُوشِ بَرِيَّةٍ نَمِيرِ دَرْجَانِ جَبْرَائِيلِ كَيْدِ شَيْخِيهِ

که شامیده است بشیطان را از بسیاری غزن و زنده هر روز هزار کاسه زهر
تقطع قلبی من تصور حالکم ولم یجدنی نوحی لغوی
پاره پاره شده است دل از تصور نمودن حال ایشان و هر قدر که ایشان کوبه و زخم
میکنم پاره میشود فوالله ما اشفیت قلبی و انتی علی الجانح
حزینم متصرم پس بدافتم که ما این دل غمناک خود را چند کوبه و زخم کردم
شفاء داریم و ما زخم ترک از غم ایشان پاره پاره میجویم و آن کم آگین شفی
القلیل فانتی انجی شورا فیم من یجزم انفا مذلا سلطا
والی و ما انکم بخافقه جال لکل مشوم و اکرم علیج دل خسته
خود را نگریدیم در این آیات پس میباید که در خدمت صاحب الامر و علیهم السلام
این امام مظلوم است را زنده گردانست که دل خود را خنک کرد و این شمشیر
بر روی شمشیر خدا با آن مومنانیکه عاصمه بسته اند و در خدمت آنحضرت
اند و در خدمت گذاری **مقدم دوم** از روضه فاسد در بیان فضیلت کربلای
حضرت امام حسین ۳ و لمن بقاء هن انحضرت است و از زبان بی شیب
مرکب است که در روز اول محرم و از ششم برآی خود حضرت عیسی بن مرسی را
انحضرت بن فرزند که ای پسر شیب اگر کوبه کنی بر جانم که آنکه ای تو جزوت

نوعی دارد

و جاری کرد و حق را جمع کند آن نور را بیا مرز و ای پسر شیب اگر خواهی بکنند از لای
و هیچ کنی بر تو باقی نماند پس راست کن حضرت امام حسین ۳ را ای پسر شیب
اگر خواهی در غزوات علیه پشت با پیغمبران ساکن شوی پس لعنت کن قاتلان
حسین را ای پسر شیب اگر خواهی که مثل ثواب شود او کرد و دشمنه بشی پس هر زان
که با طراوری انحضرت را و شهیدان انحضرت را بگو که یا لیتنی کنتم معهم فاخز
نورم عظیم یعنی ای کاش میبودم با ایشان پس ستمکار ستم ستمکاری کرد
در ستم مرفت و جان فشان با ایشان در بعضی از کتب معبره مطبوعه است که در
اعراب دارد و میزند شد پرسید که کتب خلیفه و رسول الله او را با بگوشت و زنده
چون نیز او آمد پرسید که تویی خلیفه رسول گفت که نه بی منی که بر سر او نشسته
ام مطلب را بگو اعراب گفت ای ابو بکر من خواب دیده ام وحی رسول گیتی است
که گردید خواب من چیست و از تعبیر ناید ابو بکر لعین گفت که من از غیبت خاتم
و لکن هدایت ندیم نور العمرای اعراب نیز و عمر رفت و میان مطلب کرد و لعین
گفت که منم ندانم نزد عثمان رو که کاتب وحی او بوده چون اعراب نیز لعین
رفت همان سؤال نمود و لعین گفت که من ندانم بر ریزد و عیسی بن مرسی
امیر المؤمنین اعراب میزند است بعد عرب و عجم آمد انحضرت را و محول انحضرت

سراغ دارم لکن یک عیب باشد کف چیست آن می گفت یک دست منقطع است
تا هر کف که ما بر او صف آرسته است این عیب پس است قبول نموده بزر
گویی گفت که یک دست ملا از برای او بسازد و بعد از آن خن مجسم است و آن
زن را بقتل خود در آورده و چون لیلۀ الزفاف شده که در منزل آن زن بود
ان زن با او گفت با او گفت که مکر و جبار دوست داری مرد گفت بله نه ای
که من دوستان ایشان را نیز دوست میدارم زن گفت تو را نمی آید
فهمیدم که با صفتی از منزل خود بیرون رود و بعد بیا چون مرد بیرون رفت
زن آمدت ملا را بدست می گرفت و دستهای خود را بسوی آسمان بلند
کرد و سر را بهسمان کرده و گفت اللهم سیدی انت عالم بکلام
الصدور و بحال و لعلم الی یدي ما نطوت الاشی
محمد و علی و اهلله و هم خلقک الیک و اعزهم
لداک فاسئلک و حقهم ان تزدیدی علی انک علی
کل شیئی قدیس چون این گفت ان زن را خواست بر او پس در خواب
دید که و جبار را دید که رسول خدا با امیر المؤمنین علیه السلام که با یک دست
این ضعیف را در راه محبت قطع نموده اند از حق تعالی سؤال نموده است

اولاد و اولاد

پدر که است فرمایالت آید زیرا که از برای تو تر و خدای تعالی است با غنم غنم غنم
پس هر که در میان جن و انس آمد و آن کف بر زن زد دست گذارد و دست گذارد و دست
اللهم انت تعلم ان هذا الکف ما قطع الا فی حبتنا بار خدا بامید
که این دست قطع نشده است مگر در راه محبت پس آن مسلم که نور را بر گردان
این زن را بسوی او انگشت علی کل شیئی قدیر آن زن گوید که پس هر اسان از خواب
پس بیدار شد و دیدم که دست من بکالت آید شده است پس اگر دست بکالت
غذبت چرا دست دگر شکل نیست پس سر در شدم چون نهم و اضعفانه
شد چون دست مرا صبح دیدم و عجب نمودم من گفت که دست ترا بسوی تو که برگردانید
گفتم جان که دست مرا بخته و زدی و زنا قطع نموده بودند و بگویم دوستی محمد و آل محمد قطع
کرده بودند پس قصه را نقل نمودم چون مرد بگام مرا شنید گفت ای ابراهیم بن علی
محمد میکنم خدای را جمع نموده میان من و تو حدیث با هم بگویم تا کلاه روزی او را بپوش
بگویش ایشان آمد زن بشهر گفت این او از شهر من میماند که دست مرا قطع کرده
بود و در دهانه آمد و گفت فلان کس بعد از تو پیش من گفت ای کف گفت نه حاج
نموده ام ای کف چه اموال احوال تو در قصه بگو گفت و گفت ان زن چون از
خانه بیرون رفت من با یقین متوجه شدم و خانه من سرخس و مهریه و خانه را شتم

بر طرف شد و نکات یافتند آنکه مکرمین انور گفتند که در راه خود را پیش رفت
پس پس می برزید و فرمود گفت با سخن بگری چون زن با حرف زد و گفت و الله درم
من است پس تا جگر گفت و الله نه جگر میم من سایه ام و گفت زن با برکت از برکت
اوست پس جرت بدان بد بخت روی نمود و برود و رفت و **دوستی** که در راه خدا
قطع شد و دست سباه سابق بود و مرگست که سبای می گذشت امیر المؤمنین آمد
که من در روی کرده ام مرا از این کنه پاک کردان و آن حضرت بعد از آنکه سه
مرتبه از تلام سبایه شنید که اقرار کرد و دست او را قطع پس سبایه رفت و در
پای راه گفت قطع کرد دست مرا امیر المؤمنین و امام المتقین و قائم آخر الطالین
و یعرب الله بن سید الوصیین و باین طریقی حضرت را مدح میکرد حضرت
امام حسن و امام حسین که این را شنیدند بدست بزرگوار خود آمده و گفتند که سبای
در میان راه میدیم که تو را مدح میکرد حضرت کسی را نخستین او را بر گردانید
چون نزد حضرت آمد آنحضرت ببارش کرد که من دست تو را قطع کردم و تو
مرا مدح میکنی حرفی که با امیر المؤمنین تو مرا از کنه پاک ساختی پس سبایه محبت
مخلوط است بکشت من و استخوان امیر کاوه حضرت عمر را قطع کنی و درستی از ازل من
پس چون نزد پیشرفت از برای او دعا کرد و دست بریده را بر موضع خود گذاشت

مانند اول صبح سال ششم **هجری** و سبکی در راه خدا قطع شد و سبکی
و حب این عبدالله کلبی بود و مرگست که چون مادر و حب حضرت امام حسین
شنیدند دیدن فرزند خود گفت که ای فرزند از محمد و ای ارام دل سقند
ای جوان پسندیده و ای سرور سینه در به آنکه مرا با تو محبت است که بگویم تا یافت
تو درم و دقیقه با بر جوان تو را من گشتید لکن نگاه کن فرزند رسول خدا را
مشاهده نمود پس ای پادری مغرور راه بین که از جفای اشقیای است در راه
و میخواهم از خول خود مرگش بجا دهم تا شریکه از پستان من خورده تو را اهل
نیم **ط** به پیش جلی دل آزرده را در این محله که مانده است چنان از او پرسش نمایند
نه این هرگز گوشت رسول خداست نه این غریب است شافع صف فرست
نه این نمایان جانی صغری است نه این ضحی خلت برای تقوی است
نه این سراق انوار عرش او دانست نه این عادیات کربای خداست
نه این ابراهیم خراین باری است که عرش و عرش سراق مختص جانی است
نه این غریب نظران قادر بکن کند ز فیض تقا و مرجه اشیا که باری است
که جان در بدن محمد لری نه بکشتش تو جان عزیز پساری بگو که جان
بجای چکار آید **ه** هرام یار و گر زندگی نباشد و حب چون این کلمات

از مادر شنید گفت ای مادر مرغان هزار جان من فدای جان حین و یاد زشتی و بدی
که این پنج جانچه دارم از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله پس در میان مادر و عری
خود را دواغ نمود و با عروس کندست امام مظلومان اند و عروس از وجع عهد
ستامید که پا و قدم در پشت کند از دروازه حضرت است و عروس که مرا خواهر
گرام و اوست فزونی الاحرام بسیار که در حرم محرم و در کنگر ان و متکبران
و خزان فاطمه زهرا باشم زیرا که لطفی است که در برابر عورت و طهارت
دست محرم بداندان عصمتی نرسد سر و شهیدان بایران با وفای ستمانی
اتزل بگریه در آمدند و بعد از قبول عهد و پیمان جهاد از امام حین خواست
و معیدان آمد این رجز را خواند ان شکرونی فانا بن الکلمه سوس
قونی و قونی ضری و حلی و صولی فی الحرب ادریک
ثاری بعد ناصحی و ادفع الکرب امام الکرب لیس
جفا دی فی الوغایا اللب بسج عتی از انقم بی جهنم سنا و
و بسوی مادر آمد و گفت ای مادر ارضیت عتی گفت فدا از تو را می باشد
که در نصر غنای طمعی کردی در انمی شدن من از زوقی است که غنای
در انمی غنای طمعه داده و هر که قال در میان غنای غنای طمعی باشد

بسم الله

بسم الله که آیه است چهار نفر از سواران و از ده پیاده را بهار البهار ختم نمود
و نقد از کوشش نمود که کوشش قطع نمودند اما پس از عمر و دی و شاد و خوش و طمعه
شد بکف خاک ای و ای قاتل دهن اطلاق حرم رسول الله و بخت که او را
بجمله گاه بر گرداند را من او را گرفت و گفت بر میگرددم تا اینکه کشته شرم با و چون
حضرت امام حین انکالت را شد و ده نمود و گفت حیرت من اهل بی
خبر را بر گرد بسوی زنان فدا تو را بیا من ز پس گشت و چون در میان کب افتاد
با زور کس خنجر با این او سنانید و خون از روی او پاک میگردد و بزبان حال میگفت
خوشا عتبت اسرغ روی در داین شهید کوی و کای شسته گریختن و در و در ای
دست اندازی خود کوتاه درین زبان نمودی برو خدا همراه چون شمر لعین اتزل را
و در بالین و بسم غلامان خود را گفت که اتزل را قتل رسانید و ان دلداران نمود
بر اتزل زد و او را کشید نمود و این قول زبانی بود که در شکرگاه امام حین کشته
پس است اما هر دار گرفتند و بتدریج عمر سعد آوردند انمعین گفت که ما کشته نمود
پس از فرمود که گردان او را زدند و سر مبارک او را بشکرگاه امام حین ۲
انداختند مادر و بسم الله سید و انرا بشکرگاه عمر سعد انداخت بر لعینی
خورد و بی عظم واصل نمود پس در و بسم الله و خیمه را برداشت و نفر از ان شفا

بجهت محبت و خدمت امام حاین فسخ بر کرد ایام در دست فرزند تور نورد
 رسول خراسان به دستیکه جدا و مخرج است پس ازین حال که گشت بگفت
 الهی لا تقعن رجلاً و ل از زده ام لای چند اند زلفش جیمی سرخسند
 کمی فریدم از زمرای از هر بدانشینان و ستمگر حضرت امام حاین عظیم
 بقطع جاک یا مذهب **مذهب** است که در راه خدا قطع شد
 حضرت عباس بود مرگ که چنان حضرت عباس حاین حاین را تهنیت
 حضرت امام مظلوم نمود حضرت امام حاین چون عباس عازم میدان میگشت
 کربلا شیه یافس که یا اخوان صاحب کواکی و اذام صیت
 تفرق عسکری ای برادر تو صاحب لای منی چون نمیدان روی شکرین
 متفرق میشود بزین حال میفرمود **عظم** برادر جان مرا با دوستی زلفش میبردین
 شکستی تو با دوست در آن قوت جان یکش از لشکر طوقان تو مدالی
 ترک میفرکن لوار کف من با خدایک حضرت عباس شکایت از تنگسینه
 و افتخار بنشین از زندگان با غم حضرت امام حاین چون او عازم میدان رید
 فسخ که حال عازم میدان آید بجهت یک لای حرم من که بزنان حال
 میفرمود کنز که عازم میدان از راه دار **ز** است که شود خبر فرات از بارین

نور محمد شریف

نور محمد بنشکان اهل حرم **د** بدختران صغیر سیر دای غم پس حضرت
 عباس دواع آن امام مظلوم نمود چون افشای قیامت بر آن کجین دانی
 تا چند دایان را موافقتش فیه الفیج کافیه فرمود و زلفش بر آن امام مظلوم اند
 فرمود و لای که کشید پس رجوع نموده به خدمت امام عظم افشای آن کجین
 را به مرض رسانید چنانچه بر لطف انهار فاسد زین بر آمد تیره گرفت و گشت برین
 بجانب درونش چهار هزار دانی سنگین دانی که کوکل آب خوراک بود و آن
 امام مظلوم احاطه نمودند و در امتیر بارانی کردند دانی شهر مشیت
 اشتهاد نفر از انشوم را بجهت چل نمود حضرت شکر را در بدو مرکب را دانی
 خوراک نمود چون حیات که جبهه از دانی آب پاشان در از شکی امام مظلوم
 و اصحاب و اهلبت او بخوار و در دایب مدافعت کوبانربانی
 حال غیر بود **عظم** نوشتی آب بر آب صفت عشر عطش کوبانی **د** دفا کو
 در دانی نیست این بر نه غلوانی **د** نوش آب و باب دیدگان خودی
 رسانی آبی بخل یک دانی از دیده کوبانی **د** پس گشت را بر زلفش بود و فسخ
 خیمگاه کردید پس دانی عازم دانی از چهار جانب او را احاطه نمودند آن کجین
 مشغول کار که دید پس زین در دانی در کجین از دست نشاند و بر دانی

او را حضرت عباس حاین که افشای شد از سیر دای آب

و بگوئی فلان زرق در دایه دیگر حکم بن خلیل دست است آن مظلوم
را قطع نمود پس آن مظلوم گویا آن مظلوم بر بانی عالی میفرمود **قطع** افش دست
راست خدا را بر بکریم بر دهن حق بر بانی دست دیگریم **پیشتر**
برست جب گرفت بر مشغول عمارت بر کردید دانی رجز میخواند **و الله**
ان قطعتم عینی ای احای ابد اعنی دینی و سخن ایمان
صادق البقیه تجل النبی الطاهر لا یسبی و حق از جهاد
صف بر بانی حکم بن خلیل فی زرد را کله از کفن از حضرت بر کله
دست جب انحضرت را قطع نمود چون حضرت عباس آن حال را
مش ۴ نمود این شعر را خواند **یا نفس لا تخشی من الکفار و البی**
بر حبه الجبار مع البقی السید الخیار قد قطعوا بیعینهم
یا مری فاصیلهم یا رب بحر النار پس موعونی عود آهنگ آن مظلوم
ضرب زرد را در آتش میدنمود و بر دایه دیگر مری میگفت **دایه**
در درخشند بر دیگر بر بنیه مظلوم آمد و زرد را بر غلطید و حضرت امام
حنین را انداد او یا خدا در کئی چون آن امام مظلوم بر باقی آتشید آمد و
بر آن حال دید **قطع** با کشت با بای یا آه ناچار بهناد و بر دی زرد

دو زرد را

دو زرد که الان آن کسیر خدای دقت عینی کشتی در کشت نعل
بست باز دی زردم نمودی در عری از فراق خویش انکارم
عجب دهنیت بر دل دایه هجرات بر آور جان که نه دل نماند نه
آه نه کشت چشم خود ببارم پس این اشعار خواند **بَعْدَ بَمَ یا**
شَرِّ قَوْمٍ یَبْغِیْکُمْ وَ خَالَفُوا دِیْنَ النَبِیِّ مُحَمَّدٍ اَمَا کَانَ
حَبِیْبَ الرَّسْلِ اَوْ صَاحِبَ بِنَا اَمَا عَنِ مَنِ نَجَلِ النَبِیِّ الْمَدِی
اَمَا کَانَی الزَّهْرَاءِ اَحَبَّ دَوَکُمْ اَمَا کَانَ حَبِیْبَ الرَّسْلِ
لَعِینَ وَاَحَبَّیْهِمْ یَمَا دَحِیْهِمْ قَوَفَ تَلَا وَاَحْرَا دِیْ قَوَفَ
نَهَمَ وَاَشْتَمَ وَاَبْکَ وَاَبْکَ وَاَبْکَ خدا قطع شد دستهای سید جوانانی
مشیت که جمال لعنی او را قطع نمود بسبب بند زرد جامه و می این را
نهم شکم و راه خدا قطع شد دست عجب آله الحن بود مردی که چون
که چون حضرت امام حنی نه زرد را آمد در زبانی قنکاه عجب آله الحن
عند می بود غیر مرا حق چون علم بزرگوار خود را به آگاهی شد و نه نمود
زرد بنیه زردانی اهل بیت هر دوی روش و بر عت نام خود را زردی
قنکاه بنم بزرگوار خود زرد بنیه زردی و خرابه المومنین خود را

بعید اله رسید که اورا بر کرد آنحضرت اما چنین فرمود که چه حاجتی
بفضل مظلوم امتناع شدید می نمود و گفت لا دانه لا افارق علی کرم
کند از غم خود تفرقت نه تمام کویا نربانی می گفت **فظم** نوبانی چونی
توان از جانی گذشت ای مرد جانی **حرام** باد بهتو جانی دنی ای
خسته و خوابانی **خدا** کرم ما بسجده اش قسم بر حضرت بچونی جانی
منا که کرم جسم پاک غرق بحر خون **ناگاه** حرمه بی کاهل شمشیر
کشیده روی حضرت اما چنین آورد چونی عید اله اغنی را کاشتن
مشاهده نمود فرمود که باین الجیشه انقل علی اکا ولد الزنا و با غم بر کرد
مراد ای کشت از بعضی شمشیر را آورد آورد افضل مظلوم دست مبارک
چشم حضرت غم بر کرد پیش نگاه **شمشیر بر دست افضل** که
و اورا قطع نمود تا آنکه دست **دست** اورا بکنه گردید پس
افضل با له داعاه بر آورد حضرت اما چنین فرموده فضل شد و او را
بینه خود چسباند فرمود که یا بنی آخی **اسیر علی ما نزل** و این
و احسب فی ذلک الحزین فایق الله یطعک یا بابا نیک الصلوات
چونما آنچه نمود رسید اتمه خبر از این دهنه باشی هر شب که می خوابی نورانی

یا بابا

یا بابا صلوات **علم** چه مهر دهنه غم از حد شماره **بجز صبر بخل مش** چاره
ناقل جاره چار کاکاش **خدا** یا ر دمعین صابر **الکاش** **ناگاه** چاره
بن کاهل لعین تیری بر افضل انگنده و اورا در دهنه غم شمشیر نمود
آن هزار داری شوق **نثار** رخ گل جانی ز سر زد **روان** از راجع
ما جد ترانه **بفر** دهنه برین کرد شیان **ب** نه نشنه این غم آخر کار
بعینای دگر گردید سر بار **دله** دیگر لب دهنه زبانی **مانند** ناکه
ان و نغانی **دوم** **دست** که در **قطع** شد دست قضای بود کرد
که کشته از قضای کشت میگرد و قضای در معامله بعد از رفتار
میگرد و کشته بعضی امیر المؤمنین **۴** رسیده انحضرت با کینه نبرد و قضای
آمدند انحضرت زبانی الصیحت با انقضای کشت و دبا باشت در دگر
رصیت فرمودند آن بی بصیرت حضرت را **نمیش** به ادبانه
دست یکایک انحضرت حرکت میداد و گفت که برود حضرت از
به ادبانه آن باز نوری از جادو نماید و روانه شد در دست پس انحضرت
را اعلام نمودند که این امیر المؤمنین بود و این حرکت به ادبانه چه بود
که کردی قضای چون مطلع شد کار کشید دست خود قطع نمود

و به دست دیگر اندست بریده گرفت و از عقب سر انگشت ردانید
 و خود را با انگشت ریشید و زبان خود را می کشود و اندست بریده را آرد
 آرد و بگوید بخون که خود نموده آن بجز فتنی سخا و معنی خردن هر از عطا دست
 مبارک در از نمود و اندست بریده گرفت و بوضع خود گذارد و در نمود و آن
 دست قفل کرد و در روی به به بودی نهاد که کوب هرگز از قطع برانی راه
 نباشد **بوموارد هم** و شب که در راه خدا قطع شد و ستمهای جعفر از غم
 احوال آلم و علم و در دست رشت و دست و چونی دست رشت او را
 قطع نموده علم را بدست چپ گرفت و چونی او را قطع نمود و بر سینه
 گرفت و چونی او را شمشیر کرد و کافران یعنی حبه منور او را بر نیزه
 از زمین بلند کردند و بدعا ای رسول الله حق تو که مدد بالی از زمین و بار عطا
 نمود که از سر نیزه کافران بسوی جنان پرواز نمود و آن الله و زنا الیه
 رجوعی الا لعنة الله علی الظالمین **الوجه الهیة مقام از وضه ششم در**
و نه از عیبت و خطبه ۱۳۸ **بسم الله الرحمن الرحیم**
 الحمد لله الذی انزل اولیائنا فی میادین الکرب و البلاء
 و اخل الخیائمه غمزه الحینه و الایلاء و دفع در جافتم

و جنان را عطا

و جنان العله و نصب الریة مراتبهم فی رؤضات الایلاء
 و تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له سرب الارض
 و السماء و ان محمدا عبده و رسوله سید الانبیاء و اعلی
 الازکیاء و اشرف الاقیاء فی الحرم و البطحاء و ان علیا
 قلب الله و سید الاوصیاء المزیج فی السماء بسید النباء
 و والید الاکرمه الخباء رب صلی علی زوجة النبوی العذراء
 الایمیه الموداء فاطمة الزهراء و علی ادیب معلّمه الا
 سماء و العارف بخصایب الاشیاء الامام بالقی ای محمدا
 الحسن المجتبی و علی سید المظلومین و الشهداء و اشرف
 المقتولین السعداء اکسیر بایدهم الاعداء و القنبل
 بیداف الاشقیاء و صاحب الرزیه العظمی را جنانة رسول الله
 و نالک شرف طلاله الا الله الحسن المظلوم الحی علی الله
 و علی یحییة ائمه الطهاره و الامناء و ساداتنا الاخیار
 الکراماء علیهم افضل التحیة و ارحم التناء عظم الله احوالنا
 و مصیبة سبط المصطفی و ابن المرفی و فیلد و کید الزوراء

بجای مسلمانان دای است پنجم آخر از زمان دای قرقه مهاجر دانه را دای
کامبکان احمد مختار آخر حلیت شجاعه شد و اسلام بکارش آخر نه مانده
پنجم شایم که ما را برشته آن بر نه نشاند و اندوختی پستید که ایشان
ما را بعد از نهمی پچا در مصلحه از برای نریه حرام را کرده شراب نوز
بعد به مهره انجوم منوع شد مگر کبابی ملتبی یا رب و آلهی و علی
اهلبت حضرت هَذَا اجزاء رسول الله عینکم جنایان
الروحی سنان ای این خورای رسول او بود از شما که گردید و این اجرت
پنجمی او بود که با و دادید و ای نه برای نیکوهای او خفتی بدی بود که عمل او دید
مانند خورادون نغانی سخا ر روی را و سخا ر روی بود و سخا و سخا
پس خوب از برای نغانی سخا و آن به حاجت رسید که با و داد
دیگر تهری خفتی از برای غیر او پس بکارهای آنکه او را اجرت حلیت
امر نمود که آنی جلده را از برایم تهریر انداخته و نظراتی را این است
هفته کرده که استاد کارخانه زری و بنای بنای همه شایه از زری و عقیق
اول غنی است ای کام عالم و آن بزرگوار یکم مجموع کلاه است و سلی
پیش کمال است و مانند ذره است نسبت بکل عالم غنی جنایان محمدی و اما
بسم الله الرحمن الرحیم

یعنی آن پهلوانان با انصاف و آن منافقان و عده خلاف و بربر را
اهلبت او را از برایم آنگاه بریدند و کشند و کشند و کشند و کشند
در هم کشند و بشیر و غیره آنها را پاره پاره کردند و به پیش طعن و طعن
استند و برکشند و در پی خرابی آنگاه که آله بر آمدند محکم گوید
نزدیک شد که خانه ایانی شود و خراب از پس کشند که با برکاتی
وین رسید تخلی من ذی جنات بر زمین زدند طوفان بر آسمان
زخبا بر زمین رسید کباب را جبهه در غم کردن بنیل زد چون
این خبر رسید کردی شن رسید کرد این خیال دهم غلط کارکان غبار
تا دهن جلال جهان ازین رسید است از طالع کریم بری او رسید
قلعته الله تغلثم و تغلثم علی الدوام با صالی و کلاه
حضرت خدای بر ایشان با و آن حضرت الدوام در صبح پس از آن
با و مقام دوم از و نه ششم از و نه ششم از و نه ششم از و نه ششم از
فارس مدیست که از برای حضرت رسول طغی از انکور و غیره او
به به آوردند پس بن فرمود که با مسلمان آیتنی بواللحی
واللحی لیأکلن منی هذا العذب ای مسلمانان از و نه ششم از و نه ششم از

طلب نما که از این انکود باین بوزنه **سازان** که بد که سن ایشان را در تری
فاطمه طلب نمودم بیا فتم و بمنزلی خواهر ایشان ام کلثوم طلب نمودم در کجا
نیز بیا فتم برگشتم و بعضی حضرت رسول ۳ رسانیدم پس آنحضرت
بنا بانه در مطرب از عابای بر حنوت بگفت که یا اولاد الله
قرعة علینا ه من یزینک فی علیها فله علی الله العیة نفسم
کجا نید ای دوز دید کاتم **کجا نید** ای سرور آرام جانم **کجا جویم** هر اولاد
کجا نید **کجا نید** ای جانم چایند **حسن** جو نید پس دیگر حسین **مر** جو نید
صحب ما بینم **مر** از رفته قرار طاعت از دل **طه** در بر چه مرغ شمع
ز دل رفته قرار در بر نهوشی **نموده** ششم از عالم در اموشی **اگر** من
بشنوم هر چیزی را **بر** از رفته چیزی سازم چینی را **پس** در آن حال
بیریشل در استخوان ناز شد و گفت یا محمد این خرج در از ای عالم و بجزای
از صلیت حضرت فرمودند که بجهت نوز دید کاتم حسن جو نیست که من
ایشانی از کیده بود آن در سایانی خائف در هانم جبرئیل عرض کرد
که یا محمد بجهت برسی از کیده منافقانی است خود که کیده ایشان است
از کیده بود آن **ایش** را که در بر رخساری جبرئیل **بر** آن نموده بود

باین

باین **که** کیده قوم یهود آن بود از ایشان دور **دله** رشت و کیده
رسد بظهور **حسن** بر هر جفا کشته میشود زالم **حینی** شود بد و صد بار
از رشح ستم **رجو** را اهل شاق اهل بیت است **دین** **رو** در ستم
اسیر ایشان **دکوفه** یقین **باین** **ار** **محمد** **حینی** **در** **صد** **یقه** **ای** **و** **صد** **ای** **خوبه**
پس آنحضرت در رشت به تخیل روانه صد بقعه ای و صدای کردید
سلمان گفت که من در حضرت آنحضرت بودم چون داخل گردیدیم
دیدیم که انقرة الجنین دستها بر گردن یکدیگر در آورده بچوب رفته اند
نظم دو ماهی کر کن را باب رفته **و** دوزر شیدای بخرج جواب رفته
دو که در دوزین چون افشاند **دو** در توکم دله و بر برج خواند **دو**
را و دای لب که کفار بسته **دو** بولفت در چه بجز آن نشسته **دو**
عبی دست در گردن چه جان **سغی** کونی لا اله الا هو **مر** **کجا**
پس سانی جواب رفته اند و کجا **پس** قوی **نی** ثعبانی **پس** **د**
و دیدیم از دانی را که طاقه ریحانی در دهن گرفته و بر روی آن کیده
با دهنش نم در چون نظر آن ثعبانی بجزرت رسول ام افشا و طاقه کانی
را از دانی خود بکنند و گفت استم ملکیت یا رسول الله من ثعبانی ستم

اما من رقی العابدین عا کوبه که چار بودم و نزدیک شدیم بخدمت آنحضرت تا آنکه
شب دوم که چه بگویم بدین ویدم که آنحضرت بعد از حمد و ثناء الهی فرمود که
اما بعبه ای احباب که در این بنده بنید که من احوالی بهتر دبا و خاتره دیگر ترا بگویم
و ابلهت خود نمیدانم من حتی حکما شما را خبر دادم و دو به بنید که من شما را در
دارم و بخت در شما بر داشتم این است شب شما فرود آمد بهر جا که خواهد بود
دل برادرانی آنحضرت گشتند که که چنین کار نمایم که بعد از شما زنده بمانیم
نه نماینده ای از نزد مرا پس حضرت با ولاد غیل ازین رفتن و ادبش
قبول شد و دست نمودند پس مسلم بن عوسجه عرض کرد که یا از یاری شما دست
کوتاه میکنیم نه و آله مگر اینکه تیره خود را در شینه دشمنانی تو فرو بریم و ما و
خشمه شمشیر در دست یاست بایشان تقاضا و بعبه در شینی صلح میکند
بایشان حجاب نمایم قسم بخدا که اگر شما دست به مرا بکشند و زنده
گشتند و سوزانند دست از یاری تو بر نمیداریم تا اینکه منی از شما
گشته تویم با اینکه در یک گشته شد تا پیش منیت و بعبه در آن منیت
عابدی است و زهرینی یقین گفت که دست میدادم که زنده بمانم گشته تویم

و کذا

و حتی تکلم گشته شد تا زنده بودا بپشت و جوانان تو دفع نماید و درین حال بخت
این شب گشتند که پس تو در کناری ایست گشته گفت میخواستیم که او ایستد
و من از او بایم حضرت او را عرض نمود که پس خود را خدای گشته عرض کرد
که سبب کشتن مرا زنده بگویند اگر از تو تفرات نمایم پس حضرت پنج
عابدی بر او را داد که منیت ایشان را در دنیا را بود و در صندلی بر او را نمود
محمد حضرت عیسیٰ بنی ماری که درین شب گشته بودیم و علمه ام تر
خو اتونی و زنده من بود و متوجه من بود پس مردم در از خیمه خود کردید و جوی
از او کرده اید از غفاری و زنده را داد و در مردم توبه اصدع نمودن شمشیر
خود کردید و این اشیا بنویسند يَا دَهْرُ اَيْ لَكَ مِنْ حَلِيلٍ كَمْ
لَكَ بِالْاَلَمِ اَيْ قَالِ اَصْلٍ مِنْ صَاحِبِ اَوْ طَالِبِ قَتْلِ
وَاللَّهِ لَا يَفْضَحُ بِاللَّبْدِ اَيْ وَاِنَّمَا الْاَمْرُ لَكَ لِلْعَلِيلِ
و کُلِّ حَتَّى سَأَلَكَ سَبِيلِي پس این اشیا را را نکر کردیم
که بجا نازکی گردیده پس گریه در کلیم کرده شد و خود را از کربان
خطه کردم و اما علمه ام زنده چون این کلمات را شنید چون از
رفته و فریغ خود را از گریه باز نشنید دست کربانی را بگشود

ز افغانی حقیق مد هوش گردید ز زمان بر دور آنی موبدش **ن** همه کس
 زمان سینه ریش **ن** دکن چکی را بود و سحر **ن** بهر نیاید داغ مرکب **ن**
 بر بار بار ز جبهه درفش نند **ن** ش آن تو جوان در خون نشاند **ن**
پنجشنبه **امام حسین** **او** به خیمه بر گردانید و روی جوانی خود نمود و فرمود که من
 برادر خود را بر دارید آنش را بر داشته در نزد خیمه بر زبانی گذاشته
 که در پیش او محبت میکردند و مرتبه **سیم** دقتی بود که آنحضرت از کرب
 بر زبانی کرد اقا و چون عید الله فرزند امام حسن غم خورد را بر آن حال دید
 ز خیمه هر دو آمد و او طفل بود و هنوز جدت نرسیده بود و بخت
 حوزد ابع بر کور خود را بنده پس ز غلبه خویش از غلبه آن طفل
 آمد که او را بر گردانید حضرت امام حسین **ن** و گفت که ای پسر ایامه انوار
 او را نگاه دار آن طفل اصناف نموده و گفت نه قسم به خدا که از غم خود مضطرب
 نمیشم پس در آن حال حزین کعب بر او دست دیگر حوله بی کابل بنامش
 بر نه بر سر بالی حضرت امام حسین آمد آن طفل چون آغوش را بانی به خورای
 وید و فرمود که و یک یاسین همیشه آنقل غمی دای بر تو ای مراد نه بخورای که
 عویم را بهیسی پس آنغی شمشیر حوزد را فرو آورد و آن طفل دست خود را پیش کشید

که حفظ عمو حوزد انما ید که آن شمشیر بدست طفل آمد و او را قطع نموده
 بر دست دست او کینه شد پس آن طفل فریاد بر آورد که یا عاه ای حضرت
 او را در بر گرفت و فرمود که صبر نما و از حق تکا طلب اجر نما و بکس حق تعالی
 تو را ملحق بیا، صالحی تو میاروی در آن حال حوله بی کابل یعنی تیری
 بیا تب آن طفل آنکند و او را در دهن غم بر کور خود شعله کرد و مرتبه **حاج**
 دقتی بود که حضرت امام حسین از کثرت جراحات بجای گشته بود و از کثرت
 تیر کبک بر بدن مبارک او زدن بودند گویا بر آورده است بر دایت
 سید پس در آنوقت صالح بن وهب نرئی تیر بر تیر گاه آنحضرت
 زرد آنحضرت را در تنب خود بر زبانی اقا و بر پهلوی راست و بعد از آن
 بر جوانت داشت پس بعد از نطق **ن** و آنوقت از خیمه هر دو
 آمد فریاد و انا عاه و دو سید او بر او اهل بیتا بر او در وقت گیت
اللهم اطحب علی الامم و کیت الجبال تدلک کیت علی الشمل
 ای کاش که **ن** بر زبانی حیده بودی و کوهها بر زبانی باشند و شده بودی
 حیده گوید که دیدم ز غلبه و شرم امیر المومنین را که از خیمه هر دو آمد و کوهها را پای او

در میان کوششهای میوزید و در هر سحر کرده در پیشگاه افعی و زکریا
 اما چنین استاده بود فرمود که ای پسر سحر ایچینی را بکشند و تو نظر بسوی او
 می افکند پس بکش چشم افعی بر روی پیشانی خورشید و روی خود و
 از سخت زنب خواتون گردانید پس حضرت جابره کشته طلبید با سواد
 در درگاه پاره کرده بود که شاید آنها را هر دو نیاورند که اغضایش بر نهانند
 و کنی جابره را کردند وزیر جابره برانیز خوشی کعب کنند و حضرت را بر نهان
 در انصاف او کنند و مجد بعد از اشدن حضرت شمشیر او را داد که آتش
 جاورد که هر که در جنگگاه است با خیمها همه را بوزیرم حضرت فرمود که
 عانی ذی الجوشن تو آتش مطلق که اهلست مرا بوزیرانی خد او را بانی بوزیر
 پس شین این رسمی افعی را در پیش منزه افعی حیا نموده بر کشت پس شمشیر
 بکش خود را در داد که هر از خط بکشید و کاشی را بپایانید پس افعی
 از در جانی بر حضرت حمله نمودند می ضربت شمشیر بکشت بکشت
 حضرت زد و حمله گوید که حضرت از غنچه بردست حضرت آمد و در حمله
 حضرت را جابره اگر در دلمون دیگر بکشد بر باریک حضرت ضری زد که آن

حضرت جابره

حضرت برداشته و پس حضرت از آن ضرب گاهی می افکند و گاهی بر
 بجهت پس بانی افعی نیزه بر زخم حضرت زد و نیزه کشید و در خیمه
 سینه حضرت زد پس میری افکند و آل نیزه بکوبی مبارک حضرت آمد
 و حضرت کشتهای مبارک خود را از آن خون بر میفرمود و سر و پیش خود را
 از آن خون خضاب میکرد و میگفت حق طاعت میکنم بر درگاه خدا
 در جنگ بکشتن خود خضاب بوده شام و حق مرا خضاب نموده شده
 پس ابو ایوب غنوی میری بر صلحوم حضرت زد و صالح ابن اب
 زری نیزه بر خاضه حضرت زد پس شمشیر افعی کشته شهادت آید
 حضرت بر بالین افتاد حضرت فرمود که تو ای افعی که در
 خوارب دیدم افعی گفت که من شمشیر بکتاب منیانی پس افعی گفت
 بر سینه حضرت کشت و در پیش مبارک حضرت را گرفت و در آلوده قتل
 او نمود حضرت را حقیقت خندید فرمود که ای پسر بکشتی مگر غیبه افکند که من شمشیر
 عرض کرد که تو را بگو میباشم ما در تو ظاهر زهر او بر تو می افکند و تو را
 و خضم تو را افکند میکنم تو را با یکبارم پس بدو آلوده حضرت سر اعظم را داد

چه نمود و آنکه دانا الیه رجوع **خیم** دفعی بود که خداوند الهی حضرت پیکار
 آمد بر دایت منجیب چون سپهر حضرت صاحب خود گشته دید بر آن پند
 حمله نمود و پهل نواز ایشان را هلاک نمود و پهلانی قتلگاه آمد و یکبارگی
 را قدم بر میداشت تا بر حیدر ظاهر حضرت رسید سر خود را بچونان حضرت
 رنگینی کرد و حضرت را بپوشید و پهلای خود حضرت را بپوشید
 و فریاد کنان میکردست مانند بیکه فرزند او مرده باشد بنوعی ناله که همه
 حاضران تعجب کردند پس آن زبان بسته در کلماتی حرم نهاد و در گوشه
 او صحرای کربلا را احاطه نموده بود چون او از زوال الحیا را از منب خوالی
 شنید بکینه خودی گفت که در از پسر بر او رم می آید شاید اینکه
 خبری از آب بیاورند پس سینه با جا در زخمیه مهر دل که در دیده
 که آب هرش از راکب خامیت پس صفه را از سر کشید و فریاد
 بر آورد که قتل دانه چنین دانی اش را زانو اند مات **الْحَيَاةُ قَتَلَتْ**
الْمَوْتَ وَالْكَرَمَ وَأَعْبَدَتِ الْأَمْرَ وَالْأَقْلَامَ وَالْحَمَامَ وَأَعْلَقَتِ
أَيُّوَابَ السَّمَاءَ فَلَا تَرْفَعُ لَكُمْ دَعْوَةَ بَحْلِي يَا ظَلِيمُ يَا أَعْتَى
 قوی الظلم

قَوِي الظُّلْمِ هَذَا لِلْجَوَادِ خَيْرٌ لَكَ إِنَّ أَبَى خَيْرٍ لِلْخَلْقِ حَتَمَ
 مَاتَ لِلْعَيْنِ فِي الْهَفِ لِيَصْرِهِ وَصَارَ لِعُلُوِّ صِنَاءِ الْأَمَةِ
 الْعَلِيمِ يَا مَوْتَ هَلْ مِنْ نَدَى يَا مَوْتَ هَلْ مِنْ عَوْصِ اللَّهِ
 رَبِّي مِنَ الْكَفَارِ يَنْتَقِمُ يَا أَمَةَ السُّوءِ لَا سَقِيَا لِرَبِّكُمْ
 يَا أَمَةَ عَجَبَتْ مِنْ فَعَلِهَا الْأَمِّمْ حِينَ رَنْبِ خَوَالِدِ بْنِ شَعَارِ
 را شنید فریاد کنان از زخمیه مهر دل دانی اش را بپوشید و شرف
 يَا لَرَبِّي فِي النَّجِ جَعَلَتْ بِي وَكُنْتُ مِنْ قَبْلِ أَرْحَى كُلِّ دِي
 لِمَا دِ قَالُوا هُمْ أَحْسَبُهُ شَيْئًا فَاذْكُرْ لَوْ لَا تَحُلْ ضَاعَتْ
 قَبْرَ امْكَارِي قَدْ كُنْتُ أَمَلُ الْمَاءِ لَا شَرَّهَا لَوْ لَا الْقَضَاءُ
 الَّذِي فِي حَكْمِهِ جَارِي مَا لَقِيَ الْإِلَهَاءُ اللَّهُ مِنْ قَرِينِ
 إِلَّا يَجْتَنِدُ لِي دُونَ الضَّيْعِ الضَّارِي يَا نَفْسُ صَبْرًا عَلَى اللَّهِ
 وَخَيْرَهَا هَذَا لِلْعَيْنِ قَتَلَتْ يَا الْعَرِيَّ عَامِرِي بِسْ هَمَّ زَمَانِ
 و حشران دوزخ در آن زخمیه مهر دل دوزخ در دوزخ و فریاد و دوا
 دواها را جاک زدند پس دم کفوم دستها بر سر زد و فریاد و دوا
 اینک چنین است که با حق مهر در گشته شیخ اهل جفا در صحرای کربلا

صاحب دانا الیه رجوع و دانا الیه رجوع و دانا الیه رجوع

کارسان کردیده است يَا خِرَافَ يَا كِبَاهَ الْيَوْمِ مَا تَحْيِي
 يا محمد نظر بدختران اسیر و فرزندان کشته شده و بچون غشته خود نما که
 چگونه باد صبا بر لبان میوز و حینی منت که سر مبارک او را از ضاربانه
 و عمامه و ردای او را عارت نموده اند و بدین نظر او را از زبانی بر نه انگذند
 پس رو به جبهه نظر حضرت کرد و گفت جانم فدای تو چینی که خیمه تو را طبع نموده اند
 عکس تو را مشرق خشنید جانم فدای تو چینی که خیمه تو را طبع نموده اند
 دعا را از زبان آن خشنید کای جان پاک منور از نور علم کشته عباد
يَا بِي مَنْ لَاهُو غَايِبٌ قَبْرِي وَلَا جَوَّحٌ قَبْرِي او کای
مَنْ نَقِي لَهُ الْفِدَاءَ يَا بِي الْمَقْبُومِ حَقِّي جانم فدای تو ای
 برادر جان که با بادهای شسته در دنیا رقی جانم فدای تو ای برادر که ز زبانی
 مبارکت خون نمکد يَا بِي عَجَلِ الْمُصْطَفَى يَا بِي خَدِجَةِ الْكَرِيمِ
يَا بِي عَلَى الْمَرْصَفِ يَا بِي فَاطِمَةَ النَّهْوَاءِ سَيِّدَةِ النَّبَاءِ يَا بِي
مَنْ دَعَتْ كَدُ النَّفْسِ حَقِّي سالی حمید کرد که قسم به خدا که ز زبانه
 حضرت زهرا خواند که در دنیا و دشتنا که بگریه در آمدند پس سینه خود را

یا محمد

هر زبیر که از خود را در بر کشید و جانی از اعراب این شهر عرب را
 از نقش پدر جدا کردند سینه گوید که در آن حال هر زبیر که از این اشعار
 خواند که سَبَّحَانَ وَدُوسَّاسَ رَبِّانِي شَبَّحْتَنِي مَا مِنْ شَيْءٍ يَنْتَمِي
عَلَيْهِ مَا ذَكَرْتُ فِي أَوْسَعَتِهِمْ يَعْزِيبُ أَوْ شَهِيدٍ فَا نَدُوْنِي
 اسبجانی من هر وقت که از سر دو گو را زبیر کشید از لبها جانش
 و جگر شسته من یاد او کرد و در دشت سکه و در عرب یا شهید یا شنبویه
 از غنیمت ها رسیده و دونه در دریا و کرب و فقر لدی ما یاد نمایند و آنا
الْشَيْطَانُ الَّذِي مِنْ عِيْرِي قَتَلُونِي زیرا که من فرزند رسول خدا بودم
 و من قصه کنی و مراد از عیاری که با کشند و بخرج الحیل بعد القتل
عَمَلًا اسْتَحْوَجًا و بشم سوره ان اهل شام و کوفه بعد از کشته شدن من
 عهد مرا با مال نمودند و سخنانی مرا حوز و نمودند كَيْفَ تَقُولُ
عَا شَوْ دَا جَمْعًا شَطْرِي كَيْفَ اسْتَقْبَلُ لَطْفِي و آوا آن من خدای
 آروشال بقدم اول از روضه مشرق و در کرب و غم و عذاب است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَحَدُّكَ اللَّهُمَّ يَا مَنْ سَلَكَ نَافِ سَبِيلِكَ أَحِبَّاءُ الْخَيْرِ وَشَرَّاءُ
عَلَى لَأَمِّ الْمَاضِيَةِ وَمَقَرِّفِ الْخَالِيَةِ يَا الدُّخُولِيْنَ مَرَّةً

اصْدِءِ لِّلْحَيِّ وَكَذَلِكَ اللَّفْظُ بِأَمْنٍ جَعَلْنَا مِنْهُمْ
بِالنِّعَةِ الْجَلِيلَةِ وَالْكَرَامَةِ الْجَمِيلَةِ مِنْ أَوْلِيَاءِ الْحَيِّ
وَصَبْرُهُمْ بِأَمْنٍ احْتَمَمَ بِأَلْيَمِ الْأَمْرِ وَالْأَمْنِ بِأَلْيَمِ الْأَمْرِ
وَلَاءِ الْحَيِّ وَفَقْدُكَ اللَّفْظُ بِأَمْنٍ رَفَعَ مَدَارِجَهُ بِاللَّوْنِ
وَالْبَكَاءِ فِي خَزَائِنِ الْحَيِّ وَاسْتَفَى مَطَارِجَهُ بِأَلْيَمِ الْأَمْرِ
الْأَوْطَانِ وَالْمَسَافَةِ لِيُزَادَ كُؤُلَاءِ الْحَيِّ وَتَقْصِلَ اللَّفْظُ
عَلَى سَهْوِكَ الْحُثَادِ الَّذِي طَالَتْ أَحْوَالُهُ فَكُنْتُ أَشْجَاهُ
لِلْحَيِّ وَابْتِلَاءِ الْحَيِّ وَعَلَى وَلِيِّكَ الْكَرَامِ وَسَائِرِ الْأَمْرِ
مِنْ أَوْلِيَاءِ الْحَيِّ وَتَبَهَّلَ إِلَيْكَ أَنْ تَجْعَلْنَا مِنْ تِلْكَ الْأَمْرِ
فِي نِجَمِ الْعِصْمَةِ الْكَبِيرَةِ نَحْتِ لُؤْلُؤِ الْحَيِّ وَأَنْ تَلْعَنَ الْكَفَرَةَ
وَالْجَهَنَّمَ الظَّالِمِينَ مِنْ أَعْدَاءِ الْحَيِّ أِهْ أِهْ أِهْ مِنْ مَعْصِيَةٍ
أَبْكَتْ فَاطِمَةَ الْبَتُولِ وَأَخْرَجَتْ قَلْبَ الْمُظْفَى الْمَهْوِلِ لِأَجْلِهَا
بِكَيْتِ السَّمَاءِ دَمًا وَأَقْبَمَتْ لَهَا فَوْقَ الطَّيَافِ مَا نَمَّا أِهْ أِهْ
أِهْ مِنْ مَعْصِيَةٍ شَاخَتْ بَيْنَ تَبَدُّلِ جَبَلٍ وَفَافٍ تَبَدُّلِ عِلَامِ أِهْ
أِهْ أِهْ نَامِرًا رَاحِلًا فِيهِمْ كَيْسٌ سَبِيحٌ يَكُونُ كَيْسٌ كَيْسٌ كَيْسٌ كَيْسٌ

يَا ذُرِّيَّ صَبْرِي هَبِّي إِلَى مَقْلِي دَمًا بِلَهْمِي فَيَعْبُدِي وَهُوَ
مَقُولٌ أَيْ غَمٌّ حَسْرَتٌ وَنُزْشٌ وَكَبَاهٌ وَدَلٌّ بِرَأْسِهِ مَرَاغُونَ كَرْدَهُ زُرْدِهِ
أَمْ هَبْ وَكُنْ وَدَلٌّ بِرَأْسِهِ مَرَاغُونَ كَرْدَهُ زُرْدِهِ
نَحْنُ جَرَّاحُونَ وَوَجَدْنَا عَلَى الْمَلِكِ الْمَلِكِ كَوَلَامًا صَبْرًا نَحْنُ وَ
الْقَابِلِ لِحُجَّتِهِ غَرَنَ وَنَدَّ وَهَرَأَنِيكَ أَوْ كَسَنَدَ وَوَرَمَانِي أَمْ خَشَدَ
وَكَسَ أَوْ كَسَنَدَ وَوَرَمَانِيكَ أَوْ كَسَنَدَ وَوَرَمَانِيكَ أَوْ كَسَنَدَ
بِمَانِي رَابِعِي فَتَنِيهِ أَرْبَعَةُ أَلْسِنَةٍ عَرَبِيَّةٍ وَكَلْفَنَ لُؤْلُؤًا
وَلَمَّا نَحْنُ بِرَجْمٍ وَنَحْنُ لَافِيهِ عَقْلِي وَنَحْنُ لَافِيهِ عَقْلِي
سَبَابَهُ رَزَّ وَرَحِمَهُ الْكَرَامِ أَيْ دَلٌّ وَكَسَ أَوْ كَسَنَدَ وَوَرَمَانِيكَ
بِرَأْسِهِ شَرِيفٌ تَابَعَهُ لُؤْلُؤُهُ حَرَارَةٌ مَعْتَبَرَةٌ وَرَزَّ
خَنَابَهُ جَارِيَةٌ عَلَى الْعَرَامِ الْخَارِجِيَةِ الشَّرِيفَةِ لَمْ يَغْبِرْ كَيْسٌ
عَنِ الشَّمْسِ لَحْمِي أَوْ سَرَّ أَوَّلُ جَانِ أَوْ رُبْنِهِ وَوَرَمَانِيكَ
صَحْرَانِدَ حَشَمٌ بُوْدَنَدَ وَهَفَا كَمْ نَمِيكَ جَانِ وَنَمِيكَ جَانِ
حَرَارَتِ أَفْئَابِ نَحْمَدُ رُؤُوسَهُ بُوْدَنَدَ وَوَرَمَانِيكَ
النَّقْوَى لَشَيْءٍ مَا يَدْعِي الْعَارِدَ لَا يَنْتَبِهُ بِدَلٍّ بِجَاهِهِ

مجد و بزرگواری و لباسهای تقوی و کرامت و عصمت و طهارت و اوراد و شایسته بود
وَأَلْقَيْتُ فِي تَحِيَالِ الْحَبْلِ جَسَدَهُ فَكَسَّرَتْ ظَهْرَهُ مَعَ صَدْرِهِ الْجَوْلُ وَجَسَدُهُ
 و بدن لطیف را انداخته در زیر ستم ایشان و چنان سب بر بدن مبارکش تا خند که گویا
رِثَتْ وَ سَيِّئَهُ مَبَارَكُشْ دَرِیْهِمْ سَمَكْتُ وَ حُزِرْ شَدَّ وَ تَحَوَّلَ حَبْلُ بَنِي نَبِيٍّ الْمَصْطَفَى عَلَيْهِ
الْكَاثِبَةُ يَا لَعْنَةُ اللَّهِ مَحْجُولًا وَ حَالِ أَيْكِهِ حِينَ فَرَزَهُ فَظَلَّ زَهْرًا عَلَى مَرْثَى بَدَنِهِ
 که گویا او را می شناسد که او چنین کردند آنکه فَرَطَ عَرْشِ اللَّهِ فِي شَرَفِ مَدَنٍ
قَصَّرَتْ عَنْ مَنْ أَلَا قَاوِيلًا كُتُوَادُهُ عَرْشِ اللَّهِ نَبِيٍّ كَيْفَ تَحْقِيقُ که او در شرف
 و بزرگواری بر تبه بیت که صبح ظایق در فضایل و کمالات او چه بگویند و از آن بالاتر است
مَقَامُ هَدْيِهِ اذْوَ مَهْمُ دَرِیْهِ خَبَرِ نمودن حق تعالی رسول الله را بجهله از او اوقات است
 آنحضرت در حدیث صحیح از مولای ما حضرت صادق علیه السلام روایت کرد که چون حضرت رسول ص را حق تعالی
 بعاج برادر او می فرستاد که تو را ای حبیب من اختیار نمودم میان من و در سه چیز تا آنکه بدانی
 صبر تو در چه مرتبه است اول آنکه خود و عیال خود را کشته داری و حق جان است را به عیال
 خود در جهان دای دوم آنکه بر گدازیت و ازیت بیای بی من صبر نایی و با کف جفا
 کنی و جان خود را در راه من بذل کنی حضرت رسول ص را تسلیم و اتقیاء نمود و طلب آفتی
 صبر و سبکی بی نمود تسلیم آنکه از امت من عباد تو با اهل بیت تو مصیبتهای بسیار و جملگی

خواهد

خواهد رسید و باید تو بجمع اخبار الهی بشی و شکر گذاری غایبی اما برادرت علی را بعد از تو
 اول ازیت پس از خواهند رسانند و او را از حق خود محروم خواهند نمود و او را از خانه
 بیرون خواهند کشید و بعد از آن او را بطلم و ستم کشید خواهند کرد و در میان در کردن او خوا
 هت و در محراب نماز سر او را از تنیع بدریغ خواهند شکافت **نظم** همان که اوست تو را
 نایت مرهت ولی برسم حیدر کار نام اوست علی زعبت ایته و الا کن عرش
 کلین زبنت تو کردی ز جهل از سر کلین بظلم آنکه لولا که جیلها جویند بخت از تی تو
 اقرار کویند کند غضب خلافت ز راه کلین عدا کشند حیدر مارا بر لسان فنا و زنا
 تا بعد مسجدش چنین آرد اسیر و در غیم مردم قرین آرد بعد از ارجایش در کند بهم
 کشید تیغ جایش کند جان ناز حضرت رسول عرض نمود که پروردگار را رضی شدم
 و قبول تسلیم نمودم و از تو توفیق صبر طلبم حق تعالی فرمود اما و آخر تو فاطمه بعد از تو مظلوم
 خواهد شد و او را از میراث تو محروم خواهند نمود و حق را غضب خواهند کرد و بی اذن
 او دخل خانه او خواهند کرد و ذلت و خواری با او خواهند رسانند و کسی یاری او
 نخواهد کرد و در بر شکم مبارکش خواهند زد و بخو که فرزندش را که در رحم است سقط شود
 و از شدت آن ضربت تربت شود و شود **نظم** چندی اصدی آنکه نام او زبنت
 بنور او همه کون و مکان ما بر پاست زعبت ای سپهر زبنت لایماری زامان

در بیان کردن
 او خواهند نمود

تبر روزگار چه پر و آنچه طلبد که بر او از جبار و دارند دل تیمم تو را از ستم بیزارند زنده
بر کشش بر سخت و غواری کشند محسن او را از ظلم و غوغواری بجز شدت ان دزد
ان شمش زار نهید گشته بر ضوان رو در برای قرار حضرت رسول عرض کرد که بر درگاه
تسیم نمودم و راضی گشتم و از تو توفیق صبر قلب میبایم حق تا فرمود که از برای این و شتر
از پر عم تو دو فرزندت که یکی را حسن نام گذاریم و دیگری رحیم اما حسن را بزرخواست
شاید سازد و انواع ظلم بر او از امت تو برسد **غفم** حسن که زینت عرش برین بت
یقین شود شاید بزرخواست و از کین حضرت رسول عرض کرد که إِنَّا لَنُفِئُهُ وَآثَارُ الْكِبَرِ
وَالْحَبْوَنَ تسیم نمودم و از تو توفیق صبر عظیم حق تعالی فرمود که اما حسین امت تو
او را بدیدار عتبت خواهد طلبید و او را مانند کوه سفند و نج خواهد نمود و فرزندان و
برادران و برادرزادگان و یاران او را در برابر او خواهند گشت و جبهه ای او را عاتق
خواهند کرد و حوت دی را ضایع خواهند نمود و اهل بیت او را با بری خواهند برد
و بچنان مصیبتی بوی رسد که بر مخلوقی او جمع اهل آسمانها و زمینها خواهند گریست
غفم حسین که زینت عرش و جانش است همه زمین و آسمان است بطوفان عباد از تیغ
کفار بکون خویش غلطد بادل زار برادر ما و فرزندان دیگر غریب بحر خون گردند
بجز خیمهای آتش کینی زنده از ظلم کینه قوم بدین بغا پسرند آفرینش

تاجی زیور و فرش و لباسش بر بند اهل خویش زار و گریان بخاری سوی شام و لهر کوفان
بجز ستم باشند کردگار برود چو ابرو و غوغواری زاده و ناله ان غم نصیبان زمین
نالک سپهر از دیده گریان حضرت رسول عرض کرد که إِنَّا لَنُفِئُهُ وَآثَارُ الْكِبَرِ و وَالْحَبْوَنَ
حق تا فرمود که ملائکه که حضرت آنحضرت را ادراک نموده اند و بر او گریان کردند پس از
صلوات فرزند ی براید که با تو رایاری کنم و از زمین را بر از عدل و قسط گردانند و در کافران
او بشود و میکشد از خلق ان مقدار که مادر او میکشد تا ایند بفرستد إِنَّا لَنُفِئُهُ وَآثَارُ الْكِبَرِ
وَالْحَبْوَنَ گفت حق تا فرمود که ای حبیب من سپه افروزدان در من بت در حق
عرش من بزرگوار کنی حضرت رسول بر مبارک بالا نمود مردی دید که از همه مردان
بحسب صورت بگوشه و از همه عطریات خوشبو تر و از بالای سر و پایش پای میدرخشید
پس آن سپه را بوی جعفر خواند و می برد و در او بود چنانکه از نور سیاهی کل خردا میگردد
میان دو دیدگان پیغمبر را رسید حضرت رسول فرمود که نظر کردم بوی مشک دیدم
که او را عطر طنوده اند و عدد و بیست و نهم را بر او حق تعالی کند اندک غم پروردگار
از برای که این بنصف خواهد آمد و از برای که حق تعالی نموده این ملک را بر برون از عدل
و تحقیق که مراد و نصرت و یاری نمودی و بجمع دهن از لطف شفا فرج میکند پس عرض
کرد که پروردگار این علی وفا خط حسن و حسین اهل بیت منند که بتلای ایشان مزخرف

دادی اگر خواهی انرا بر من عطا میکنی که دفع اذیت اعدای نایم و من تسلیم نمودم
و قبول کردم و ارضی شدم و از توفیق رضا و یاری بر صبر نمودن را میطلبم پس حق تعالی
فرمود که اما برادر تو بخوای افرودات که در روز قیامت کلیدهای جهان و مفتاح جهم
و میزان بوی سپارم که هر که را خواهد شفاعت کند و داخل بهشت گرداند و هر که را خواهد
داخل جهم گرداند و در قیامت چنان اختیار بوی عطا فرمایم که هر که بگذرد از رحمت او را
در دلدشته باشد او را از جهم بیرون آورد و داخل بهشت نماید و حوض کوثر را بآورد
که دوستان بخورازان بیاب و دشمنان بخورازان منع نماید و حجت او را بر خلق
غالب گردانم **فصل** چهارم علی را بمحرمات کلید و موز و فردوس با همه
بدوستان علی خلد ایشان کرده **بعضی** علی را توانان کرده **علی** است ساقه کوثر
بهر طه حضرت **علی** است شافع فردیسیان **یک** علی است که دلجای مؤمنان نور است
بهرو که برافروخت وادی طور است **علی** است ملک ملک خدای **علی** است
خلق کاینست **علی** است عالم انکاه غوغوش زانل **بظا** درش بنو و هم و غیب مثل
علی حجاب مقلان بود **پیر** معاد **کوه** است بکن و مکینه **عبار** **علی** معظم خلق است
در همه ذرات **علی** است صاحب نبات و صاحب کرات **باور** شده **یک** و خلق چشم شود
او از جانب رزق خلق ختم شود **حیات** و موت **امر** علی زلم زل است **ازان** است

یا علی **در** مثل است **حق** تعالی فرمود اما بخوای دو سبط و دو فرزند تو و دو فرزند تو
مطلوبه تو پس در روز قیامت عرش خورایان زینت دهم و نقد عطا باین کفایت
کنم که بخاطر اعدای خور کرده باشد و کند زیارت کندگان ایشان را کرامی دارم
زیرا که زیارت کنندگان ایشان زیارت کندگان تواند زیارت کندگان تواند زیارت
کندگان منند و بر من لازم است که زیارت کندگان خوراکری دارم **فصل** جزای
نور هر دو دیدگانت **حسن** جانت **حسین** آرام جانت **کنم** عرش برین زینت از ایشان
بفر دوس **آرم** انجوع بر ایشان **وهم** شرف غرضها و منزله چند **ازان** که نذرهای کامی
ندیدند **بزرگان** شان دارم کرامی **که** زوارند ایشان **قائم** **است** مستماری که برین
ان دو **عجب** **نزد** حضرت است منظور **جرات** حسین ارد جهان است **ولی** **بجور**
ازان **تشنه** شان است **امیر** جنت ایشان **ند** **پار** **که** **بنود** در عرش **بنو** **عجب** اما
در خور و در روز قیامت در نزد عرش خود دارم و او را اندازم که تو را حکم کردم بر خلق
خود که ستم در حق تو و فرزندان تو کرده است **بچه** خواهی در حق ایشان حکم کن زیرا که کن
حکومت تو را بآیازه منینیم در خلق خود پس **فاطمه** **بهر** **طه** **خضر** **در** **اید** **چون** **ظلم** **کنده** **بخت**
بخت **ای** **فاطمه** **از** **فرمایند** **که** **او** **را** **داخل** **آتش** **کند** **فَقُولِ الظَّالِمُ عَلَيَّ بِهٖ وَهُوَ**
يَا كَيْفَ تَنفِي اَتَشْكُرُكَ مَعَ السَّوْءِ سَبِّكَ يَا وَكَيْفَ لَتَبَنِي كَذَّابًا تَحْتِ

طَلَبُوا قَالَتْ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَنِي وَبَنِيكَ بَعْدَ الْمَشْرِيقِ
فَبَنِي الْفَرِيقِ وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ
پس بطلبم که بگوید پروردگار آری حکم میکنی میان من و بندگان خود در جزای اختلاف نمودن
یا حکم از برای غیرت پس گفته میشود از برای آن و در نوزاد الْأَعْدَاءُ لِلَّهِ عَلَىٰ الظَّالِمِينَ
اللَّهُ يَبْصُرُ عَن عَنَّا سُبُلَ اللَّهِ وَيَبْغُهَا حُجُوجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَاذِبُونَ
وگفته کسی که حکم کند در حشر محسن و مفسد بر امیر المؤمنین است باقی خود در حق تعالی
لعین پس یاد دهنده ابرو بگرد عمراد و بنی بنی زینبهای از آتش زنند و اگر یک زنانه از آنها
بر دروازه واقع شود و آید از مشرق بپوشد تا مغرب و اگر یک زنانه از آنها را بر کوههای
دنیا گذارند بر آید آب شود تا اینکه خاکستر گردد پس بنی را بان زنانه زنند پس
امیر المؤمنین در حضرت حق تعالی آید از برای حضورت بر اربع و شصت را در جایی نمایند
و سران چاه را به بندند که اهدی بنی را نه بپند و بنی نیز اهدی را نه بپند
پس شخصی که بنی را امام میدهند گویند که وَبِئَاذُنَا الدِّينُ أَصْلًا
مَنْ أَلْحَقْنَا بِأَلْحَقْنَا نَحْنُ أَقْدَامًا لِكُونَا مِنْ الْأَسْفَلِينَ قَالُوا
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ
و بعد از آن ندای بول و بول نمایند و بنزد و محض آیند و خطبه ایشان باشند و از

و از امیر المؤمنین سوال نمایند که ما را صفوی و سیراب کردن و ما را از عذاب خلاص کردن
پس ایشان گفته شود که ما را آوایه زلف و نسبت و جوده الدین گفتند و چنانچه خداوند
گفته که يَوْمَ لَا مَنَافَةَ لَكُمْ أَنتُمْ مَعَكُمْ برگردیدند و گفتند که ما بوی آتش نیست شراب است
و عین قیامتکم شفاعت الشايعين **اول** در روز قیامت همگی از حالات بزرگان
بعد از زود و بکر با بد اندک در شش مقام بر زمین خواندند و امام حسین را دشوار گذشت
در روز قیامت و همان زمان که شش لعین نزد یکدیگر آمده و گفت آیت بنی اخفی می بینید
خواهر زادگان من عباس عبدالله و جعفر و عثمان حضرت امام حسین بر برادران فرمود که اخفی
و کین کان فاسقا قاتله بعض اخایکم آجابت شمر نماید هر چند فاسق باشد بزرگ
او بعضی از اخوان شهادت پس این چهار نفر از اولاد امیر المؤمنین نزد آن لعین آمده
و فرمودند که چه مطلبی داری عرض کرد که یا بنی اخفی آنیم اهل حق و اخوان ازادگان
شمارد ما باید پس طاعت یزید در آید و جعفر را با حسین در معرض قتل بر میاوردید **نظم**
شمارد کعب خواهر زادگانم پناه مادرانید و اما نم حسین پرست ز جان پوشیدگانم
کیند از روی اودت کوتاه به بنی بر سر ماسی هزار است اجل از هیت ما بر فرات
کی شهادت را بدین شود ز محفل آدمی باشد بی دور حضرت عباس را برادران فرات
که خط لغت کند تو را و اما تو را آید امر میکنی ما را که دست برداریم از برادر و سید خود
حین پرفراط زهر او داخل تویم و دست یزید ملعون **نظم** مکر نه هیت دوش محمد است
حین مکر نه صغیر اخفش احمد است حین مکر نه دایه تقدیر مادرش زهر است مکر نه

سینه او خنک می شد **مکره حضرت ام الکتاب باب ویت** **مکره حضرت خنک**
 در کتاب ویت **مکره** باعث بجا آمدن **مکره** مظهر امارت حق **مکره**
 مکره زینت عرش و امیر افلاک **مکره** مجرک رستی و مرکز خاکست **مکره** پناهی مکره ای یمن
 نامقبول **مکره** دشمنی است که داری تو با خدا و رسول **مکره** بسی شریعین خنک بودی
 خنک است و عمر بعد از این که **مکره** یا حبیب الله انک و یا حبیب الله انک ای خنک
 سوار شوید و بشدت با دشمنان بسوی بیت پس آن سگین را آن سوار شد و در پیش
 هرمان امام مظلومان خداوند و این حرکت جدا از عصر بود در آن زمان آن عظیم
 باب خیر نشسته بود و مصلح ششیر خنک می نمود که نگاه دیدن حق پیش خواب رفت
 در بارک را بر زانوی خنک در زینب خاتون چون اواز سه ستوران می آمد
 شنید بر بالین آن امام مظلوم و بزبان حال بعضی بخت رسیده **مکره** خواب
 غم برادر دیده بخت **مکره** که آمد لشکر عدا پنهان درین ساعت ذیل و جوار کردیم **مکره**
 آید لشکر کردیم **مکره** برادر جان بیابان کردیم **مکره** ز قوم کوفیان نرم و جوار کردیم
 آید و بکر یوفانی **مکره** فغان از دوری و داد از جدایی **مکره** ای جان جوار ایام این آوازها
 غمشوی که نزدیک کرده است حضرت امام حسین سر از خواب برداشت و فرمود که **مکره**
 بعد خنک و پدرم علی و مادرم فاطمه بر درم حسن را در خواب دیدم که پیش من میفتد که
 یا حسین **مکره** ای کتبنا عن قریب **مکره** خواب می دیدم که از زینب شدم اندر **مکره**
 در جوار باب مادر نزد جد همزمان **مکره** می گفتند **مکره** حسن آن کوه عین **مکره** کای غریب تو

توفیق بی بخت میمان **مکره** چون زینب خاتون این سخن را شنید چنانچه بر خنک مبارک
 زده و فریاد و او را بر آورد **مکره** ز خواب بکر سیل بر یک از دیده جادی **مکره** گهی بر زد و
 کاهی چینی که آنه و زاری کرد **مکره** بواوید همان بجای و همین کویان **مکره** نواوان شد چنان
 که دل عاتق را تاریک کرد **مکره** بی عتق را این شیوه از روز اول آمد بزرگداشت کادر
 که میکان آشنایی حضرت امام حسین فرمود که **مکره** لکن لکن یا خنک
 و حاکم الله لا یستقیم القوام **مکره** بنا ویل از برای قومیت این امر می مکت شوی
 تو را میا عز و دشمنان را بیست ما و مادر و **مکره** در شب عاتق و حضرت علی بن حسین
 میفرماید که من در شب عاتق را تمام زینب خاتون در خیمه نشسته بودیم که نگاه پدر
 بزرگوارم با حسین مولای ابی ذر غفاری وارد خیمه گردیدند و پدر بزرگوارم ششیر خنک
 اصلاح میفرمود این شعر را بخواند **مکره** یا ذر غفاری لکن من خنک **مکره**
مکره یا لاشراف و الاصل **مکره** من صاحب و طالب قبل **مکره** و الذهر لا یفزع
مکره یا البذل **مکره** فاما الامر الی الجلیل **مکره** و کل حجت سالتک سبیل ان برتوب
 ای روزگار که چرا اشراف ده جان من را کشتی بی روزگار بدل کسی را از کسی قبول
 نمیکند و امر هر موجودی در دست خدایت و هر زنده ماندن من هرگز در ملاقات تو
 نمود چون بخت کز این شعر را خواند و دهنتم معقود او را و نزول بار او کرد و کلیم
 کرده شده کفن خنک را صلیب نمودم و اما عاتق زینب چون این شعر را دیدم را شنید

داشتن زن رقت قلب است طاقت نیاورده فریاد و ناله و انکساره برآورد و در غل
ضنه برادر چو کردید گوشت ایجان برادر کاشکی مرده بودم و تو را باین عجز نمیدیدم ایجان
برادر که امروز مادرم فاطمه و پدرم امیرالمؤمنین و برادر من حسن مرده اند ای برادر که
جد و پدر و مادر و برادر من کز زبان حال میگفت **نظم** زاده اشیت سوخت جانم
تبه کردید مغرور غم صدای ناله دل را خوشید **نظم** ملک بزرگ خدای که نده پاشید
ندارم اندرین غم یار و یاور **نظم** ندای مادری و نه برادر **نظم** خداوندی فرده دارم
حسینی را پیش من سپارم **نظم** **نظم** **نظم** و فرمود ای کرام کرامی لایذیهین
حَلَمَاتُ الشُّبَّانِ وَ تَوَضَّعَتْ حَمِيمًا بِالْقَوَاعِ حَلَمٌ قَوَّاسِطَانِ بَرَدُوا
از دیدن ای حق بین انحضرت جاری کردید و فرمود ای خواهر هجران اگر مرگ جان
و میکند باشند چو را به ملک کنی انکندم زین خاتون عرض کرد که ایجان برادر این خیر
دل مرا میسوزاند که تو از لا علاجی تن برکت داده **نظم** خداوند حسین یار ندارد
معین و مونس و یار ندارد **نظم** تو آگاهی از جزای **نظم** به بی یاری و بی غماری
درین وادی یخ غم هدی نیست **نظم** بخراشده و ماتم غمی نیست **نظم** غریب از وطن
محو ماندم **نظم** بفرستادن غم در کور ماندم **نظم** پس چو بر صورت خود ز و جامه بر تن
چاک نموده و **نظم** **نظم** **نظم** و غش کرده و پهلوش افتاد **نظم** درید چاک

کرپان و کند مغرور **نظم** کشتو گریوی غم ششم موی موی کشید ناله و همتا و رقت از هوش
حسین زهرش را کشت در آغوش **نظم** فشانده شک جگر کون بروی خواهر زار **نظم** یاه و ناله
از لب این درگفتار **نظم** با مرحق تو رضا پیش دل کز نده کن **نظم** بهر صبر ز و صد بلند کن
پس پدرم بر بارک عمه ام را بر دهنی گرفت و آب بر چهره مبارکش زد و فرمود ای کرام
پیش نه و بجزای الهی عباداری غا و با که اهل اسما و ز میهن هجرت ناکوار کن را
خواهند چسبید و پدر و مادر و برادر شید شده و هر از من بستر بودند و قسم میدهم تو را
که زینهار که در غایم گریان چاک کنی در روی خود را خراشی و بجا و بیا و با شور او را چو
بلند کنی **نظم** زینهار ای خواهر زار خوین **نظم** ای ابرو ای غریب دل عینی **نظم** در غایم
صبر و تقوی پیش کن **نظم** در مال این خواب اندیشه کن **نظم** روی خراش و کرپان را **نظم**
بالک و ادب کن در این سطر **نظم** باش صابر در غم ای بی شک **نظم** بود بر ما ماتم **نظم**
پس عمه ام را زار و گریان آورد و در نزد من نشست **نظم** **نظم** **نظم** بود که حضرت امام حسین
از کثرت جواحت بچال گشته بود که شکر عمر سعد از هر جانبی با و احاطه نموده بود
حسین بن نیم تری بردن مبارک انحضرت زد و ابوالقوب غنوی تری بر بر صحن مبارک
انحضرت زد و در قریب تری بر غنوی بر غنوم زد و من بن ایسی نیزه بر چلو انحضرت
زد و صحن بن و بیستری بر رخوه انحضرت زد و انحضرت بر روی دست خود بر زمین افتاد و در آن
و نشست و برادر از صحن چو کشید صد کوبید که در انحال زینب خاتون و خرا میرالمؤمنین

کتابت

کوه دوت کو حجت کو مسلمان یزید **د** کو جیاد از مصطفیٰ کو شرم از خیرت **د** کو حمد کو حسن کو
 مرفعی کو قاطع **د** کو خدیجه جعفر کو خزه بشیر خدا **د** تابد پند حمران سر را و این جواب یزید
 این صفاتهای احمد را و این رسم و فاعل **د** پس یزید لعین غضبناک گردید و امر نمود که او را
 از مجلس بیرون بکنند و بیرون رفت مخزون و غنم کن پس یزید از روی فرح و شادی
 مقتول بیات ابن الزبیری گردید و گفت کیت آشیاخی بید را شهد و
 جزع الخرج من و طع الاسل فاعلوا و اسعوا فرحاً ثم فاعلوا یا یزید لا تلت
 لست من خند فی اولی که انقسم من بنی احد ما کان فاعلوا یا کاشک اشید
 من در شک بدگشته گردیدند و از فاعلوا به این فرع بلند شده بود و فرمودند
 و من خون از روی احوال دانسته میگفت ای یزید سل نشوی من از اهل خندق نیستم اگر
 ان مقام نگشتم از اول و احمدان فرخانی که از اهل اوسیان برخیزد پس یزید خیر
 ابرار المؤمنین بر خویش و خطبه خواند و فرمود که ای خدا که بعضی از اهل
 که ای یزید ای کمان کردی که افتد ازین و اتفاق آسمان را بر ما شک کردی و ما را
 سحر بشود و زارید و یاد گردانیدی ای کینه خوار ای امامت در زود و بجهت کرامت
 در زود و نه چنین است حق فاعلوا و فرمود که لا تحسبن الذین کفروا انما علیکم
 لکم لا یفصلکم خیر انما علیکم لکم انما فاعلوا و لکم عذاب الیم ای ای
 زمانه این از کبی علی است که گیزان و زمان تو را پرده و حجب مستور باشد

چنانکه تاج نهاد و اجابت دعوت بر فرق این عظم گداری بر نیزه فرستید و فرامای بخت است
فرمود امیرالمومنین باز قدری آرد و عرض نمود حضرت فاطمه از پیش راه نان طبع فرمود و بخت
پنج لیل و شب بختی نه فاطمه در آمده اظهار نمود و چون اغاز حق فرمود حضرت امام حسن عرض نمود
که ای توده منور برای شب دود که ای بر بختی حضرت داود که ای عظیم مثل کی عظیم مثل
که ای توده هزار حق خرد جل ای جبره کوار چینی که پدر و مادر را سرافراز فرمودی پسند علی
دارم که قبح شکار با اجابت فرستید بررم گداری حضرت رسول اجابت فرمود صبح آن روز
امیرالمومنین بدستور باقی آرد جوی عرض نمود و حضرت فاطمه بر طبقه سبیل فرمود و بعد از ظهر
حضرت عرض نمودن طعام چون بخت نیای رفتن گداری حضرت امام حسین عرض نمود
نمود **عظم** ای بوجودت هر کایات یا قه یور و علیک الصلوٰۃ ای شده مخصوص بکس ای
در صفت غم خاری روز جزا چه شود که حیاتی با حق مکتوبه و فرای شب بر گداری بعد از
اجابت بخت بطریق مهور و تدارک بخت را دیدند و بعد از ادای فریضه منوب نزول اعلان
بنزل بخت امام حسین فرموده و بعد از صرف طعام حضرت رسول روانه منزل رفیع خدا شد
و چون بدر خانه رسید فقه فاطمه را از راه بخت بخت آنرا بخیر حضرت امیر و فاطمه
مطلع شدند و در کمال خجالت و سرساری سرخه را بریزا کنند عرض کرد **عظم** که ای در بختیم
چرا که در صفاتش سماء جود احسان بهر کردید و فقه جمله آیات بهر روز زمان و در
جایات **عظم** ای هر کایات و ای زنده موجودات پسند عایان دارم که بختی کنایات و کلمات
مرا در میان خلقی سرافراز فرمودی و مرا بر در میان بندگان و کبریا سرافراز فرمایید

در چند مر آن باید و مرتبه نیست که سرور عالیا را همان کرد و کن کنیز و خدمت کار و خردوار
باید از جهت خواطر او دست رو بینه من گداری و فرمای شب همان شوی سید عالم قبول
فرمود و شب در کرا بخت و عده واد و فقه را حیا مانع آمد که حضرت امیر را از این کجاست
مطلع سازد و خود هم توانست بختی طعام نماید و حضرت رسول چون از نماز مغرب فارغ شدند
بجبهه عارضه روانه منزل شدند که در راه ناکا جبریل این در شاهی راه بروی نازل شد و عرض نمود
که ای حبيب من کجا میروی شب شما از زنده همانند بر کرد و بخانه آن پیاده رو که در راه
شماست حضرت رسول منزل گشته روانه خانه فاطمه کردید و ایلست از نماز فارغ شده نشسته بود
که حضرت رسول داخل شدند یکی از جهت تقییم بخت از جوی برخاسته و چون از حیاض فقه
اطلاع نداشتند لهذا از آمدن بخت را نوقت بخت نمودند و حضرت از حیرت و تعجب بخت
که این را خبری از زنده فقه نیست فرمود که من شب همان فقه امام حضرت امیر که این شنید
بر خونت و فقه رطلیده و فرمود که چرا خبر نمودی تا بختی طهای نیم فقه عرض کرد که من
طعام حیا نموده ام و فقه بختی خود رفت و بجهت در افتاد و عرض نمود **عظم** که ای کرم کردگار
پیاره ساز **عظم** ای رحیم رازق بنده نواز من کنیز و خرم بختیم خادم زهر امیر حیدرم کرده ام
پس بخت را همان **عظم** ای علی ای خدای کنی کنان قدر تو بر من بودای هر آن تا که بختی
از تو بخوام ای ارباب صمیم قوت میمان ای خداوند کرم ای هر آن نوال میکنم از تو بخت

پیغمبر تو را بر روی علی و فاطمه حسن و حسین و سادات منزه که مرا از تو پیغمبر خود بجای بفرست
 سرگردان ناکاه بوی طعم بشام فضا رسید چون سر را بجهه برداشت دید کارش علو طعام
 بچند کرده نان در حلاله مصلا و اوله بسته نیز در خور کائنات آورد و حضرت چون آن طعام
 مشاهده کرد و نیت که از طعم دنیایت از حقیقت حال از فضا تهافت نمود فضا کیفیت و
 بعضی پیغمبر رسیده و چون حضرت رسول از فضا فضا مطلع گردید **فصل** که در عهد و هم سپاس بی حد و
 شکر نعمتهای خلاق محمد گفت از روی غافله از دور و دور میگویم خدا تو ای تب و دود داد و دادی
 مریم از عطا بر کنیز زخم خیز این مقام تقی و نبی است این مقام اول واد هیات **فصل**
هشتم مرویت کردی حسین چه باشد حضرت رستم پناهی از محب بعبادت ان
 نوز دیدگان فرشت و چون از حال ان دور بوستان امامت اطلاع فیشند و خوشی ایشان را
 بسپاردیدند حضرت رسول توجیه و ولایت شده فرمود که ای یحیی از برای دو روز دیدن فضا
 ناکحی قاتی این را از این مرض شفا بخش حضرت نذر نمود که اگر خدا این دو روز نذر حرافت بخش
 سه روز روزه دارم و در این نذر حضرت فاطمه و حسین و فضا و خاد و هم شین نیز موقت نمود
 و یکی نذر کردند که بعد از شفا و تقی حسین سه روز روزه دارند پس چون حق تعالی ایشان را
 بکس صحت بخشید و در اشتهای عطا و شربت صحت نوشیدند و اشتهای را زده به نذر نمودند
 روزی نیت روزه نمودند که در روزی نیت صحت بود که در آن فضا زمانید پس در اولیاء نذر

شعور بودی که سبایه آنحضرت بود زنت و فرمود که مَا لَكَ أَنْ تَقِيطَ مِنْ حَزَنٍ مِنْ صَوْبٍ
يَعْنِي مَا لَكَ فَاطِمَةُ بِحَزَنٍ يَكُونُ لَكَ أَصْلَابٌ مِنْ شَعِيرٍ آیا توان شد که زده پیش من
 و بی کران فاطمه دختر محمد از برای تو برسد و عوض اجرت ان رصاع جوینی و همی شعور
 گفت که یا علی این معاطه ضمیمه و بی نه محو نف و زده پیش من رصاع جویر داشت و نیز حضرت
 امیر آورد و آنحضرت پس و جو را بر شست بخور طاهره سیده الهی آورد و فرمود که بپز این جو را
 بجهه فضا و طعمی همی ساز پس حضرت فاطمه در روز اول ش از پیشم را داشت و طعمی از جو را
 دست می نمود و پنج قرص ان آماده کرد و بجهه هر یک قرصی و چون شب را آمد حضرت امیر ^{ممن} از
 بهار از راه فریضه مغرب بخانه آمد حضرت قبول غذا ان پنج نان را حاضر نمود حضرت
 در قرصی را نیز در هر یک گذارد پس اول لغوه را که حضرت شکت نمود ان میگفتی برداخته
 که اَلْاِسْلَامُ عَلَيْكُمْ يَا اَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ اَنَا مَسْكِينٌ مِنْ مَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ اَطْعَمُونِي
يَا مَالِكُ اَنْ اَطْعَمَكُمْ اَللّهُ مِنْ عَمَلِهَا الْجَنَّةُ سلام در حق خدا بر شما و یا آل محمد نم گفتم
 از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید و آنچه بخورید حق تعالی شما را طعام دهد از ماندنای شب
 پس میر نمودن لقوه ان از دست مبارک افکند و فرمود فَاطِمَةُ اَنَا الْجِدَّةُ الْيَقِينِي يَا
بَيْتِ جِبْرِائِلَ اَنَا سَاحِبُ بَيْتِ اِيْمَانٍ اما ثربن البالیس المیکنی جاء الی الباب کم
حَبْنٍ تَشْكُو اِلَى اَهْلِهِ وَتَبْتَكَنِ تَشْكُو اِلَى الْبَنَاتِ جَارِعَاتٍ حَزْنٍ كُلِّ امْرِئٍ

مهرین حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى الصَّغِيرَيْنِ وَمَا جَاءَ مِنْهُنَّ مِنْ نَفْسٍ فَهُوَ بِهَا نَادٍ
إِلَى جَنَّاتٍ شَرْابُهَا الْحَمِيمُ وَالْعِصْلَانِ ایفا طعمه ایجا حب برکی و کرمت وای تبرین
خلق ان ایامین و قیر را شده و غیر مانی و ملاطفت ناله دار و شکایت اورا از شدت
رجوع غیر مانی که بر رخ نمانده که رسد و بخورن در آنکه هر کسی بعل خود در دست یلو کار
مقام در جنت رمضان و بخیلان را قرار در در کات برت و شراب این از حیم و غلین
و لباس این از نظران است پس فاطمه در جواب عرض نمود أَمَرَكَ سَعْدًا بِأَنْ تَحْمَ وَطَائِرُ
مَلَاقٍ مِنْ لَحْمٍ وَلَا رِضَاعُهُ غَدِيشٌ بِاللَّبِّ وَبِالْبِرَاعَةِ از جواب او از سبب من متجا
آن ای حی الاختیار و قیامه و وَأَدْخَلَ الْجَنَّةَ فِي الشَّعَاعَةِ این عم لود و شنیدم و عت
نودم و طاعت و پستی اختیار خواهم نمود و تبدیل نمودم این غذا را بمواد جنت و بر سران حقوق
آدم فایق آدم و میدوارم که حق تعالی مرا بر گرداند و حق در بجاست یگو کاران و در اصل
گرداند در در فرشته شفا پس در خواست آنچه در جان بود بکین و در عط فرمود و شب باب فاطمه
فرمود و در کرسنه خوابدند و صبح آن روز نیز نیت روزه نمودند پس فاطمه ثلث دوم از روزه
ریت و صبح دوم از جوار آورد و نمود و پنج قرص از نان را فسخ نمود و یک قرص و چون
میرا لوفین رسول خدا از نماز فارغ شد نه حضرت امیر لوفین بخانه تشریف آوردند و در آن
پستور لیله ماضیه گسترانیدند پس میرا لوفین اول لغه که از آن شکست مقارن ان میثی از

مسلمین بر رخ نماند و از او که السلام علیکم یا اهل بیت محمد آنا یتیم من مینا
حق السالین أَطْعَمُونِي نما نا کلون أَطْعَمَكُمْ الله علی عواید الجنته سلام بر شما
ای وای اهل بیت محمد من یتیمی از یتای مسلم نام مرا از طعام خواطام فرماید حق تعالی
از مویده عبت اطعم فرماید پس حضرت فخر از دست مبارک افند و روی مبارک فاطمه
نمود و فرمود که فاطمه بِئْسَ مَا لَكُمُ يَوْمَئِذٍ لِلْبَنَاتِ از یتیم ندجا ثنا الله
یغری الیتیم من بر حرم الیوم فقو رحیم مَوْعِدُهُ فِي جَنَّةِ الْغَيْمِ حَرَّمَ اللَّهُ
الْبَنَاتِ وَمَا جَاءَ مِنْهُنَّ مِنْ نَفْسٍ فَهُوَ بِهَا نَادٍ شَرَابُهَا الْحَمِيمُ
و الحیمه ای فاطمه ای دختر سید پیغمبران ان پیغمبر که از نه بهر ما مبراهن حق تعالی می زیارت
خانه ما رستاده است کسیکه رحم نماید رحمت الهی اورا فرود کرد و دو ده کاه او بخت انجیت
که حضرت قدس اورا برسمان حرام کرده است و بخیل مذموم است و ده ده کاهش آتش سوزان
شراب صید و حیم است پس فاطمه روی به حضرت نمود و عرض کرد که فَوَقَّعْتُهُ
لَا أَتَابِي وَأَوْثَرُ اللَّهُ عَلَى عَلِيٍّ أَمْوَالِيَا وَهُمْ أَشَابِي اصغر هفا
فَصَلَّ فِي الْقَهَالِ بگر بک فیل خیر با عیال لِيَأْتِيَهُمُ الْوَبَاءُ و بابی نبوی
فی الشایالی سغالی كُنْ لِي زَاوَةً علی اکبار علی یکنم طعام را بر منم و مرا کی
نیت که خواش حق قارا اختیار نماید بر عیال محمد که این کرسنه باشند درش میگردان

روزش بود و بین دو شبای یعنی دو فرزند بی نذر مندی که چک ترپن که حسین است
از وی طغیان در معرکه کربلا کشید و دو کشته او را بادیال سپارد و در بی مقدم دهند که یکی
از درکات سیران است یعنی عیالش از سید درکات افزون و قیودش از شمار بیرون است
پس با طر برخواست و بچه از قرص آن بود جمع نمود و بیستم داد و شب نیز با طر برخواست و فرمود
و کرسه خایند بابت روزه و چون فرود شد پس با طر نش و کرازش را رایت و صانع
جور است پس نموده و بطریق معروف بطبع فرمود بعد از او و فریضه معرب امیر المومنین بخانه
چون خوان طار گسترانیدند پس اول انچه که امیر المومنین نکست مقدار آن سیری از راه مکرر کن
و رایت فرید که در آن سلام علیکم یا اهل بیت حق تا سر فریاد و کشته و نثار و لا
تقصی شانه رحمت الهی بر شما باد ای اهل بیت محمد ما بر شما نیاید و با شک میگردید و نه فرمود
چون آن اندکوش امیر المومنین رسید قدم را از دست بچکند و روی مبارک بچایب طر نمود
و فرمود که فاطمه بنت ابی طالب و بنت ابی طالب و بنت ابی طالب و بنت ابی طالب
لکن یقیناً منی مکمل فی علم مقصد بشکوا الی الله المجمع قد تعقد من یعلم
الکون یحیی فی علی عند الحیة الواحدا الموحدا ما یزدع الزاد مع سوف خبیر
فاحطین لا یخجلون یکدی ای فاطمه ای حران بغیر که حق تعالی بنور او ملک کفر را محروم فرمود
مرد و فرمود ای و خرسید نیاید که نه بدخانه ماسی که راه بجای نبرد و در قید غل مقصد

و از کرسه شکی خوشگسایت میکند که او را طعام دهد و روز فردای قیامت آن طعام بخورند و نذرند
تعلی اعلی خواهد یافت زیرا که ذراع آنچه نذر نمود خواهد در وید پس این تعلی را محروم بر گردان
پس با طر در جواب عرض کرد که کجاست شما کان خبر صلح قد بوقت کفی مع الذراع
شیرینی و آنچه ها حیات یا و بکلا شکر که ما ضیاع اکو لها الخیر و و صطناع
غیا الذراعین علی لایالاع و ما علی ذل من قیناع الا صباء تنجها صناع
بقی مانده بود بجهت این طهار که سینه که روز است که روزه بر روزه پسر نه غیر از این که هیچ جگر
او را بدست و ذراع خوشگسایت که دم بخد قسم که نوز وید کام کرسه اندر رود و کار حسین را ضایع
کند و او را در کربلا که از کرسه پیرند و پیران حریف بخیرات و بدل بپاشد و دست درازی
در جود دارد و تو آگاه که بر سر من مقصودت خیر این عباد که او را ایضا بی قدم پس خواسته و آنچه
در خوان جود بر دست بپیر عطا فرمودند و کرسه بر بالین گذارند و فرمای که او را چهارم بود خوا
که فاطمه را نیت هیچ چیز از طعام نیافت پس امیر المومنین حسین را بر دست بر سر گذاشت و رفت چون
بغیر از این حسین اش دید که آن دو کشته از غرضی حید از کثرت جوع و شدت کرسه مانده
جود بر سر زنده فرمود که یعنی این چه حالت است که حسین می بینم که دل را برادر می آورد و کشته
نظر کردن بر این بدین حال اندر می برویم تا فاطمه نوز دیده ام را بر می بینم چون غزل فاطمه در آ
دید که فاطمه در محراب عبادت است و پیشکش از شدت کرسه که بر پشت مبارکش چسبیده و دید که

حق پیش فرود شد چون رسول الله فاطمه را بدان حال دید او را پس نه تنه چسبیدند حسنین و علی
همگی را جمع نموده و بر ایشان کوبیدند که دید و فرمود که و غوثا به الله شهادت و زبنت که بر این
همگی شدت و کشتی مبتلا میشدید و من از حال شما غافل شده ام پس تعذر این کلام جبریل
نازل شد این آیات اقالوا برادر کثیر تو من کاسیر کافرا انجما کافورا عیسا پیش
بها عباد الله بجز قضا بجز کافرا یعنی ملک کاران می باشد اندازند که مزاج آن کافرا
و آن چشم است که می باشد اندازند آن و آن چشم در خانه و او به پیغمبرست و از اینجای
نمی آید و نمیند و می کرد و توقون بالندیان ابرار و فغانند که آن نذر نخواستند
یعنی علی و فاطمه و حسنین و فاطمه را در میان ایشان و تخافون بوماکان شریک
و سیر سندان از روی شتران کشیده شده است مانند عیسی و ده کان در هم کشیده رویان و
تطعمون الطعام علی الخبثه من یکسا و تطعمونهم اطعم اطعم میفرماید از دوستی
که بخورند و از یکسان و یکسان و بر سر کاران چون این را اطعم دهند میگویند که اینها
تطعمونکم و خیر الله لا یطعمکم جزاء و لا شکور و اگر این است جز این نیست که اطعم
شما نمودیم بجهت رضای خدا و از شما جزای میخواهم خدمت فرمود که قسم بخور این را بران
گفته و لکن بخور که را نیند و حق تعالی از خیر ایشان جزا داد که میگویند جزای و کافرا
و شکروند و شما را منطوق نداریم لکن اطعم میگوییم بجهت رضای الهی و طلب ثواب است

پس حق تعالی میفرماید که توقون الله شرف لکما الیوم و کثیرتم نصرة و تسرو و اکرم و تسرو
علم ایشان را از شر او و قیامت خط فرمود و او را سر در و وجه ایشان در یوم شریف او
و تسرو و اکرم عیسا صبر و اجتناب و خبر داد ایشان را است به دوران و حرم و اگر دشمن او
نمایند و بپوشند مستکبرین علی الاطلاق که گفته اند کان ایشان در جهل و جهل و غفلت
که لا یوقون قضا الله و لا یفهمون و لا یفهمون و لا یفهمون و لا یفهمون و لا یفهمون
نمی آید و عیسا گوید که بشیطان در حقیقت قرار دارند که کینه و بغض که بشیطان مانند آتش
نمایان گردید پس اهل بیت گویند که در روز و کار او فرموده که اهل بیت در آن آتش نیستند
حق تعالی جبریل را میوی ایشان فرستد و گوید که این آتش نیست و لکن علی بن ابی طالب
زیر آتش فرمودند و این نیز خنده ایشان است و علی را تا نو سوره دوران روز نازل کردید
ایشان را مرتبه نصرت را دیدی بشنوی شیده همان نصرت در حیات فاطمه را بخندست که از این شغل
و بعد از وفات آنحضرت در خدمت زینب خاتون بود و از او منافع رفت نمود و در سفر که بگذشت
در خدمت زینب و حضرت امام حسین بود و از خدمت گذاری وی میسود و شواهد این روایت
ملک که از خودش پرور از رخت بر اندازد و اجازت معصومه مردیست که بعد از وفات حضرت
امام حسین علیه السلام یعنی بانکه بر سر گذارد که گیت در میان شما که سب بر بدن نازنینی حسین
باز و حشمت او را با مال اسم مرکب سازد و دشواریهای پهلوی با کشتن با طوطی سازد و غیر

از آن سکنین دهان کوه که کسی بن جود و خشن بن مرشد و حکم بن طغیانی سنی و عرب بن صبح سیدی
در جاب بن محمد عبیدی و سلم بن خنیمه جعفی و صالح بن دهب جعفی و و خط بن ناعم و ثاقب
شیت صفی و اسید بن مالک غم بن علی شنیع نمودن این خبر و حجت اشترکوش عربیان و ادبی
حرمان و پیکان آن مکرک طغیان رسید یکی بجز واری در آمدند و میبایستند که چه چاره
نمایند **نظم** چو شنید این خبر هوش باریت را در دوش هوش از سر و تنک از رخ واد سید قرار
سید ملک کوه ارض نمودی رکنی دود آتش رخ نه چرخ کشیدی زلفا رسیده کوهان
شد حیران بهر و ناک رفتن جامه را پاک زده چنین را کف را سر را افکند چنین تو
سر شد بخوشی که ملک چند گنی بر دل زارم آزار مگر از بهر غم و درد الم ای کردن
غیر زبانی یافت ای کجاست این دل تو خسته زبانی که به ستم دست از من حجت زده
رو بر دار که کجاست کجاست که از کجاست تا به چند دین با و به یار و تو را حالت از جوی
و گرفتاری ما از خضای ستم گرفته و این قوم شرار چون خسته فاسد از این خسته مطلع
نبرد زبانی خاتون آمد و عرض نمود که ای سیده من از سینه ازاد کرده رسول خدا می شنیدم
که گفت گشته ماه در بیا شکست و من بجززه افتادم و در آن جزیره می روی دیدم که تو جوی گشته
و من ترسیدم که آن شیر را بخورد گفتم ای شیر من سینه ازاد کرده رسول خدا مرا می حفظ کن
چونکه نام رسول الله را شنیده ام نموده است و به من که در از خست من چاد از پیش روی من
روانه شد و مرا براه رسیده است و خاتون من ای زبانی چاره ما از همه جا منقطع شد و دیگر
یار و یاری نداریم و در این ناحیه می روی است و از خست ده که بروم و آن بر را خبر دهم که این
کافران سکنین دل چنین اراده دارند زبانی را بر من فرموده اند با موی سفید و قد حمزه
روان شد و چون نزدیک رسید اواز داد که آبا الخادیت اند و بی ما پدید و رفت
صَفَوُا عَدَاةَ خَدِّ سَوَا امْتِیةً بِاِجْلِ عُنْدِ اَللّٰهِ یُرِی اَلْمِیْدَانِی کَیْ نُوْمِیةَ فَرْدِی

چه خواهند نمود چو بد نام حین شیر را بالا کرد و متوجه خسته گردید و منظر بود که خسته کوه
که کجاست آن خسته چه اراده دارند خسته کجاست **نظم** ان شی کوهان زهرا و بنی است ان شی کوه
زبانی آغوش علی است ان شی کوه است جنت رایشات زبانی عرش محمد کرب است ان شی کوه
پروردش جبرئیل بود و صافش بفرمان جبرئیل یعنی ان هر نیزه شریفین جسم صفا ک نام
دین حین این کرده هوشی باریت خداوند دارند کراه جفا هب دنا زنده از راه غدا
خود سازند از راه کین و ف این نه جسم صطفی و مصلحت این نه جسم خست خیر انیت
نیت بر این امت ناکسی فایا ایامی است تو ادا می نماید صدم از زبانی خنیمه کوه سوت
ای کوه خدای داد که کردت تبلیغ من با شور و شوق عال از زبانی کار حین چون شیر است
شنید همه نمود و برخاست و متوجه قلمها شد خسته از خستی میرفت و چون پیمان
رسید ملاحظه در یک می نمود و میگذاشت تا بر جد زار و خسته چاک سرور رسیدن رسید جود را
بر زبانی زود و فریاد کشید و روی خود را بر روی جسد محترم ان خسته گذاشت و دستهای خود را
چو بد آن نهاد و روی خود را بخون آن خسته می آلود و نفره میزد و آب از رویه کاش میخفت
نظم رسید چون بر نفس آلود و دیده تر کفشان تن در خون طغیده را در بر کجی چه تغیر دهان
نشت بر او کجی چه مایان کت کرد یک او کجی به یک او میرسد بوی که کجی زدی
اقرارم او میکرد کجی که بر خورش را زدی برین چه کجی که ستم پیشه را کجی تغیر کجی کرب

براد چون پدر زاری زان کس قاصد به پهلوی او برادر داد کس بخت شسته لب خفا چنان
نمود چهره خود را بخون چهره رنگین کس بناله و فریاد و مزاری بود کس بشویش افغان
و آه زاری بود کس با رخ جوخ کرد میت بی کس بناله جانی نمودشید غایب
و جریح حال بود تا صبح طلوع شد و چون روز شد آن بختان در سیاه غمیت
جنگ که نمودند چون آن حالت را می ده نمودند از آن غایت بر کشد عمر سعد گفت
زینهار که این فتنه است و ارافش کنید و برویت سیدان طایر در مظهران شریک
ببر بدن آنوقت خستد بخو که شوخای پست و سینه نخرت را بستم سورا
خورد و نمودند و نیز و چندان بن زیاد و عین آمدند و رسید بن مالک که یو از آن ده
بود گفت سخن رضعتنا الصد و بعد الظفر یکل یعقوب شد بدین الانبیا
این زو گفت من انتم کرسید شما گفتد ما یم یکم یکم سورا آن شوخای سینه
خفتد ام حینی را انبیا نمودیم انبیا این را جان زده کی داد او عمر و زاهد گوید
که ناخوش نمودیم و نه این را اولاد و زنا و فتنه و این ده نفر را محی کرخت و دست
این را بهیچ این کوفت و برب برش های این تخت و امر ملاک کردیدند
و حضرت قتلتم میگوید **هشتم** این مقام گرفتادی بر زو حشره با این عمل حاصله
چون شدی و سیغم الذین طموا ای منقلب مقلون ۱۲۴۸

الروضة القاموس **اوله اربعه** **نعم** **درین خطبه** **عبدالله بن عباس**
اتخذ الله الذي اعظم مصيبتنا بمصيبة سبط الرسول وقته
عين البؤس ابن يعسوب العرب واشرف الناس في الحيد
القتب ثور الانوار و قبيح الانبياء وسد لئلا يطوار وبقا
الاحبار والذبح بسيف الاشرار والاسير بايع الكفار السيد
الملاحد وقرين المنابر والملاحد الامام الرابع الساجد
وقتل الكافر المجاهد والي ولاية الشيادة وناجحة مصحف
التهامة رجمته رسول الله والمجاهد في سبيل الله
و ثالث شروك الا لله مولانا ابو عبد الله والشك
الله الذي اجل زريننا على منير الشرف العرش وقرين
ولا الا نور حله من حبيبه وتبين الذي جاحد في سبيل الله
مع اولاده و اقربا به وعشيرته وقتل لوحيد الله مع اخوانه
واجبا به و قبيات به قرين الاخر ان والكرات و د صبي
الاشجان والحشرات والشميد المطروح في الفلوات وال
لسي البنات والاخوات صاحب المصيبة والكرات والبلات

الْفَوْجُ مِنَ الْفَرَاتِ يَكْمُرُ بِالْمَوْلَانَا اَبِي عَبْدِ اللَّهِ آه آه ثُمَّ آه
وَاَحْزَانُهُ يَا لَهَا مِنْ مَصِيبَةٍ هِيَ اَعْلَمُ الْاَحْزَابِ وَالْمَصَائِبِ وَآه
الْاَسْجَانِ وَالتَّوَالِبِ مَصِيبَةٌ لَا تَقْضِي حَسْرَةَ الْهَآ آتِلًا وَآه
مَحْدَدَاتٍ فِي الْاَنَامِ طُوكِ الدِّمَاءِ آه آه ثُمَّ آه ثُمَّ وَلَحْزَتَاهُ
عَلَى الْاَجْبَامِ الْمَرْمِلَةِ يَا لِدِمَائِهِ وَالْاَفْوَاهِ الْيَابِسَةِ مِنَ الْعَطَاءِ
قَالَتْ لَيْتَ يَفَاطِمَةُ وَابْنَاهَا عَيْنَا نَظَرَا مَا صَبَحَ بَيْنَانِيهَا وَبَيْنَهَا
مَا بَيْنَ مَسْلُوبٍ وَجُوعٍ وَمَقْتُولٍ وَطَرِيجٍ وَمَشْفِقَاتٍ لِلْجُوعِ
وَمَقْتُولَاتٍ يَقْتُلُ الْمُجُوعُ مَا بَيْنَهُمَا لَيْسَ لِي الشُّعُورُ يَا زِدَاتِ مَنَ الْخَلْقِ
اشبهه بخاطر ما در حال مظلوم درویش که از معراج خانه نین بر
روی زمین فرور کمرش و سر مبارک بجای آسمان بند نموده باشد
خود را جایت سبزه چه بگو گفته است پنج عارف ما در این مقام در نگاه
سکویه **لَمَنِي لَه تَحْوَالِي** تَعْلَمُ اَحْوَالِي وَانْتَ الْبَرَاءُ
فَمَا اَنَا مُقْتَضَمٌ مُشْكِسٌ كَمَا تَرَى يَا مَنْ تَرَى وَلَا يَرَى وَالْهَفَاءُ
بر آن مظلوم غریب و تنگ که در میان خاک و خون افتاده و بخون خود
مخورد و روی پر خون را بجای آسمان کرده باشد و خود را جایت سبزه

وینکشت خداوند امید آتی احوال مرا و سپیدی که این ظلمات چندی
در آجل داری از آنکه مقام مرا ازین ظلمات کشی بپایه دعد
که با من کرده و ما خواهم بگردیم و ما بعد دو عده خود نمودم و در راه
گشته و بخون خود غشته شدم قَالَتْ مَهْ سَبْدِي مَحْجَمًا قَزَنِيًا
قَالَتْ لَيْسَ كَيْتُ اَمَّا تَرَى عِلَّ ذَا اَخِي جَاءَ يَمَّا اِنْ الظَّالِمُونَ
قَوَادِي قَوِي بَعْدَ زَانِكَةِ شَرِّ مَعْرُكَةِ شَهَادَتِ رَاوِزِ الْجَنَابِ
بر زمین انداختند آن زبانه سیه سر سیه شبیه زمان بسوی چمنهای
حرم روان شد زین خواتون سبکینه خوانی فرمود که نگاه کن برین
کشت بر بادرم شری زراب آورده باشد که تشنگی دل مرا بر آب آورده
قَالَتْ لَعْنَتُكَ عَلَى خَلْقِكَ صَاحَتُكَ قَالَتْ وَاشْقَاهُ خَلْقِي
فَقَبْلُهَا يَنْتَرَنُ يَا الْاَزْبَالَ كُلُّ شَيْءٍ حَيْثُهَا تَحْتَرُّ اَبْكُو
نگاه کردید که ذوالجناح صا و بر صاحب و بخون غشته شبیه کن می آید
پس صحنه دریا و رود که در او طایفه پدر بزرگوار مرا شهادت کرده اند و مرگم
نموده اند پس بگم تبه ز چمنها بیرون دویدند و دهنهای ایشان بیامان
ایشان می پیچید و افشان خیزان بر سر مظلوم آمدند چون او را با ناله و

همه جا چهار اچاکت زنده چکیم که چه کار باشد این روی **نظم** یکا در گردش
امکنه برقی با بقای نقش این اچاکت بسنی که ایصر هر نیکه آرام چکودی
بشخ سرور فارم چکودی سکینه آمد و بسید روشن باب پای
این نکلوش که باب تا جدارم را چکودی امید روز کارم را چکودی
نیکه بخورده آب هم شده جوانی بر آردن که شسته رفت پند ان که کشت برین
غیب نشسته بهم را بگو که پیش آو که درام سنگ دل از رخ کین جوشن آو
مقدم دوم ز در روضه تا سعه در پانی نزول لعل از برای تا بکه که نمودی در قلعه
امام حسین علیه السلام از این عجب هر دینست که چون در آوده نمودن حق بکافری
نفاطمه زهر اعطای نماید در شب نیر و هم حجب دمی و نیت و لعلی لعلی
حوز نیست از حوراء و شب و اهل خیالی چون در آوده نماید لبوی چرخ
نظر لبوی لعلی نماید و از برای است اشعار هر در کشیده افشار از افشار
و افشار هر از مقصود و افشار هر از غرض که مقلند با انواع جواهر در جانی و فیه
لعلی از همه این فیه یا بنر و از هر فیه که در شب است یا لبیست و چون از فیه
خود نزول و شرف گرفته آنچه در شب است یا شامه نماید و از روزی و جانی او
همه جانی روشن کرد و هم حق بخا دمی لبوی لعلی و نیت که نازل شود بر آو

از درم فیه

از درم حجب سن محمد ۲ و نیت فاطمه باشد و دمی و نیت لبوی رضوان که
شبست چار از درمیش نما کر آمده از برای سو لودیکه تو که باید پس در آو
پس لبوی لعلی فرستاد که بر پایستید صف از آن غایتی
و تقدیس بر خدای عز و جل پس دمی و نیت لبوی جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل اینکه بر زمین نازل شود و در قبل قید بل از لعلی که این عجب که
که قید بل از درمیش را که نیت **نظم** لعلی شد خطاب از حق قلعه
که ای نیت و در هر کل اعلا رو نشو با کرده است سویی زهرای مایم
مکملانی که بر رضوان جانی شده اسرار باری که ای میر جانی که و کاسی
چار اجمعه حوران جانی را نیت کن شب جادوان را چرخ
و اسرافیل و میکائیل شد اسحق جبرئیل دستور و نوالی که با خیل ملک
از عرش افلاک روان کرد و لبوی خطه خاک پس در جانی
نزول چون با آسمان چهارم رسید ملک صفت بل را دیدند که از
برای او افشار و هر برای بلود که هر غنوده بانه شرق و مغرب را خود
است و نیت جانب عرش را این بچینه ان بود که صفت بل بخا که نیت
که خدا اینک میداند آنچه با نیت در قعر این بحر است و یکجا برود و چه میگوید

پس دنیا بر چون حق تعالی این قصه را از صلیبش مشاهده فرمود و می دانست
 بسوی آن که از زنگان خود بر خیزد و بگوید رکوع و سجود و نما این است عفت
 تو بخت انکار فاسد بکه در ضمیر خود نمودی پس لعیا باز شد بمیزان فاطمه
 و گفت مَرْحَبَا يَا بَيْتَ مُحَمَّدٍ كَيْفَ حَالُكَ قَالَتْ كَمَا
فَاطِمَةُ فرمود که حال من خیر است پس آنحضرت از لعیا نمود و نشست
 بخرمکه ز برای لعیا فرشتی تا به معشر الحال بود که حوریه ز در شب آمد و بال
 بود ز در شمای بنگوی نشست که او را از کونک گویند و در او در شمل
 فاطمه همین نمود لعیا بر آن نشست و چون وقت صبح شد حضرت زینب
 علیه نبور قدم عالم امکان را متورجست و قدم به محبت ابا و دنیا گذارد
 پس لعیا آنحضرت را بوسید و ناف او را قطع نمود و بنده تا زنده بود
 بهشت او را بچیده و در میان آنحضرت را بوسید و آب دمان مبارک را
 در دمان مبارک آنحضرت بگشت و گفت خدا او را از ابرکت گردانم چنین
 و خدا ابا و تو فاطمه مبارک گردانم پس ملائکه بر خیزید و مبارک شدند
 و جبرئیل به محمد و شیت و مبارک باد و گفت تا هفت شبانه روز چون زود خیم
 شد جبرئیل عرض نمود که محمد ما آمده ایم باریست فرزندت چنین رویه که او را

عنه

حاقان فاطمه پس حضرت رسول داخل منزل فاطمه زهره شدند و خداوند
 اما همین ملا که بار خیزد باز بقیه ششم زود بود که آنحضرت را بر آن بچیده بودند
 بر داشته بنزد جبرئیل آورد جبرئیل او را گرفت و میان دو در میان او را بوسید
 و آب دمان خود را بر دمان آنحضرت بگشت و گفت خدا مبارک کند
 او را که نور از برای تو و از برای والد تو انبیا و نبیان شد بخیل و کفن
 اکیشته مشبه با عجم دور و دهن ^۱ ابراع شده ز ناله های عبرت
 و سرشته دغان ز در دست ^۲ اکیشته بچون خود خسته گردیده و در دهن گریه
 و نظر بر امام حسین نمود و گریست و حضرت رسول گریان کرد و ملائکه نیز
 گریستند و زبان حال جبرئیل برین مقال میفرمود ^۳ ای شسته گریه ای
 گشته زار ^۴ ای یکپس و پادشاه و پادشاه ^۵ بار رسول الله سلام بر فاطمه
 برسانی و بگو که این بر گزیده رحمت نام که از تو عالم او رحمت نام نهاد
 بخت آنکه حسن و حسان زود و در زمان او نیست پس رسول خدا فرمود که با جبرئیل را
 مبارک باد بگوید و بگوید عرض تا با رسول الله با محمد ^۶ این حقیقت که بگوید و بگوید
 شسته ب در دمان خود گریه کرد ^۷ بادل چهرست و با ناله های زار زار ^۸ پاره
 پاره می شود و بگوید ^۹ حضرت رسول فرمود که با جبرئیل گریستند

این حدیث از
 صحیحین است

ادعوی کرد که برترین است و که امید شفقت از تو دارند شفقت تو را خدا
عالم است بنبرش حضرت رسول فرمودند زبان کار باد استیکه فرزند دختر
خود را بکشند چیریل عرض کرد که تو میباشی از رفته خدا و فرودند در خدا
در دنیا است آنی پس رسول الله داخل حجره فاطمه کردید سلام را از قبل حق
تعالی بوی رسیدند فرمود که ای دختر من از این نام که از حق تعالی آورده
نام مومنین است فاطمه عرض کرد سلام مولای من است و بوی او بخور میکند سلام
بر چیریل باد پس رسول خدا فاطمه را مبارکباد گفت که بریت فاطمه عرض کرد
که ای پدر بزرگوار مرا مبارکباد بگو تا در کعبه بیکینی حضرت رسول فرمود که تو را
من حق تعالی از اجود و در مصیبت این فرزند پس رسول خدا همه زد و شروع
بگریستن نمود و عباد مبارک و صایف میبشتی در کربلای با جهرت میخواست نمودند
نظم زکریای رسول خدا اورا نو ادی شدند همه حورانی بنامه زکری
عالم مخصوص بجای چنان نمود اثر که گشت خانه جبرش زمانه بر در **عالم**
بخش کرد که ای پدر بزرگوار را بکشند فرزند من در روشن دیده و پیوه دل
من حضرت فرمود که برترین است من که امید شفقت از من دارند خدا
شفقت بر ایشان را نماید فاطمه فرمود که رسالت را بد استیکه فرزند دختر

خود را بکشند پس عیاض فرمود که و نید بکشند تو بد شد نه از رحمت الهی و نید
در دنیا است خدا آنی بعد بکشند پس فاطمه عرض نمود که ای پدر بزرگوار چیریل
سلام مرا برسانی بگو که در که آم تو صغ فرزند مرا بکشند حضرت فرمود و الله
در ز من استیکه اورا که جا که نید **نظم** سجا که کردی غفلان بخون سحر شیت را
بخون آشته سرت بهر فرود عیث را نباشد یاری در ازین بهر
شاید نش **نظم** نه غمخواری اینی بهر اهل بیت کریش **نظم** هر چند با در موی
طیبه اصدی اورا اجابت نماید و وای بر کسی که یاری از نه ناید عیث
از جانب من و دانند و همه خلایک کن ای فاطمه آگشته کنده تا اینکه نه فرزند
دیده نظارین از سلب از پدری آید و دانند را نام بر زنا خولان که حدی
الک خجسته فرمود که اوست کتبیکه در آخر الزمان میرود ای علی
بن حرم دلب نند صایح رحمن در عوده اسلام بخون ایشان و اعلی شیت
کردند دشمنان ایشان داخل ترش کردند پس چیریل و الله که عیاض نمودند
و صهییل ایشان را عیاض نمود که گفت ای چیریل من ای چیریل گریخت
بر اهل زمین قیام نموده است چیریل عرض کرد که خبر کن ما خیل سواران یکجای
با محمد و محمد بنی بزرگوار نام زلیم زیر که حق تعالی جنت را بر ایشان عطا کرده است

و صحنه کشت ای پیرسل بر زمین نازل شود عرض مر بختاب محمدی را
 که شفع من کرده و زدی حق تعالی که زمین رضا کرده و زیر که اوست همه بخت
 بر پیرسل نازل کرده و عرض صحنه کشت را بختاب رسول عرض نمود حضرت قدس
 چنین را طلبید و بر روی دستهای مبارک خود گرفت و بوی اسرار
 نمود و عرض کرد اللهم بحق مولودی هذنی علیک الا وصیت عینی
الملك پس نه ای الهی ز فضل عرش آمد که با محمد تحقیق که راضی شدم نه
 صحنه کشت و قدر تو عظیم است این عبادی که بستم که بیکه محمد را بختی بر
 نهدی و رسیده است که صحنه کشت می کند بر ملائکه بر یککه او عتیق و از او کرد
 چنین است و لعیا می کند بر اینکه او مانده چنین است **تعالیم** از روضه نهم در بیان
 که به گشتند گاهی از فرزند اکبر است اما چنین به آنکه که گشتند گاهی از او
 و باز ماند گاهی حضرت امام جعفر بود **اول** فاطمه دختر امام حسین است و او را
 که با است بعد از شهادت آنحضرت مثل رفت آمدن در الحاح الحشر
 پنجمه گاه در وقت غارت کردن و در قتلگاه و در کوفه در زمان حضرت
 و شکیکه اهل بیت را در آن مجلس زیر پیرایه ایان نمودند و روی از اهل شام را
 نظر بوی فاطمه دختر امام حسین اشد و جز به لعین گفت که با ابرار المومنین خبیثی

بند و ایا ریه فاطمه غلوه که نیمه و غیب و سپهر بود چو کاسم گنیز بر نشاند
 بخت خور پست خواندن و در او کشت و کشت با عتقاد مرا به کینتری خواهند در آن
 حال شرم با بختال که در **تعالیم** است گشت خنده آرام مرا با یاری غایب در غروب سبک
 بخت هوا داری غایب **د** آنچه ایا من چه آرام نیست مار انگار **د** هم آبرم
 غم هم آبرم خور از آرد **د** با بخت بدو تو برادر غرقه خون در کر بلا **د** در میان
 میان من یکس و با تو **د** که بر بخت ستم با را بخور داری بر نشاند **د** گاه بر بخت گنیز
 از زیر بخت میخیزد **د** سینه ام از درد موج آه غم طو مانده **د** خانه صبرم سرشته
 ستم در آید **د** ستم خور آنون و غلوه را بختی داد و دشت کشت
امعلیون و خمر محمد صطفی را بخت است کاری بطبی در صحنه کشتی تو زیر بر سبک
 احبب چنین آری نه آری بر بخت گفت اگر تو آرم می توانم که در زمین خور آنون
 از بود که ستم بختی وانی نمود که آنکه کفر باطن خود را ظاهر سازی و از
 دین رسول خدا پیروی روی بر بد و غرضت شد گفت با من چنین سخن بگوئی
 هر دو بر آرد تو از دین پیروی خشت زمین خور آنون فرمود که بدین هر
 در آردم بدایت حشید تو و پدر جد تو اگر ستمی شید بر بد لعین گفت
 در صحنه کشتی آید خد از زمین خور آنون فرمود که با دشت است که ستم میکند

از روی ظلم و ستم در دست طلب خود پس زید لعین که با جفا نمودار گشته
شاهی اعا و سخن نموده زید گفت که لالی شوده اتور امرکت دهد و در وایت
دیگر ایشی از زید پرسید که کبشید زید گفت بنیو خر که زدن کبشید و کبش
فاطمه دختر امام حسین است و از زنی زینب خوانونی خواهر امام حسین است
و دختر امیر المومنین است شاهی گفت حسین هر فاطمه زهر از زید گفت شاهی
لعنت خدا بر تو باد که عزت پیغمبر را بشکستی و زید پیش را اسیر کنی کجای
که من خیال بگردم که ایشی زید فرزند زید گفت بچه اقم که تو را بانی
معیست زیم و امیر فقیل بانی می نموده و او را کردن زید و دیوم **او که کند بانی است**
سکینه خوانونی دختر حضرت ابراهیم و او را که بانی است در وقتیکه حضرت امام حسین
کعبه دشمنان ماند و نظر نمود و بقیه و دوش از دشمنان ای خود که همه با بدنه های پاره
در خاک کریدار ریخته اند از حضرت مویه خیمه کشیده و او را که با سکینه و با
فاطمه و زینب و با ام کلثوم علیکن من السلام پس بر دور رسول الله
پوشید و زهره از حضرت ایچو در است و شمیر از حضرت را محافل زنده
عشق آهمن ذوالا و کوبید بر مرکب خود کور شد پس ام کلثوم را طلبید و فرمود
که ایو آهر من و صفت بکنم تو را بچهرت بر آنکه من کجای دین قوم با جبار بر مردم کشی

اولی

خوانونی نامه و لوحه کنای می کشی آمد و حضرت اورا سپار و دست شد اورا
پسته خود چسبید و در شک دید ای اورا سپاس خود پاک نمود و فرمود و سید
لَعَلَّيْكَ يَا سَكِينَةُ فَأَعْلَى مِنْكَ الْبُكَاءُ إِذِ الْخَمَامُ دَهَاخِي لَا تَنْجِي
قَلْبِي بِمَعْلَكِ حَصْرَةً مَا ذَاكَ لِي رَوْحٌ فِي جَنَائِهَا فَإِذَا قُتِلَتْ نَائِي
أُولَى يَا الَّذِي تَأْتِيهِ بِالْخَيْرِ مِنَ الْبَقِيَّةِ فَلِمَ مَسْرُورَانِ دَلَّ وَبِهِ أَمَّ
بانه بگر خود و افعالی نیده پس زید مرکب من اسیر در دل زید زید است
او فضا شپا رکن نامه با جانی مراد است که او فغان و شور
راکن است دل و اندازم سوزان دکر رکن نامه جان عزیز پدر مرا
و انحنای زغم اگر است سرشک تو دم دافع با لار است پس حضرت عبا
پاره پاره طلبید و زید را جادهای خود پوشید که شایر چو تنه اورا برانده
نماند ای که گفته را چو تنه نه تنه پس چو تنه زینب و زید بخت کرد و زید با
حال بخت نظر کن بایک بر زینبیم دی با شایر مردانی رکن
میچو تنه رکن رود و ایندم میده آن پس حضرت دافع کرد و اهمیت را داد
کسیکه بر دور بر کرد و سکینه خوانونی فریاد زد که یا اَبَدَا اسْتَغْنِيكَ اللَّهُ
ای پیش بگر در داده حضرت فرمود که ای فریده چگونه شایر مرکب زید

کسیکه او را ناصریست سینه عرض نمود که یا ابراهیم زنی را که حرم خدا
 حضرت زکوة که بهات اگر مرا بجا خود داند که شدن خود را مملکتی نکند
 پس عرض از اهل بیت برخواست حضرت امام حسن (ع) از اسکت نمود
نظم شد از زکوة و عفان الی حدیث زین که به صحرای شمر **دور** کرد و یک
 زن آن اهل بیت را به مجلس زید پانمانی در آورده سینه خواندن کفشت
 روی خود را پوشیده بود زیرا که بگری نهشت زید یعنی پرسید که کن
هذه گفتند این سینه دختر امام حسین است گفت **آنت** سینه **مظلومه**
 بگریه در آمد و در زیر کعبه نشین شد نبوی که نزد یکشت که روح از جسدش
 مفارقت نماید زید یعنی گفت چه خبر نور ای که به آورد سینه خواندن فرمود
 که چگونه گریه نه غایم که سینه بگری نه کرد که روی خود را از تو دور صلی
 تو پر شد **نظم** میان اینچه تا بحالی پانمانی **من** بتم چارم باین شایان
 نه چادری نه سینه روی خود پوشم **د** که گفته شفته تا که کوی خود پوشم
 هر ازمان تو ز چشم مردمان دورند **د** باین سبب که حرم تو اندر سوز
 پس انجمن بگریه در آمد و گفت **فد العت** کنند این زیاده که چه هستی اهل بیت
 باین رسول الله ایس زید یعنی گفت که ای سینه پدر تو غضب حق من نمودم

وضا

دفع رحم کرد و در پادشاهی مینا ز غم نمود سینه خواندن کربت زود کرد که
 ای زید خوشحال کن یکشتن پدرین زیرا که او را یکشتند بود خدا او را
 را خدا بشهادت خواند و او نیز را عادت نمود و شهادت سرستگار کردید
 و اما تو ای زید مستعد جواب باش در سینه که حق تھا دور است سوال نماید از
 کشتن پدرین کجاست جواب از برای تو ای یقین زید یکشت ساکت شو سینه
 از برای هر تو در زمین حق نیست تا اینکه در سن سترال کند و در انکال بری
 از اهل مجلس نیز یکشت که با ابر سینه من بخش از برای غنبت که از برای شست
 تا اینکه مدتی کاری من نماید سینه چون اسم گزینی را شنید به پناه ام کلثوم خود
 را رسانید و گفت با عشاء و با نوازند که سبب رسول الله گزینی اولاد زنا کاران
 نماید ام کلثوم فرمود که خوارموش و لال شوای به بحث خدا در زبان تو قطع کند
 و بعد بایست را کرد و دستهای سخت کرد آنرا دهنش را منترل و مقام تو کرد
 اولاد در برای کجاست کاری اولاد زنا نماید **نظم** تو کسی که خورست را غریز
 بخور **د** ز اهل بیت را حالت گزیده خواری **د** خدا کند که کوی لال هر دو کور
 زقی حضرت هر دو کار کردی دور **د** رسیده است کجاست و غریزی تو **د** غریز
 کرد و زهر آکنده گزینی تو **د** زهر سخن ام کلثوم خام نشد بود که دعای اوجا بگریه

این سینه را که در میان این دو کور
 از برای غنبت که از برای شست
 تا اینکه مدتی کاری من نماید
 سینه چون اسم گزینی را شنید
 به پناه ام کلثوم خود را رسانید
 و گفت با عشاء و با نوازند
 که سبب رسول الله گزینی
 اولاد زنا کاران نماید
 ام کلثوم فرمود که خوارموش
 و لال شوای به بحث خدا
 در زبان تو قطع کند
 و بعد بایست را کرد
 و دستهای سخت کرد
 آنرا دهنش را منترل
 و مقام تو کرد
 اولاد در برای کجاست
 کاری اولاد زنا نماید

مانم ز اکلش غم سخت ز آن خورشید الم سوت در از آن چید ز شرار
غم آن سوختن آتیم شد جل ملکوت آه خورشید چون صبح
زیر عید آن ناله زهر ز شمشید کشت این ناله و فغان از کجا کشت شد صغیره
شد ناله ز رسیدن باق مانده و پدر خور از خواب و بده است
چون پدر در شده پدر خود را ندیده الحال پدر را عظیمه با کینه زاری چون
زیر عین از این کفیت مرقع شد کشت سر مبارک انحضرت را بنزد افضل
بر برت بدست یا پدر پس سر مبارک را بمبدل بر سقی عیده بنزد مطلوبه
آن صغیره چون پرده را از آن سر بر داشت کشت این سر کیت کشت این
چهره نظم آن همان است که دیدی تو عیان در جوش کر زین خواب
پندار نوی در پیش شادی مینت از این روی کجوا بر تو ترجمان کرده
ز خون این ررق و پیش فضل سر از طشت بر دست و بنده نمود کشت
یا ابتا من ذی الذی مختصک یدیمانک ای پدر جان که سر دوی
مبارک وزرا بخوت حضرت بنود یا ابتا من ذی الذی قطع ویرایک
ای پدر جان رکهای کردن مبارک تو را که بریده است یا ابتا من ذی الذی
آیت منی علی صغیر منی ای پدر ز کور کور کلام کافر مرا در خود دسانیم کرده

یا ابتا

یا ابتا من بخی تجدیک موجبا ای پدر جان که بعد از تو باقی ماند که امیدگاه
ناخبر بمان بود یا ابتا من للیتمه حتى تکبر ای جان پدر بمان خرد
تو را که بزرگت خواهد نمود یا ابتا من للیشاء الحاسرات ای پدر جان
باور زمان برهنه و تابش حرست موجبه بنود یا ابتا من للا دامل
المیای ایمان پدر باور زمان شود هر مرده سیر که خواهد بود یا ابتا
للعیون البکیای ای پدر در بانی که غم زیر این دیدهای گریان خواهد بود
یا ابتا من للیضایعات الغریبات ای پدر این زمان نوحه سیر باید
را که یار ز خواهد بود یا ابتا للیتی کنت واعداء ای پدر در بانی کاش
ندای گوشه بودم یا ابتا للبتی کنت هذه الیوم عمیما ای پدر جان
کاش که پیش از امر زگر گشته بودم یا ابتا للبتی وسنت الشی
ولا ادی شیتیک مختصا بالیقما ای پدر در بانی کاش که در زب
هک نهان گشته بودیم در پیش مبارک وزرا بخوت حضرت بنود یا ابتا
ای پدر ایونس و یحشکان یا وزیر نجم سجکان که بخون کرده
حضرت این روی تو که بریده این سیم چکوی تو که مرا کرده سیم
چون تو که مرا سجکان وزیر نجم سجکان که میان تو را باری کنند یا سجکان

در دم در دست اما قوت تقریر که خامه را در این محبت قوت تقریر که
گشته شد بابت چه میگویم زیرا بنم لایا شد سرش بر نیزه آمد اسرم با مال داد
من چگونه از اسیرانش اسیر غم شوم گشته شد با آن اوس گشته مام شوم
سنة بالی حواهر است دیده ام پوزر باد استکمال از دیده جاری چشم چشم
محمد این عی که ماله فاطمه صغارا با اهل اهل مدینه بانی نمودم کفشد که این
دختر خبری که میدید که با سحر عبد المطلب با آمده پس در انکال خبر شد هارت آن
حضرت مدینه رسید و مانند که اندر از خانه و آوده علم در دست و خبری از او
بهرت بوده **چشم** از کر که گشته کان فرزند آن امام حسین ع بودی بود
از مولای حضرت صادق که حضرت امام زین العابدین چهل سال بر پر
ز که از خود گریست که روزی از زوره میبود و شبها با می استاد چون علم
و حضرت از برای او افطار حاضر می نمود حضرت میفرمود که چگونه طعام بخورم
که فرزند رسول الله گشته شد چگونه آب با شام که فرزند رسول الله گشته
شب بیدار پس تا برای کرمان تا آنکه طعام و شراب خود را با شک و بد کان خود
می آلود و بدنی حال بود تا طاقت پروردگار نمود نمود مردیست که چون سر پر
نیز که از خود را در عیسی زبیده دیگر حضرت که کوفته بخورد در روزی که بجهت گذشت

و بیضا در آوده فرج کوفته و در حضرت فرمود که ایضا بایان
کوفته است و آوده یا نه عرض کن عادت ماقصا بان این است که اولی
کوفته را سیر است بکنیم و بعد فرج بکنیم حضرت گریست و فرمود
که آه و او بلا پدر بزرگوارم بالی نشسته کوفته و از فرج نمود سینه کشاد
ای اهل نرس بشنوید بر سر جبین بایانی من خطمی که در روز آن گذشت
نشسته گشتن بود محضه جبین که در جا روز عاشورا با این ظلم آن ممدوان گذشت
آه از اندم که بایام شاد از صدر زین **شمر** بدین رو سیاهی کرد و زاری
گذشت **آه** از اندم که بخبر بر کوهی او نهاد **داود** سر در راه جانان نشسته
ب از جان گذشت **مردیست** که مردی بگویند حضرت بگذشت **سید**
تا و دان بام حضرت بر بحث او از و آو که ایضا صاحب خانه این چه است
گویند در جواب گفت که ای مرد است مین کن است و بد کان عیانی
الحقین است و غلام حضرت بگویند که روزی حضرت بصورت
من زعفران او را زده شدم و دیدم که حضرت سر مبارک را بکشد
در شتی که آرد تا که و آتش بلند شد و من در منب گفت لا اله الا الله صفا
لا اله الا الله تعالی و آه لا اله الا الله ایما و صدیق چون سر بر شست

مبارکش از آب و در کان زرشده بود عرض کردم که ای سیدین بایسته
از آب بکشد خون دانه ده تو خام شود و فرمود که بگوید بن اسحق بن ابراهیم
بغیر و بنیز از آب و بکشد پسر از دوزخ و پسر از آتش پسر از دوزخ و پسر از آتش
مانند دشت نشانی از بار غم محمد و مرتضی در دوزخ دانه ده بود چگونه که بنی یس
باشد که چشم خود پدر در آرد و محمد و نوزاد اهل بیت خود کشته بخون خود خورند و پدر
کین پسر که کرد بگوید ز فرزندش کور شد چون نام من که کمال در مکر دلم
این نام و غم که رود از دل پسر دوزخ دیدم پدر در آردم غم و بخون دانه ده
مراسمت زمانی بایان **د** الا که روز از حیدم جان پسر دوزخ و سببم الدن
احیای قلبی بقلب اولی از دوزخ و دوزخ **د** و سببم الدن
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذي زين عجايب انبياءه من
نبي به بحر الانبياء فوجدت به البقول العذراء فاطمة الزهراء
والتخلف به حبود الملائكة المشرقة فغرى به امير المؤمنين ق
افهم عليه المائيم في اعلى عِلِّيِّين وتلظم عليه حود العيين الك
اهله وحاه وهو سبط رسول الله وقناه وسبى اهله وولده
وقع الخذلان بعينه واهاليه نور حاد في رسول الله سيدنا

ابو عبد الله

ابو عبد الله والشكر لله الذي نور عيوننا بالبكاء على من
بكت عليه ملائكة السماء وسكاتها والجبال ونحوها **و**
لشباب واقطارها واليساطين واشجارها والارض وقعا
ها والجنات وحيطاتها ومكة وبنيناها والجنان وولدها
والبيت والمقام والمشعر الحرام والنجوم الطوالع والبروق
والوامع والعمود القطائع والرياح الزمانع والافلاك الرواق
المتك بيروقه الله مولنا ابو عبد الله وصلى على نبينا
الذي طال بكاء على اولاده وغيمته وابائهم وسلاطينه
خصوصا على القتيل الغريب والخوون الشكيب مبع الاخلا
والاشجان ومبكي عيون الاعيان من اهل الامان اعني
المقتول على الملاء والمذبح على القضاء الحسين الشهيد
ابو عبد الله بلغ الله سلا منا على العظماء السادات
الحمد لله في القلوات وعظم الله اجورنا بالبكاء والعويل
على الاجاد العاربات والنجوم الجواهر والدماء الثا
ثلات والاعضاء المقطعات والرؤس المرقعات والقوس

الْمُطَلَّاتِ وَالْأَدْوَاغِ الْخُتَلَيَاتِ وَالنِّفَاتِ الْقَدِيبَاتِ
وَالْجُيُوبِ الْمُفْرَجَاتِ وَالنِّسَاءِ الْبَارِدَاتِ وَالشُّعُورِ الْبَاشِرَاتِ
وَالْوُجُوهِ الْمَافِيَاتِ وَبِالْعَوِيلِ رَاغِبَاتِ وَتَعَدُّ الْعَيْنِ
مَدَّ اللَّاتِ وَالْإِلَى مَصَارِعِ الشُّهَدَاءِ مُبَادِرَاتِ يُسَاقُونَ
فِي الْفَلَوَاتِ وَتَلْعُ وَجُوهُ خُرُودِ الْمَاجِرَاتِ وَهُنَّ يَبْكِينَ
فِي الْأَبَادِي وَالْعَمَارِي وَالْفَلَوَاتِ آه آه ثُمَّ آه ثُمَّ آه
از کامل الزبارة در عمر این ستم مردیت از مستی که گفت بختی از اهل کفر
بجسته نصره حضرت امام حسین ع عازم محنت اباد کرد و بدید پس بفریاد
رسیدند که از ایشان می بگفتند پس دیدند و در مردی که یکا پیر و دیگری
جوان در ایشان سلام کردند پس انزو بایشان گفت که من مردی
هستم از حبشیان و این جوان برادر زاده من است غم آن دارم که این
غروب معلوم به باد و در میان را باری کشیم و چون بر قصد یکدیگر طلوع
یابیم این شمع خجسته که رای من است که بر دوزخ عالم دوزخ احوال
حسین طلوع گشته شما را خبر دهم تا اینکه بر بهشت شبیه در زمین خود پس
بمهربانی رای این شمع خجسته را پسندیدند و آن خجسته بر دوزخ نمود از در شب

الکلمه

ان گذشت چون زدای شد پس آن صبح آواز غم در زمانه کشید
سُخْلِ الزَّامِنِينَ كَمَا كُنْتُمْ مَبْكُونَ وَاللَّهُ مَا جَعَلَكُمْ حَقًّا
بِالْطَّيْفِ مُتَعَمِّدِينَ مَقْبُورًا وَحَوْلَهُ فَيْتَةٌ تَدْعِي خَوْفَهُمْ
مِثْلَ الْمَصَابِيحِ يُطْفِئُونَ الدُّجَى نَوْرًا فَسَمِعْتُمْ أَكْثَرَ مِمَّا يَأْتِيكُمْ مَكْرَمًا
ویدم چنین گشته شده و بر دوزخ افشاده در طرف بدن پاره پاره آن
حضرت نجوم ظاهر و بد آن ظاهر شهر از ریخته خون از مرقوم ایشان
عباری بود وَ قَدْ حَشَّتْ قُوِي كَمَا أُمَادِيهِمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ
تَتَلَاَقَى لِلْعَرَاءِ وَاللُّوْدِ أَنْفَاعِي قَدَّمُوا اللَّهَ بِالْغَيْرِ وَكَانَ أَوَّلُ
قَسَاءِ اللَّهِ مَقْدُودًا وَخَفِيقُ كَرْتِيبِ كَرَمِ قَوْمِ خُودِ رَاكِبًا
باری انصافان تا نیم پیش از آنکه ایشان ملاقات حور العین نمایند و
وعدت الهی مانع گردد و این حسرت بر دل مانده که آن الحین سیر الجنا
لِشَقَاءٍ بِرَأْسِ اللَّهِ يَتَكَلَّمُ إِنِّي لَمَّا تَلَّ زُورًا حَسْبُ أَهْلِ
بخش خدا بود و خدا امید آنکه این شهرها دست حقبت که داده ام صلی
عَلَى جِیمِ تَضَعْنَهُ قَبْلَ الْحَبْنِ حَلِيفُ الْحَبْنِ مَقْبُورًا مُجَاوِدًا
لِرَسُولِ اللَّهِ فِي شَرْفٍ وَلَوْ فِيهِ وَالطَّيَارِ مَسْرُوقًا حَتَّى

چندی بود که دشمن است بر چنین که خلف خبر است چنین مجاور شد
 مرزبول خداوند مرافقی و جعفر طیار را پس بعضی از آن رخ دور اجوا
 باین سخن گفتند اِذْ هَبْ فَلَا ذَالَ قَبْرًا اَنْتَ سَالِكُنَا الْحَقِيقَةِ
بِقِي الْغَيْثِ مَطْوَرًا و قَدْ سَلَكْتَ سَبِيلًا كُنْتَ سَالِكًا
قَدْ شَرَّهَتْ بِكَاسٍ كَانَ مَغْرُورًا بر دوشاخ و مجاور و زجر غلظت
 تا اوست که با بران رحمت الهی بر آن میارود و در قیامت بر تحقیق که
 پیش گرفته بودی راه سر بازی را دهنده نوشیدنی شربت شهادت
 دینی و فیئتمن فرفعو الله انفسهم و فارغ المال والاحباب
 والادوات حوش سعادت اینجا نیکو بخت های حوز را بر صله میدان
 شهادت در آورند و در مال دیرانی دهانها و او در آن دل بریند
 و از مجلس غیبه مردیت که محفوظ بنی المنه رکعت که مرد میری از
 نجایم که ما کن را چه بود گفت که مرا خبری داده که بلا در شهادت
 انحضرت اطلاق شدیم تا اینکه عصر شب عاثر شد و من در رانجینه
 بودم و مردی از حقی در نزد من بود که ناگاه از برای من رسیدم که
 این اشعار متقدمه را اینجا انداخته ام که گیتی تو خدا از رحمت کند و گفت

من مردی از جن بچین سپاسم و در آورده حضرت اما چنین دهم با تو خود
 بکجه رشیم و بفرم جابفتی در کتاب انحضرت بعد از زانی از صبح هم
 محبت و با دو کجاستیم انحضرت رسید و بریم نظم بفرم باری کلکون کوار
 دشت بلا شدیم غارم محبتی سرای کرب جان بخوان طبعه من نشانه
 و بریم از آن کجاست و اندوه باز کردیم نظم در زنده عاشره در جان
 زب و در آن رسول الله بستم مانع شدن است که اما حقی را از سفر کربلا
 و خبر دادن است که شهادت انحضرت یعنی در روزی است یعنی دیگر
 از است که مردیت که گفت شبی رسول خدا از زده مهر دشت غنیمت او
 طوک شبیه پس شریف آورند و ولید و حال کرد و غبار آلوده در دست مبارک
 را بر هم گرفته عرض کردم با رسول الله سبب چیست که شمار از ولیده و غبار
 آلودگی بستم فرمود ای است که در انبوش برابر دند سبب منی از عراق که از را
 کربلا میگویند و من خودم محل گشته شده جن و طاعت و بکر از اهل بنی
 و این است خاک که در آن گشته خواهند شد درست خود را شود و گفت بکر این
 تربت را و خبر و خود کاظت کن است که گوید که آن تربت را که تم دیدم
 تربت سرفی بود از او شیشه کردم و حکم در دایت و بکر چون انحضرت

ضد خراج بسوی عراق فرمود که عرض کرد که حاجت بسوی عراق ببرد
مر آنکه شنبه دهم از رسول خدا ام که بمفرمود که بقتل ابي الحسن با عیال
العراق فرزند من حسین در زمین عراق کشته میگرد و در جایی بن داده است
که از او شنبه نهمه ام حضرت امام حسین فرمود که إني والله مقتول
كذلك من قسم بخدا که چنین کشته خواهم شد و اگر بمراق نیز روم مرا بکشند
اگر بخوابی که محل کشته شدن و مکان دفن شدن من در حجاب برابستی بود
نخایم من حضرت دست مبارک بر روی آنکه کشته شد حق تعالی بصیر در این
کردند تا آنکه گرد و قشکاه را در محل دفن شهید را را خطه نمود حضرت امام
کفی از آن ترس گرفت و با هم شلم داد و فرمود که این ترس را بفرود
شبه دیگر نگاه کرد چون بر پی که خون شده است بدان که من کشته شده ام
آنکه گوید چون بعد از ظهر روزه نشوید نظر کردم بسوی آن دو شبه دیدم
که خون از آن دو شبه جاری در از زنده سنگ و کوفی را از زمین حرکت میدهد
که آنکه خون تازه از آن دو شبه بر پی گوید که چون روزه نشوید
دیدم که از خانه دو تنه صدای گریه و زاری و دفغان و گویاری غمناک شد
عظیم از آنجا برخواست بر تپیل روانه خانه او شدم دیدم که آنکه نوحه در می کنند

فرمود

در روز از یکدیگر بگویم که أثم المؤمنین ما لك تصحيتهم وتويعهم جوار
بن تحت دردی بر زمان بنی ماسم فرمود که يا بنيات عبد المطلب
استعدنني قاتلین صبي هذا قتل قاتل الله سيدکم سبید می شتاب
أهل الجنة این خیران عبد المطلب مرا یاری کنید در گریه زاری بخدا قسم
که انانی شما چنین آورده باشد بید شد بخدا قسم که فرزند آن رسول افتد
کل کشتن رسالت در میان بوستان ولایت از شد با دوا شده دور آن پاره
در آمد من عرض کردم که یا اثم المؤمنین تو اینرا از کجا میگوئی گفت که بنی
عجیب بنهر را بخواب دیدم در این سخت از دوشه و زو لیده و گویانی زمانی
در مضطرب و هر آنکه بال و مشک بال و مشقیر الحال و خبار او و باغ خانه روید
در میان بزرگانی حال میگفت **نظم** دیدم دم نهر را در عالم خواب سینه چاک
عابد چاک دو کباب **د** کستم ای در خبر دنیا **د** چیت زین حال پشیمان **د**
گفت یاسین با بغان و زینین **د** کشته شد و در خوشبختی **د** با جبار
یا بران با هر دو **د** در دیار خاک کربلا **د** این زمان از دهن آن کاب **د**
بر رسم با کشت دانه از زار **د** نامه ام زان ره بگردن برود **د** از بصر
بگردن برود **د** عرض کردم که یا بنی الله ما لك اولك الجنة الحال فرمود

که ای ام شمه در بوقت حسین را با جمعی از فرزندان در آوران و بگویند
و باوران او شبیه کردند و من با در حاج او چنان داد و بیداد و در بخت و
علاکه سموات و از زمین بزیارت او رفته بودیم در آنوقت از زمین
او خارج شدیم پس من بر ششم و هفتم اندویش که دیدم که خاک کرد
در آنجا بود چون بر ششم دیدم که خون تازه از آن بجوشید پس گفتم
از آن خون روی خود را رنگین نمود و آفامه مانم نمود که با نر باقی حال بخیزد
نهم زمان داشتی که بگویند **نهم** درین مانم بر آری نماند **سراست**
ز بار ناله بگفت **عصای پریم افشاد و زردست** **چهارم** شش سال **چهارم**
چهارم از دعال که بانی **چهارم** ماه و یکا و پنج عرقان **حین** آن منظره از
رحمن **چهارم** شبیه به صحنه که **خود** شافع روز خرا که **کجا** عیسی آن بر علقه
چهارم شبیه بر کرار **ز خون** و **انهم** از مهر بانی **کجا** جویم در کرار بانی
شانی **سید** شبیه ای با بر آن بافتان **ز غم** سزید و این را کرار
شبیه بخ کن شد رهبر **شده** خاک و دعالم بر سر **شده** زرد شوم
ان لیل کرب **مدینه** چون صف روز قیامت **نهم** از دونه **چهارم**
در بانی حال شجر در بخت **دعال** آن چهار نفر که مبعه از ستم داشت

الطاهره

حضرت در کوی دغانی او شربت شهادت نوشیدند اما حال شجره
نه بش چون در بخت که چون حضرت رسالت از که بدنه بخت نموده
با اصحاب خود به جنبه ام مقید خالکین فرود آمد و آن روز بسیار گرم بود
حضرت از آن تعبید شبیه طلبه ام تعبید گفت که کوسفه مار البصر ابرده اند
و کوسفه لا غیر از نا توانی در جنبه که آشفته اند و نیز در آنحضرت فرمود که
رحمت برده که من او را به ششم چون رحمت داد حضرت دست مبارک
خود را بر پستان کوسفه که آشفته است با مجاز آن حضرت شبیه زرد پستان
کوسفه فرورد رخت حضرت در شبیه ناظرهای ام تعبید بکار ابر که در خود
با تعبید اصحاب از آن شبیه خورده تا زرد شبیه سیر شده چون روز بسیار گرم بود
حضرت در جنبه او قبول فرمود چون به آرد شد که طلبه روز در رخت
خواری که نزدیک جنبه او بود دست شست و بخت کرد و در آن میان
خود را در زردی در رخت رخت چون زرد و ضو مانع شده فرمود که از بانی در رخت
امر چند خوب ظاهر خواهد شد پس برخواست و در رخت نماز ادا کرد و ام تعبید
گفت که من از آن اعمال نعت کردم و اهل قسبه من نیز تعجب کردند و نیز از آنکه
انوقت وضو نماز نه برده بودیم چون روز دیگر شد دیدیم که آنحضرت حاضر شد

شده بود در حش غلجی گردیده بود و دغا را می از خود رفته بود و شایع می گفتم
رسانیده بود و بعد از آن میوه بسیار بزرگ از آن میوه رسید و مانند میوه ای بود
پا بر بزرگ و آن میوه در رنگش مثل درخت بود و در بوی چون غیر درختی
چون عسل و دیگر گرسنه که از آن میخورد بسیار میشد و هر نشانه که میخورد بسیار
میگردید و هر چایی که میخورد عاقبت مباحث و هر چه در هر پختنی و دغا می
که میخورد بی نیاز گردید و هر صبح صبحی که میخورد به صاحب خود میرسید و از
برکت اندر حش هر شتری و گوسفندی که میخورد قرب میشد و شیرش در آن
میشد **نهم** شد از حق رسول پاک آمان **د** در حش خا چون طوبای مصوف
کشیدش فانی برست و طاعت **ا** ز بر آنکه شک و دغا در حش است
نمشته زان در حش نمک اوصاف **د** طبعش چون سل شبنم و هم
چه آب است صاف و روشن **ا** بز چانی چه سر رابع کلشن **ا** اگر گرسنه خورد
سلامت **ا** نمیدی لشکر را تا قیامت **ا** اگر خوردی زان چای میخورد **ا** کلا
نمیدی ناخوشی را تا بک **ا** اگر محتاج زان خوردی با غزال **ا** شدی باغبان
و از آن **ا** اگر حش خا خوردی ندی **ا** بعضی و ش رسیدی بهکم دگ **ا** اگر ز
برکت آن میخورد حیوان **ا** شدی ز به دی شیر خردانی **ا** و از زدی که میخورد

در این قسم

در حش غلجی گردیده بود و دغا را می از خود رفته بود و شایع می گفتم
رسانیده بود و بعد از آن میوه بسیار بزرگ از آن میوه رسید و مانند میوه ای بود
پا بر بزرگ و آن میوه در رنگش مثل درخت بود و در بوی چون غیر درختی
چون عسل و دیگر گرسنه که از آن میخورد بسیار میشد و هر نشانه که میخورد بسیار
میگردید و هر چایی که میخورد عاقبت مباحث و هر چه در هر پختنی و دغا می
که میخورد بی نیاز گردید و هر صبح صبحی که میخورد به صاحب خود میرسید و از
برکت اندر حش هر شتری و گوسفندی که میخورد قرب میشد و شیرش در آن
میشد **نهم** شد از حق رسول پاک آمان **د** در حش خا چون طوبای مصوف
کشیدش فانی برست و طاعت **ا** ز بر آنکه شک و دغا در حش است
نمشته زان در حش نمک اوصاف **د** طبعش چون سل شبنم و هم
چه آب است صاف و روشن **ا** بز چانی چه سر رابع کلشن **ا** اگر گرسنه خورد
سلامت **ا** نمیدی لشکر را تا قیامت **ا** اگر خوردی زان چای میخورد **ا** کلا
نمیدی ناخوشی را تا بک **ا** اگر محتاج زان خوردی با غزال **ا** شدی باغبان
و از آن **ا** اگر حش خا خوردی ندی **ا** بعضی و ش رسیدی بهکم دگ **ا** اگر ز
برکت آن میخورد حیوان **ا** شدی ز به دی شیر خردانی **ا** و از زدی که میخورد

در این قسم

آن چهار نفر که جان نثار آنحضرت بودند بعد از شهادت آنحضرت
 در حال آنکه نزد کفار بودند **اول** نصرانی بود که رفیق سید علی بود **دوم**
 از سید علی در حدیث طویل که در حقیقت در ادب است در
 دین مردیست که سید میگوید که چون استقبال اهل بیت نمودم
 ما بمن رفیق بود که بیت المقدس نموده و شمشیر خود را نیز در زیر جامه خود
 صایل کرده بود پس حق نکا سر نه بدایت برود بای بصیرت آن
 نگاه کردید دید که سر بر این نیزه کرده اند و سر آفات قرآن را گزاف
 میکنند و این نیزه را میخوانند **وَلَا تَحْجُبُوا اللَّهَ عَمَّا يُفْعَلُ الظَّالِمُونَ**
 یعنی آنچه بپوشان که خدا را مخفی است از اعمال ظالمین بخود انداخته گردان
 عیسوی دین **۱** که یارب این چه رباست **دوین** که دیده و دلی میباش
 و این **۱** که باشد غیر از نیزه کین **۱** نصاری چون بدیش را بشیران **۱** و گزاف
 سران بر نیزه داران **۱** چه نفس از دانی پیران و سران کرد و مشخص شد
 بر همان کرد **۱** که یارب اهل بیت را **۱** حرم حضرت خیرالت را **۱** چه
 دین ایمان بنی قوم کافر **۱** چه رحم است این برادر لادیمبر **۱** پس سعادت
 ما و دنیا و دین که نصرا که دیده و گفت **سَمِعْتُ لَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

لا اله الا الله

لا اله الا الله و ان محمد عبده و رسول الله پس شمشیر خود را کشید و علیه السلام
 پدید نیان نمود و دیگر سید و جماعت کثیر از ایشان را بقتل آورد پس آن
 اشعیا اجتماع نموده از مسلمان را شرب شهادت نوش نمیداد و خودش
 و عوفای غنیم از حلقی برخواست ام کلثوم مرا از سیدان خودش سوال نمود
 و نصیران را بر نفس آن خنجره رسانید آن مضموم مظهره گفت **وَالْحَبَّاهُ**
الْقَالِيَةَ بِحَيِّتُ مَوْتٍ لِلدِّينِ لَا إِسْلَامَ وَأَمَّةٌ عَلَى الدِّينِ بَرَكَاتُ
الْقَتْمِ عَلَى دِينِ عَمَلٍ يَفْتُلُونَ أَوْلَادَهُ وَيَبْغُونَ حَرْمَهُ وَ
لَكِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ عجب ای بهرمان همدست **۱** نصاری کینه
 از ما چیست **۱** نصاری دین سنی نمی دانند **۱** ره رسم مسلمانان ندانند
 ای است حتم رسولان **۱** که بر خود بسته ایم اسم مسلمان **۱** چه کنید لاد
 چمبر **۱** چرا صد سران بر نیزه با سر **۱** چرا اهل حشرش را از طغیان **۱** استیم
 که کای کوبان **۱** و همد از غنیمت نفوس کمر **۱** نصاری کشته بر ما بر روی **۱**
 عجب دین را دور نموده **۱** شما را غیرتی دین نبوده **۱** **سَمِعْتُ لَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
مُفْلِقٌ عَلَى كَيْفٍ **دویم** شیخ شای بود مردیست که چون اهل بیت را
 در شام غم انعام و خیر بجهت خرابه داشتند مرد دیگری از اهل شام تبرکات

صالح بن زکریا

ایران ال محمد آمد گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَمَلَكُمْ وَتَكَلَّمُوا
وَأَخَالَ بِلَادِ دِينِ رِجَالِكُمْ وَأَمَلَكُمْ أَمِيرًا لِّمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ محمد بن
خدا را که شما را گشت و هلاکت نمود و بلاد را از امتی حاصل آمد از خانه
مردان شما و بزرید امیر المؤمنین است ممکن در گفت خود کرد و آمدی این چنین
فرمود که پیش از این خوانده عرض کرد با حضرت فرمود که این را
خوانده که قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ أَجْرًا إِلَّا الْوُفَى فِي الْقُرْبَى یعنی نزدیکی
از شما می خواهم بخوانند اینست مراد است در بر عرض کرد با حضرت فرمود
فَقَعْنُ ذِي الْقُرْبَى با شیخ را در سوره نبی اسرئیل آیه و آت ذی
الْقُرْبَى حَقَّقْ را عرض کرد با حضرت فرمود فَقَعْنُ الْقُرْبَى با شیخ آیه
وَأَعْلُوا أَيْمَانَكُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خَسْرًا وَلِلرَّسُولِ
وَلِذِي الْقُرْبَى را خوانده عرض کرد با حضرت فرمود فَقَعْنُ الْقُرْبَى آیه
أَيُّهَا بَنِي آدَمَ لِيَذِبْ عَنْكُمْ اللَّحْمَ لِحَبْلِ الْبَيْتِ وَطَهِّرْ
تَلْهِيًا را خوانده عرض کرد با حضرت فرمود که با شیخ ما هم که حق
ما را از حرامی و از بدعت است از جمع از جایی و از رنگ پس شیخ را که در آن
و نام در گفته خود گشت پس باز عرض کرد که قسم که مرا از زبان شما به حد

فرمود

فرمود که قسم که مرا از زبان شما به حد
کردید عنه و بزرید امیر المؤمنین در بار زار گشت عنه چنانکه از غش ال شاه عکس گشت
که نه سپهر از غش او را زید عنه و بر روی آیه که در گفت خداوند اگر او باشد که
از دشمنان ال محمد پیروان چه از این باشند چه از حق و عرض نمود که ای سید من
ایا تو را از برای من است حضرت فرمود بلی شیخ اگر تو به ناله حق تو را
قبول فرماید و با ما خواهی بود پس شیخ تو را فرمود و حکایت او را بزرید رسانید
امر قتل او نمود و آن پسر سید راه ال بیت کردید عنه و بر روی بود مرگست
که در آن روز بزرید لعین علی ابن الحنفی را بمسجد برد و بعد از خطب ال اربعین گفت
بزرید آمد و مناف و حب و نسب خود را بیان فرمود و چون که نزد
ش میانی بر آمد و یک از اخبار بود در آن مجلس حضور بود از بزرید پرسید که
ایمیر المؤمنین از آن کسبت از لعین گفت که این پسر است این چنین است
دیو دی گفت که چنین از کی گشت بزرید گفت فرزند من این است
دیو دی گفت مادرش کسبت بزرید گفت مادر آن فاطمه و مادر محمد بودی
سجده ای پس این پسر پیغمبر شماست که باین روزی از کشته اید چه خبر
کردید با بزرید رسول و پیغمبر خود عنه و گوئی بآب او شیر خورده است و گوئی

خبر الت هست ^۱ نوکونی زاده پنجه راست ^۲ محمد کان شجاع محسن
بابین زودی چو این شاه دین را ^۳ جد اگر دید سر این پاکدین را ^۴
چه اگر دیکر اسیر دغا و دغا کن ^۵ همه اهل جرم شاد و لاک ^۶ خورای شکر
پنجه است این ^۷ سرای آستان ساره بر است این ^۸ قسم کج که اگر ^۹
سوی خرتدی بانه بماند کمان من دین است که یور دایان ادبی دست
میگرداند و استیکر پنجه شاد و بر زور زریان شاد رفته و شاد به تخیل فرزند کز است
چه بد استیج بوده ابد شاد بزرگواران در کلام آن یهودی بر پشت دامن قتل
اد نمودن یهودی کشت خواهد مرا کشت و خواهد مرا بزند آنچه خواهد
که من در زاده خوانده ام که هر که در پیش پنجه خود را شنید سازد لایزال ماند
ما قیبت معول است و چون حق نکا دور اداصل آن چشم کرد آن ^{۱۰} ^{۱۱}
در مجلس بزرگ و در دست که چون سر مبارک آن حضرت را داخل مجلس بزد
لعین نمودند نصرانی از اشراف و خطای اهل روم در آن مجلس حاضر بودند
که با کشت العرب این سر ز کشت بزرگ کشت و زابا این سر چه کار است
کشت حاتم که چون رجوع ملک خود تمام در آنچه دیده ام ازین سئوال
فانید از قصه این سر و حجاب آن ^{۱۲} ^{۱۳} و خبر دهم و در آنکه فرزند تو
ایکین

شریک شد بزرگ کشت این سر چه است این عا اطلب روی کشت بدش
کشت کشت فاطمه و خرم محمد رسول الله نصرانی کشت کشت و کشت و کشت
من از دین تو بر است ابراهیم پسرین از خواهر داد و است و بانه من داد
پدر ای بسا رفاصل است و فاضل ری مرا عظیم می کنند و بزرگت می بیند کشت
قدم من بجهت آنکه بیا در ابا من از خواهر داد و است و بانه یکشنبه فرزند خرم
بخیر خود را دعالی آنکه بیا در ابا من شاد است کشت و در پس این چه دین است
^{۱۴} ^{۱۵} بن بزرگ بزرگ آخر چه دین است ^{۱۶} کجا بر دین اسلام این خرم است ^{۱۷}
کشی دغوی دین در دین اسلام ^{۱۸} بری سر سبط پنجه با کام ^{۱۹} حرمش را بوزاری و کشتی
شام داری بانه اسیری ^{۲۰} عطشت از سر پاکت جینی را ^{۲۱} کذاری ای لایق
ان نوز جین را ^{۲۲} بچو کینه نیانی از ره ^{۲۳} چه ختم است این چو بزم من چه ^{۲۴}
مردت کو حقیقت کو حیا کو ^{۲۵} به شمع افشا باران دنا کو ^{۲۶} ای بزرگ ایا ^{۲۷}
کینه کافر است بنده بزرگ کشت ^{۲۸} کجا بستم کشت ^{۲۹} بانه دین ^{۳۰}
که مسافت یکبار را است و در آن ابا دانی غیبت کمر کشته که در وسط
اسب واقع است ^{۳۱} و طول شاد و سرخ ^{۳۲} شاد و سرخ است ^{۳۳} و در روی
زبان شادی زدن بزرگ است ^{۳۴} و کافر و باقت ^{۳۵} و از آن شادی ^{۳۶}

الْثَامِيَةِ الْمُسْتَعَامُ الْمُسْتَبَاحُ وَالْمُسْتَبَدُّ الْمُسْتَبَدُّ الْمُسْتَبَدُّ الْمُسْتَبَدُّ
الْمُسْتَبَاحُ الْمُسْتَبَدُّ الْمُسْتَبَدُّ الْمُسْتَبَدُّ الْمُسْتَبَدُّ الْمُسْتَبَدُّ
يَا مَنْ أَقْبَلَ بَيْنَنَا عَلَى أَوْفَى الشَّيْبِ الْخَضْبِ وَالْخَيْدِ الْخَيْبِ وَالْخَيْبِ
لِحَبْدِ الشَّيْبِ صَاحِبِ الْوَجْهِ الْقَطُوعِ وَالْمَرَامِ الْمُرْفُوعِ
وَالْأَلْوِي الْمَوْضِعِ الَّذِي تَلَسَّتْ ذَيْعِهِ وَذِمَّةُ حَرَمِهِ وَأَنْفَكَتْ
حَرَمَةُ الْأَسْلَامِ فِي إِدَاقَةِ دَمِهِ الْمَهْلِكِ وَالْمَهْزُوكِ الْغَنَاءِ غَرِيبِ
الْقَرَابَةِ وَسَيِّدِ الشُّهَدَاءِ وَقَبِيلِ الْأَعْدَاءِ وَسَاكِنِ الْأَرْضِ
كَرِيمِ وَمَنْ بَلَّغَتْهُ طَائِفَةُ السَّمَاءِ الْحَبِيبِ الظُّلُومِ الْوَعِيدِ
وَنَفَلِ عَلَى نَبِيٍّ الْمُصْطَفَى وَأَوْلَادِهِ وَأَحِبَّائِهِ الَّذِينَ مَكَتَهُمُ اللَّهُ
عَلَى مَنَابِرِ التَّوْحِيدِ وَأَسْكَتَهُمْ فِي دَادِ السُّرُورِ خُصُوصًا عَلَى سَبِيلِ
الْمُظْلُومِ وَوَلَّى الْقَبِيلَ الْحَرُومِ الْمَجَاهِدِ الْحَرُومِ الْمَجَاهِدِ
سَبِيلِ اللَّهِ سَيِّدِنَا أَلِجَعْدِ اللَّهِ آه آه ثُمَّ آه مِنْ مُصِيبَتِهِ
مَا أَظْهَمَهَا عِنْدَ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَمَا أَجْلَاهَا عِنْدَ مَا
يَكْلِيهِ اللَّهُ وَأَيْنِيَاءِهِ آه آه ثُمَّ آه وَأَوْلِيَاءِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ مَا أَصْبَحُوا
عِنْدَ الْمُصْطَفَى وَأَصْبَحَتْ أَقْلَاهُمْ عِنْدَ الْمَرْفَعِ وَشَبَعَتِ وَحَبَّتِ

آه آه ثُمَّ آه مِنْ الْأَجَامِ الْبَالِيَاتِ الْعَارِيَاتِ آه آه ثُمَّ آه
مِنْ الْأَجَادِ الْمُجَلَّةِ فِي الْفُلُوكِ آه آه ثُمَّ آه مِنْ الْمُرُوسِ
لِتَغْرِيقِهِ عَنِ الْأَبْدَانِ آه آه ثُمَّ آه مِنْ السَّادَاتِ الْمَدْفُونِي
بِالْكَفَانِ وَالْكَوَالِي النَّائِبِينَ عَنِ الْأَقَامِيَّةِ وَالْأَوْطَانِ آه آه
سَيِّدِ الْبَلَدِ الْخَضِرِ مَنْظَرِ بَيْتِ الْعِلْمِ الْمَكَانِ الْبُورِ وَهُوَ الْخَضِرُ الْمُرُوسِ
وَرِثَاسِ الْعَالَمِ وَزَيْرِ شَيْخِ شَرِّ الْعَالَمِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ وَرِثَاسِ شَيْخِ
بَيْتِ الرَّسُولِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ
حَاقَتْ بِكُلِّ مَنَابِرٍ نَبِيٍّ الْخَضِرِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ
خَضِرِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ
وَكَا هِيَ بِرَقَبَتِ كَرِيمِ الْحَبِيبِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ
بَرِّكَانِ مَسَدِ دُرِّ كَرِيمِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ
لِخَيْبَةِ بَيْتِ الْعَالَمِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ
لِيَصِفِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ وَرِثَاسِ الْعَالَمِ
شَبَعَتْ لَخَضِرِ رَادِ رُفُوفِ بَوْصَفِي شَلِ الْبَيْتِ الْبَيْتِ الْبَيْتِ
حَبَّتْ غُرُوبُ مَحْزُونِ دِيَارِ الْبَيْتِ الْبَيْتِ الْبَيْتِ

بدان مبارک او را از ضرب بنجر و نیزه شمشیر پاره پاره کردند و ضعف
بر آنجا بستند که گوید نه شاه نشسته و در بر جدال طوفان زلزله
و کتاب استغاثت است پس در آنجا فَخَرَّ سَاجِدًا لِلَّهِ يُخِيبُهُ بِهِمْ
لَعْنِي فِي الْخَاشِعَةِ خَارِي ملعونی نیزه را گودی گویا کشنده بر آنجا
انداخته او را که بگوید که آن را نام ظلم زردشت و در آنجا بر روی خاک
افتاد يَخِرُّ خَائِبًا خَضُّوعًا لِلْبَيْتِ وَشَكْمًا وَصَبْرًا لِي عَظِيمِ الْقَوَائِي
و در آنجا شکر که از سجده بر درگاه رسد و دردی خود را از روی مظلوم برکت
نامه دگر کردن بگفته و نامزدان بود که در دراز است با فدا که در راه
او گشته شود و بخون خود گمان شبان خود را بگذرد و این روزگار
کنه بگفته بر کردن و بر زمین بماند و صاحب فَأَقْرَبَ مَلَكًا بَلَدًا
صَاحِبًا بِالْجَمِّ وَغَطَّافًا مَاسِقًا پس در آنجا بی نصیر کنی و در آنجا
پسندت سجده بر روی کنی افتاد همه بسیار که از یک شد هر که اوست در آنجا
بگفته در همه احوال نزدیک رست إِذَا مَا أَرَقَّ السَّبَاقُ أَعْلَى مَا
قَصَّرَهُ عَلَى الْغَايَةِ مَا دَفَعِي در نظر مردم زردشت شدن بنی میوه بدید
ایست شدن آن حضرت را جان مبدی صل که هر چه رها از دنیا و مردن و علما

و شهادت

و شهادت آن دینی و شهادت آن برادر کشنده زوایا که خود را بر تپه زردشت
و در پیش کشنده نمیتواند در شهادت و جان افغان حضرت از مرکب زنده مبدی
و در میان مظلومی زردشت که آنجا گشتن و زردشت زردشت زردشت زردشت
فَأَقْبَلَ أَشَقَى الْفَلَقِ ثُمَّ الْكَبَرِ وَفَتْرُ مَنَةِ النَّاسِ يَا سَوْءَ مَا أَشَقَى
پس شقای حق شمران فی الجوشن آن آمد و مظلوم را بهان صفت سجده
سر مبارک او را از خاک و زرد و ضرب جد کرده او و او را نام او و او را
وَرَكِبَهُ فَوْقَ الْوَشَّاحِ فَلَكَ بَرَكَاتٌ حُبُّهُمْ مِمَّنْ كُلِّ نَقْلٍ وَدَاغِي
چون شمر حاضر آمده سر آن بزرگوار را زردشت کرد و او را بگفت پس آن آمد
کافران بگیا بر کشته فَضَجَّتْ كَمَا لَأَمْلَاكَ حَقِيرَةً وَصَتَّ
دَمًا بِكَلِمَةٍ سَبْعَ الطَّرَافِي پس همه ملکه چنان علامه بر باد و
او را دهشت بر سر آن گریست و زردشت خون بارید وَأَخْلَتِ الْأَفَاقُ وَ
أَسْوَدَتِ الْأَيَّامُ وَتَأَنَّتِ أَعْلَامُهَا و زردشت و زردشت و زردشت و زردشت
و زردشت و زردشت و زردشت و زردشت و زردشت و زردشت و زردشت و زردشت
در همه کانیات و زردشت در صبح موجود است و او وَمَقَامُ هَيْمَانَ زَوْجُهُ زَوْجُهُ
و در آن کنه شهادت آن حضرت غنم شهادت کرد و زردشت زردشت زردشت

استاد است باینکه با دو پست بانه در خیمه گاه هر دو آمد و از صف
فرزت داشت که شمشیر خود را بر کمر نمیدادم مگر چون آن چهار مظلوم را
عازم حجاب و دود عرق کرد که ای نوز دیده بر کرد حضرت در خود که با شما
فرستی افاضل علی بدی بن رسول الله امیر جان مرا گذار که پیش روی فرزند
رسول خدا حجاب تمام و کویا زبانی حال می گفت **نظم** مرا امیر زار و دلکار
موانع ز حجاب قوم کفار حسین شهادت بخواری اندازد دینی صحرا بود
نه آورد بجز شمع و شمع و شمع غاف زان و دل در شکری جانی بر دقت
پیش گیرم مرا گذار پیش از دی بزم بین چون نامه اش دل بخرید
پیش بزم بزم سواد آیت الله جوان بکر جانش بین با نای دانه و فغان
پس حضرت را حجتی فرمود که یا ادم کلایم **خدیجه لیلا یقی الاذین خلیفه**
عین نسیل النحل انجوهر کبریا بن علی عا برادر خیمه بر کرد آن باینکه بنی لاد
نسل آن خدیجه باشد و زبانی حال کویا حضرت بدین حال ترنم بود **نظم**
ابا شمر دهم میش چون تو را که فرست آن محمد کن زین کج به خیمه باز رود
فرز این بخواهران غریب خرمی و بی سکین و آفتاب جانی ابا شمر غیب
ز غریب خویش چنان کن و بیکد شب بنه سپهر پس زین تو فرستنی

کن زبانی

کمن زبانی خد اعوش فرست علی کویا زبانی حال با هم مکتوم بغیر **نظم**
ابا شمر دهم میش چون تو را که فرست آن محمد کن زین کج به خیمه باز رود
فرز این بخواهران غریب خرمی و بی سکین و آفتاب جانی ابا شمر غیب
ز غریب خویش چنان کن و بیکد شب بنه سپهر پس زین تو فرستنی

ابا شمر دهم

ابا شمر دهم

کن زبانی

پناه چاره جویم زیر باش **در** گریه که چون گردیده باش **در** این حال بودم که گاه
بجایان نشسته مرصعه قصص نمودن بجای پادشاهان **در** روز دوم **در** پای کوهر آباد
نهاد **بر** دوری که غوغای نایب **در** گنجی گزافه سرش نایب **در** کس فریاد رس نهاد
خواهی **در** از آن سوز خائف بودم که ناکاه کعبه نیر و لعین بپای کعبه
من آمد پس بر دور افتادم و لعین که دگوش بر پا نهاده نمود و کوزه مراد کرد
و خون ز دگوش من جاری کرد و دهنش ز سر من کشید که من سر بر نه در میان افتادم
ماندم و لعین بجنبه برکت من ز زشت در در حشت انکس بهوش شدم
چون بهوش کردم دیدم که غمدم در کنار من گریان نشسته و بگوید که ای زوریده
بر خیز برویم دیدم چه بر سر بار و خزان در آرد عمارت آمد پس من بر خیزم
و غمدم که با غمگاه که بل تن خرقه **در** سرهای من لعین از نظر را با گفته ملا
که من سر خود را زوریده نامحویان پوشم غمدم فرود که با غمگاه غمگین و غمگین
پس نظر کردم دیدم که غمدم غمدم سر بر ایستاد و خفاش ز ضرب ناربان
سیاه است چون بجنبه بر کشتم دیدم که آنکه در خیمه باور داشت کرده بود در آید
بنی الحین بر آشفاده بود و قدرت بر نشستن نداشت از کثرت جوع و عطش
و انواع آزار **در** بر آشفاده بود و از آن زرد عمارت **در** جوع و تشنگی و مرگ از آید

نکته

نوش و دست و تاب توانی که نشیند باه و غم زمانی **در** برین حال
چه دیدم غم چنان **در** باه و ناله که در دگر بای **در** که ناکه شسته معون کجاش
نقصه قتل آن بخوان در لیش **در** بخت ز در راه اهل کومان **در** سری خیمه در کشند
شتابان **در** و بیکه **در** اقلود **در** او ششم **در** حیدر بگوید که من کفتم سبحان الله ای
افشار ازین می کشید است و بطل عمارت این نا خوشی و از در کفایت پس
دفع از بیت لعین را از آن مظلوم نمودم پس این همه لعین رو بجنبه انداخت
چون حرم آل محمد را نظر بر آشفاده و بیکه غمگاه و ناله زور آوری بر آید
چون لعین از حالت را از آن غمگان و آوری حرمان مشا به نهاده نمود
اغشای بزرده در آمد و سر خود که ز قتل بنی الحین بگذرید و دگوش منی ز
لعینان را مکتل است که متوجه اهل بیت شد و گفت که این جوان عمار را
دستار اطفال را می افستد مانند دگوش که یک از ایشان بیرون رود پس
زمان را از خیمه بیرون نمودند و خیمه را **در** شبه این جهان را ز خیمه **در**
آن خیمه که کسی حورش طلب بود **در** شد سر کون را با و خفاش **در**
در و غمگین **در** در مجلس این **در** با و لعین **در** معون باز من **در**
که کوه میگرد و در آشفاده و غمگین است که این لعین را بر جبهه آن لعین **در**

این زمان که کشتن است و کتب حضرت فرمود که زمان بن طهین این را بدو
 کشت که ابا کعبه بنید و این طهین را انداخت حضرت فرمود که مرا بر این
 نام که کوفان یا ابان را بر این کمر باند اگر بشنید این زمان که کشت
 خدا و اگر کشت حضرت فرمود الله یؤتک الله صبی یزید حق تعالی بکشد
 نیکوکان خود را در جنت مکن و کشت آیه و جرات بخواب کشتن من در روزی عقبه
 هست که درین غانی رود بعضی نزدش بکران نمود که میر به این جوان چهار
 دور در گردن بزاید زمین خواتون چون حرف کشته شد آن بن طهین را
 شنید منظره بانه از جای برخواست و این طهین پیسید و فرمود که ای پسر زاده
 آیه از خون ریزی الی محمد سیر نشدی و گریان روی خود را بر روی من
 الحین که کرد و باین زمان در بان حال میفرمود فهم باستم در مکان و بار خور
 غم میسست حور و جفا و میسست در دالم ایا لعین ستم همه است
 خور با هیت رسول این قدر مکن زگر درین دبا زغوی با پرتی
 جز این عیلم ستم گشت ناکند باری ایا لعین ز کین محمد می میز ز کین
 خوان این ما نظر به یکس ما نه پیر آن کن ز قلمی پیر آن و بدو گریان
 اگر و کندی ز قلمش ایمگر در زود و او گتم سید بنده و تار ز سیکل

این زمان که کشتن است و کتب حضرت فرمود که زمان بن طهین این را بدو

ز سیکل بفرمان سینه بران کشم خراب نه افلاک دعای دبران
 مرا هنوز ز داغ حسین بگر خوش ز داغ اکبرم احوال من دگر کون است
 مرا هنوز بر لبان بود مراج و هو زود و داغ اکبر دگر بگر خوش مرا هنوز
 خطاب عروسی شادی ز خون ستم من ستم بزم دما دی مرا هنوز بگر
 ز غم دور و غریز صباح شام شود سوی چهره ام خوریز مرا هنوز چین ز کین
 گلگون است مرا هنوز دل داغ دگر خوش میان انچه بار الم ایا
 خور مکن تو داغ دگر بگر پسر این بگر فرمود که ای پسر زاده کجا
 که ز این جوان چهار رخا رفت نه نایم دگر اگر سیکشی پس مرا زینه با کوش این
 زبا و لعین چون انصاف درا ز زنب خواتون و بد معنی نظر ز زنب خواتون
انگند و کشت که عجی لایم قسم بگر که کان من ایست که این زلف دوست دارد
 که کشته شود باغ این طهین دگر لوز نه ماند پس حضرت روی مبارک نقشه خود
 فرمود که انچه سکت شوتا اینگه این لعین چون گویم در روی مبارک این زبا نمود
 فرمود که ایا تغیل مرا اند بگر ای پسر زبا ایا نشته که ان تغیل نمود
 دگر است نشته پس فرمود ای پسر زبا اگر زاده قلم من در روی دگر میان
 تو در این زمان رجلی مست کسی ز پشت کوب ز انفیل بر کوبان

لعین جاکرد و عرض کرد که تو خواهی شایسته از انبیا و رسل **عظم** چه گویند غم
اندر روز پسندیده **از آن علم** در آن رکنه از بر چیده **مراد** در این غصه
دام از یاد **کجا است** رفت که مجلس پسند **از این** هم دل احسا
و انقدر از بود **قرار** سینه جگر بر زرد **کفایت** خراب غم کن **و با** حجب
نه اینکه خانه ایمان کنی از ظلم **لیم** **و قلم** **مختر** **و ادخل** **عین** **زید** **عین**
و بعد از مکالمات بر بر لعین گفت **محمد** **بکنم** **خداوند** **بر** **که** **بر** **روز** **گشت** **حضرت**
فرمود که پدر مرا در زمان کشته شد **زیر** **که** **گفت** **محمد** **بکنم** **خداوند** **بر** **که** **بر** **روز** **گشت** **حضرت**
شهر از خط نمود حضرت فرمود که پدر مرا گشت **لعین** **خداوند** **بر** **که** **بر** **روز** **گشت** **حضرت**
لعین غضبناک گردید و امر نمود که حضرت **رسیده** **باز** **چون** **حضرت** **عین**
انجمن اسم شهادت **رسیده** **این** **شمار** **را** **کرد** **انا** **دیک** **یا** **احداه** **یا** **احداه**
مرشد **حبیبک** **مقتول** **و** **تلك** **مناج** **اذا** **ذ** **لبلا** **ده** **شی**
مکبلا **و** **مالی** **من** **بین** **للا** **یق** **مناج** **لقد** **حکوا** **افینا** **عاج** **ا**
قد **ظلموا** **افینا** **عظیم** **البلا** **ایع** **و** **بعض** **مضون** **در** **این** **شمار** **در** **حق** **از** **این**
و **است** **کای** **نویس** **کنسته** **و** **ان** **با** **چند** **ای** **یا** **در** **شمار** **کان** **با** **چند**
بگر **به** **سید** **محنت** **اندر** **روز** **این** **عظمت** **بنا** **ک** **رب** **باز** **از** **این**

کتاب

مگر با به این که سپرد و غاشدیم **در** **ش** **م** **غم** **به** **ام** **علا** **مک** **شدیم**
اندر **نیت** **مراد** **در** **یاد** **بار** **یکس** **شدیم** **ز** **لب** **ک** **شمار** **و** **خو** **ز** **ز** **ر** **ر** **ر**
مار اشجع **عین** **در** **ین** **صواب** **خو** **با** **یا** **محمد** **و** **یا** **مع** **لجباب**
و **بعد از** **آن** **حضرت** **خداوند** **بر** **که** **بر** **روز** **گشت** **حضرت**
نه از او که باز **لقد** **و** **تبت** **الارض** **من** **دیم** **اهل** **اللب** **هم** **رضی** **رضی**
از خون **ال** **محمد** **بر** **که** **کان** **مکنم** **که** **بر** **خو** **س** **از** **راده** **که** **از** **نسل** **ال** **محمد**
احدی را در روی زمین گذاری **بسی** **کنند** **چند** **یا** **و** **گفتند** **ای** **زید** **در** **چون** **این**
چون **چار** **در** **گذر** **که** **ش** **حلال** **ست** **حضرت** **این** **لعین** **فرمود** **که** **یا**
زید **اگر** **بسی** **پس** **که** **در** **ان** **رسول** **خداوند** **را** **خواهد** **بوی** **خداوند** **را** **پس** **را**
بر گردید و حال اینکه **چون** **محر** **ند** **از** **ن** **ای** **زید** **بر** **مر** **اگر** **گشت** **به** **در** **ی** **از** **ر**
گفت که **بیت** **باین** **یک** **پس** **که** **از** **این** **دین** **و** **یا** **در** **محم** **در** **ین** **و** **یا** **در** **پ**
حطب این غم و اندوه **همد** **از** **کسب** **نه** **این** **شمار** **کان** **اهلب** **طهران**
که **از** **جغای** **نوی** **چند** **از** **ر** **ای** **زید** **بر** **مر** **اگر** **گشت** **به** **در** **ی** **از** **ر**
بوی **ساز** **ل** **پس** **در** **دست** **که** **زید** **بر** **لعین** **ز** **بیت** **خو** **اول** **گفت** **که** **سخن** **گو**
حضرت فرمود که **ای** **بن** **لعین** **مکالمه** **نما** **حضرت** **سجده** **این** **پس**

فرمود که لَا تَقْبَعُوا أَنْفُسَكُمْ فِتْنَةً وَأَنْ تَكُونَ لَكُمْ فِتْنَةٌ
وَتَذُنُوا وَآلَهُ تَعْلَمُ أَمَّا لَا تَحْتَبِكُمْ وَلَا تَلُومُوا إِلَّا حُجُونَا یعنی ای عزیز
 طمع نکن که تو ما را خود زمانی ما تو را اگر اعی داریم و در کار ما دینت از شما بر داریم
 شما با دینت خود امید پر چشم خدا آگاه است که ما شما را در میان دینی امتیاز
 دوست نداریم و علامت نبوت میکنیم شما را هر که ما را دوست ندارد بدوست ندارد و بدوست
 کوفت که راست کشتی ای علام و لکن در وقت تو حواسش که در امری باشد میبینم
 خدا را که خون ایشان را در کشت حضرت جان بخین فرمود که ای پسر معاویه
 و همه همیشه بخیر و داماره زبرای آبا و اجداد ما بوده پیش از آنکه تو متولد
 کردی و اینک خبر من تا این خطاب در غزوه بدر و جنگ اعراب است
 رسول الله در دست او بود و پدر و جد و ذات کفار در دست ایشان بود چون
 حضرت کلام را با بنی قریظ و بنی نضیر و بنی سبی و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه
 با را در اصل این سنان نهاد و در بغل سانی و در آن سانی و در آن سانی
 جفا و لعین و مفلک و مراد اصل بت نام خود مشغول میکردن بزرگوار و در حضرت جفا
 مشغول بنماز گردید چون اعیان از کندن بر فارغ نشد **نظم** در آورده که آن
 نوجوان یکسر **شهادت** که آن حال و زسر که آن کمان از هوا و آتش بود

در این کتاب

برای باری آشنایند آگاهی **۱** رسید و خود بر آن بجای پی ایمان **۱** نموده
 برکت برکت بنده اش یکبار **۱** مرد بست که چون جفا و اعیان از راه رفت
 امام بن العابدین نمود که ناکه دوستی از هوا و آتش بود بر اعیان از آن جفا بر دور
 افشا و در فساد از روح جنت خود را با ملک و در غم سپرد چون خالد پس از
 حال آن جفا در ابد آن منوال و بد بسوی بر نماند و قصه را با برکت بر نماند
 فرمود که جفا در او را در آن قبر دفن نمودند و دست از راه رفت از راه رفت
 بر دست **مؤلف** گوید که پس بعد و محب اهل بیت این ظلمها همه کینه دل
 از خود که ما شیعین و محبانی است که در دست که بخاطر ما داریم از زنده و ملوک گردیم
 عجب غمت عزیزان غم میکنی **شهادت** که در غمش گفتگان عرش حیدر بن
 کشند دل و دیر تا که در آن **۱** بر شام که بان صبح مهر آهن **۱** حرام الی
 زرد آید **۱** نشانده و بخوابه نو باز میگردد **۱** انا لله و انا الیه راجعون
 و بحکم الدین ای مغرب یغیثون لعنه الله علی قوم الظالمین **رواه** **۱** عشر
مقام اول از زنده و دوازدهم در بیان حمله **۱** کشته شد **۱** **۱**
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَفْتَدَانَا بِالْحَسَنِ مِنَ الْهَلَكَةِ وَهَذَا أَنَا بِعَيْنِ
الضَّلَالَةِ وَالنُّورَانَا بِمِنْ الظُّلْمَةِ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ سَيِّدُ الْ

وَالْإِلَهَ الْأَمَّةِ مَنْ بَكَى عَلَى الْحَسَنِ أَوْ الْبَكِي أَوْ بَكَى وَحَيْثُ لَمْ يَكُنْ
وَقَالَ فِي حَقِّهِ الْأَمَامِ الْمُعَصَّومِ مُوسَى كَيْنَ حَبِطَ مِنْ زَادِ الْحُسَيْنِ
مَا وَفَّارَ حَقِّهِ عَصَا اللَّهِ لَهُ مَا قَدْ تَمَّ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَخَلَّى خَيْرُهُ أَهْلَهُ
مِنْ أَمَامٍ أَفْضَلَ مَا جَزَا أَمَامًا مِنْ رَغْبَتِهِ وَأَعْطَانَا بِمُصِيبَةٍ
أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ مُصَابًا بِمُصِيبَةٍ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَهْلِ
بَيْتِهِ وَالْأَنْصَارِ وَغَيْرِهِمْ وَعَلَى مَنْ بَكَى الْحُسَيْنَ وَأَغْتَمَ لِأَجْلِهِ وَ
سَلَكَ سَبِيلَ رِيَاءٍ وَفَرَّ اللَّعْنِ الشَّدِيدِ وَالْعَصَبِ الْعَنِيدِ
مِنْ اللَّهِ عَلَى الْعَدُوِّ يَزِيدُ وَعَلَى إِلِهِ النُّجْمِ الْمُعَوِّذِ فِي الْغُرَانِ وَ
عَلَى مَنْ رَفَى بِقَتْلِهِ وَلَمْ يَكُنْ لِأَجْلِهِ مِنْ أَهْلِ الشَّمَاءِ وَالطُّغْيَانِ
مَا دَامَ يَبْكِي سَمَاءَ الشَّيْخَةِ بِمَاءِ الْوَجْهِ عَلَى أَرْضِ الْإِيمَانِ وَمَا
بَقِيَ مِنْ هَذِهِ الْعَصْبَةِ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ بَيْنَ الْأَيْمَنِ وَالْعُشْبَانِ
أَهْ آه ثُمَّ آه مِنْ مُصِيبَةٍ تَكُنْ عَلَيْهَا الشَّمْسُ بِعَاجِلِهَا وَاللَّيْلُ
بِدَوَائِرِهَا وَالشَّجَرُ بِحَفِيفِهِ وَالْعَصَبُ بِسُوقِهِ وَاللَّيْلُ بِطَلْقِهَا وَالنَّهَارُ
بِغَوَائِرِهَا وَالطَّيْرُ بِحَقْفِهَا وَنَرٌّ وَالرَّبُّ بِلُؤَامِهِ وَالشَّمْعُ بِقِيعَانِهِ
وَالرِّيحُ بِرَغَايِهِ وَالْأَفلاكُ بِأَجْمَارِهِمُ وَالْجَوْمُ بِأَنْتِلَدَائِهِمْ وَكُلُّ

مَا فِي الْكَوْنِ

مَا فِي الْكَوْنِ بِأَفْعَالِهِ أَسْبَغَ نَحْوَ أَطْرَافِ أَنْزَامِهِرِ أَنْفَرِ بِبَارِدَاتِ
أَسِيرِ بِمُخَوَّزِ زَرْكَرِ بَرْزَيْنِ أَشْفَا دُكْرِ فَاطِمَةَ زَهْرَةِ أَوْدَانِ أَحْمَالِ مِيدِ بِمُحِيطِ
وَفَاعِلِهِ كَرَامَةِ أَعْمَالِ مُتَوَسِّلَتِ وَبِأَبْلَسِ جَابِدِ وَبِهَيْبَةِ كَفَرِ بِمُتَوَسِّلَتِ
خُزْ وَنَمُودِ وَبِشَفَا نَوْرِ تَبَشُّرِ لَيْسَتْ تَبَشُّرُ جَبَّارِ حَشَّةِ أَنْدُودَانِ خَشَكِ مَسَاكِرِ
أَزْأَبِ مَبْرُورِ بِرَبِّ دَرْزِ الْبُكْرِ الْمَوْجِدِ أَنْدُودِ رَحْمَتِي هُنْدِ أَرْشِ جَبَّارِ كُنُودِ
چُونِ نَمُودِ أَنْ نَمُودِ نَمَالَانِ وَخُفَا بَهْشِ نَمُودِ كَوَا بِنِ مَقَامِ نَمُودِ رَسْمِ نَمُودِ
مَا بُوْدِ كَبُولِ بَرِيانِ وَبِشَفَا سَوْرَانِ مَقْرَابِ فَاطِمَةَ وَخَلِيفَتِهِ حَتَّى هُوَ
فِي السَّحَابِ مَلَكًا عَصَبِ الْغَدِّ نَاشِيفِ الْقَلْبِ تَلَطَّحِي طَمَامِ دَامِيقِ الْأَعْقَابِ
مُكَلِّمِ الْمَلِكِ بِكَ يَا رَبِّ وَطُودِ وَجَعًا فَأَعْلَا يَا ابْنِي يَا حَلِيًّا
أَفْطَحْ أَرْجَاكَتِ بِرَسْمِ أَوْصِيكَ حَبِطِ زَهْرَةِ الْجَنَانِ سَرِ زَهْرَتِ دَرْزِ
أَشْفَا دُكْرِ مَنُورِ وَصُورِ مَسَاكِرِ كَبَاكِ وَخُفَا غَشَّةِ شَدِيدِ بُوْدِ بَادِلِ رُوحِ
وَكَبَرِ زَرْشَكِ بَرِشَّةِ شَدِيدِ وَدَمِ لَمِ كَبُوشَةِ حَتْمِ بِأَبْلَسِ غُوبِ بِكُوسِ نَظَرِ
بِكُورِ وَبِكُوشِ نَمُودِ مِنْ لَيْسَتْ نَمُودِ بِرَبِّ دَرْزِ الْبُكْرِ الْمَوْجِدِ أَنْدُودِ رَحْمَتِي
دَامِيقِ الْمَلِكِ بِكَ يَا رَبِّ وَطُودِ وَجَعًا فَأَعْلَا يَا ابْنِي يَا حَلِيًّا
كَمْ بَادِلِ الْعَصَا لَيْسَتْ بَارِكَ كَبُوشَةِ سَرِ زَهْرَتِ مِنْ نَمَالَانِ نَمُودِ كَوَا بِنِ مَقَامِ نَمُودِ رَسْمِ نَمُودِ

خلاص نمائی و آنچه دانا مبارکائی که بغیر جویستی و ابلهت خود را از
دست این کافران نکات می و آخر استسقی قلم بستی و قلم قتل
ظامیای خجل و القوا الی البارد للماء و مرع الکلب و صا
الفریادی اگر بخوابد بکشد و متبیکه فرزندت در لطف لمان آب طلبید
و آب ن نظره آید باوند آوند و او را با آب نه بخورای از لک شده و لک
آب و است و در نهایت سردی و کورانی و زردی او بود و کورک از آن
می باشد و علی خبایه حیله هم ثامه تجر و طو و ا و و
الشه من رفها ما رجه فاذا انزلت به کما التی ستیح التیح
علیه حلا با العی مؤبعل سلب البری و اگر میدری که بپای ابل
کو فرستام بر بدن نفی حبه بکشد و کما بر آن حبه نید و نید و باز
بر کشته او را می نمودند و از لک کوب بکشد و کجه نید و در بدن آنها کجه
شریف ریزه ریزه شده و خاک چایان که به بر آن منجم کردید و از این حبه
که تربت عطره انفرست مثل سنگ خوشبوست و این حبه منور بر همه و در آن
در آن چایان افاده کنست و او را کفن کرده و نه که او را از میان خون و خاک بر کشند
با و بوض حایم کفن و خاک کشته و آن چایان را بر آن می کشند و خصوصاً لک

سوی

حقاً سلبوا و سبوا شیعی کلای ثم دلوها قضاء لهم اکر
من یعی الوطی اتره و من یبای معها جوعا عطشی یجال لک
او نظرت لوجوه برزت کذا بنیر لکلت یا النقیل ایضا و در آن غوره
مطره و نور ابر همه موزند و آب را اسیر کردند مثل سپهر آن روم و فرستاد آب را
برش از صیف چند به محل فرستاد نیدند و صیفای نیم حیت را بر پشت برش
او را کرد و هر کس داشت و برش ن نگه داشتند کاش نظرت بر آن صیفای نوزاد
می داشت و میدید که در شست سیاحت لمان نزع و در شست کسکه در کور
بودند فی السیر و الطی و ما و حذبت و فیما من و جلی و القاء و اد
و القرب علی و اسمان فاجرم نید و اذ احتوا لهما الشیر عت
یا حما نالین لمانی بلی کما صهار و عت او عت ایلهم و مش و حلا
و آب ن کجه و عت و عت راه رفتن و شدت کسکه و شش و درش دل را
مصایب عظمی که با آب ن رسیده بود کجه فحش و نای که آن کجه با آب ن کشفند
و کجه با زبان و کعب نیر که لطف لمان با جبر برش ن نیرند و آب ن را مید و اند
بکریه و ناله و ناله می گفتند و در صبر بریده و زرد حقی که بر سر نیرد و دیگرند و می کشند
که ای حای و پشت و نهاده و حبه حیت تو چند این لمانی را بر نند و کاه و سر آب

در راه رفتن سستی کند یا بلند زجه واقع شد در چنین وقتی سببه مرمت و جفا
خود را از سر کوه کوه کردی و را بخود داد که شنی تَلْكَ فِي السَّجَى وَبَلَا
صَاحِبِ هَذِهِ الصَّلَاةِ وچنان در آن آسیری بگریسته و ناله میکردند
که کوه مان سخی ز ناله لبان بیکه است و باره باره بگوید وَأَتَيْتَكَ السَّجَادَ
فَادْعُوا قَدْ صَرَّحَ فِي السَّبَا كَالْعَبِيدِ وَحَسْبُ شَوْكُهُ هَلَا
لَيْتَ سَاحِلُ حَسْبُ قَدْ حَيَّ وَفَزَّ مَنَازِلُ الْعَابِدِينَ بهر طرف بکشدند
و شغل مان نیز زنده و باز پر دریده است حسی را با بدن باره باره و صحرای
کردن به غلظت کفن دانه آشفته و کاش جان من فدای او میشد لَا تَقْرَبُ التَّوْحِشَ
بِالْوُجْهِ وَهَلْ لَوْ تَرَى غَيْدَ الْأَيَّامِ مَخْجَلِي هر آینه بخیریم جان حیات
را با جان خود و لکن ارباب گشته و تقدیر شده و در روز در آن نفع می بخشد
فَاَسْتَعْدَى لِصَاحِبِ جَلِيلٍ و أَذَى التَّوْحِشَ وَسَطَا لِحَدِّ پس متعده در صبا
از برای تعبت عظیم و در آن در فرخ و شغل نوحه و گریه باش جَعَلَ اللَّهُ لَكَ
الْيَوْمَ جَزَاءَ قَلْبِكَ الْمَلِكُ وَحَسَنَ الْوَعْدِ حق تعالی تو را در این مهلت اجر
عظیم عطا کند و بخیرای دل گشته و در احسن و عده مالی که دارند که بتو عده داده است
مقام صمیم از وضع ده دهم در میان سری از شهر آید انحضرت است از فضل آید

عمر جعفری مراد است که مولای حضرت امام حسین صادق فرزند که چون شهادت
کرد و دشنام است بر روی حضرت امام حسین را و احباب استند انحضرت
با احباب که دم خود را فرمود که مَنْ كَانَ ظَلَمًا فَكَفَيْهِ قَاتِلُهُ قَاتِلُهُ هر که
تشنه است بنزد من آید پس مروی از احباب نجف است انحضرت آمد و گفت
اگر من را با هم را در کف دست اندر دانه کرده پس لا یراک میکت از احباب مرا
بعد از من و دیگر می آمدند و می شنیدند که بگریه می کردند و بعضی از ایشان
بعضی دیگر می گفتند که وَأَتَيْنَا لَقَدْ شَرَّ بَنَاتِهَا أَبَا هِلَالٍ شَرَّ أَحَدِهِمْ
الْعَالَمِينَ فِي دَارِ الدُّنْيَا قسم بکنده که آن میدیم این را که باشد مبداء
اصدی در مردمان و در روز دنیا بشیر بی چه است باغ رضوان **از عکس گشته**
جاری به جوانی **بعضی صاف تر از آب دیده** **نورانی کو نظره بر کو چیده**
شبدهش در یکدن جاشنی جو **لباس حور رضوانی نور کو** **هر اکس خور و زار**
می گشت بدوش **از خود کپا ریکا کردی فراسوش** **در هر کس که دیدی گشت**
پناب **کو کوئی عکس حقیقت دیده در آب** **عنان دروغ و جان کف**
به روی **بپای شاه دین سر را نهادهای** **بنودی هر که دیدی بهر دلش**
بجان درون بنودی اخبارش **از آن سرباز سر باز نهادهای** **بهر بازی**

نموده که خدای پس چون تقاضای دفع کردید در رستم شهادت در رسید
 در وقت مغرب در رستم حضرت امام حسین ^{علیه السلام} یک یک از اصحاب فقید
 و در بانی نمودن ایشان را با سما و دبا ایشان را می نمود و در یک یک ایشان
 آن حضرت می نمودن ایشان را در کنار خود نشاندند پس بعد از اجتماع
 ایشان مأمور به طلب نمودن ایشان را از طعام حبش طعام نمودند و سر
 نسبت بر آب کردند ^{نظم} بهر یک مدیانی که چون باب ^۱ از نوش جلد
 بردند و بناب ^۲ بگردش جبهه مع از مدیانی ^۳ چه انجم در راه کسان ^۴
 طعام و آب حاضر شد از رضوان ^۵ برای اکل و شرب بنشیند آن ^۶ همه
 خلعان خارج کردند ^۷ در دفع حرمت آن جمع و خون ^۸ برای سیرانی مجلسی ^۹
 شد و زبام ملک بر آید بکون ^{۱۰} برای شمع بزم از جعفر ناهید ^{۱۱} و زبامی مثل
 متعاب خورشید ^{۱۲} چه کرد و زبامی سرافراشته ^{۱۳} با هم ماه کرد و گفت
 ساق ^{۱۴} از کوثر و حب آب از شترل حور ^{۱۵} از جوش نخل در آب کافور ^{۱۶}
 زبام آب دیگر است سر زب ^{۱۷} همه جام ها که گردید ^{۱۸} پس حضرت صادق
 فرمودند که قسم بخدا که ایشان را بدین حال جعفری از کوفیان مکرر آوردند
 اگر نقل می نمودند پس فرمود که آنحضرت سهولت فرمودی از آن جمع هر دو می شد

و بعد از آن

در یک است از شهادت بعد از او ای رجوع نمود پس حضرت امام حسین ^{علیه السلام} بی خبری
 و احدی از نوین باقی نماند مگر اینکه نبرد آنحضرت آمد و آن حضرت بخت
 نشسته و اطراف آنحضرت را حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و جمیع پیغمبران گرفته اند
 و از عجب سر پیغمبران نوین احاطه نموده اند و از عجب سر نوین ملائکه حاضر
 کرده اند و اظهار سخن و کلام آنحضرت می کشند که از لفظ مبارک او کلام عظیم
 و مبارک شنیده ^{نظم} چه طبعی کشد از عرش و کس ^۱ که بخانه ازل می خواند ^۲
 بجا بر عرش نشاندند و پایش ^۳ زبامی که دیگر زب آب ^۴ بی کمال بخش از آن
 کردند ^۵ از انجم دست به کرده پیروان ^۶ برای شمع چشمتش را ^۷ فرزند
 مشعل خورشید و متعاب ^۸ بر آن نشسته است هر غرقه در خون ^۹ میر خورشید یک
 چه و کلکون ^{۱۰} در اطرافش به اجمال اغراز ^{۱۱} اولی الغم از کوکاش ^{۱۲} همه از
 در پیغمبران اهل ایمان ^{۱۳} زبامی که همه اورشما خوان ^{۱۴} و در جملت بر پاستاد ^{۱۵}
 برای دغط گوش و کلک ^{۱۶} به تر متعاب آن جمع از اجمال ^{۱۷} ستاره حضرت
 جبریل و میکال ^{۱۸} سرافیل از برای پشانی ^{۱۹} چه خورشید بر در دیده باقی ^{۲۰}
 به جاب و سحر در باغ رضوان ^{۲۱} زبامی که شکران بر سرشانی ^{۲۲} بجا
 برای زبامی ^{۲۳} که کوی تریب بام ^{۲۴} که از عرش ^{۲۵} پس حضرت صادق ^{۲۶}

فراهم آورده و بخواند که بر لبان بنام زد و سر را به سر آن را بگرد و در بر روی
رسیمیم پس سرگردانی لشکر گهشته که آتش بنام باین در بر میبرد و خود
را محفوظ میداریم پس شتر ملعون را بنزدیکت در کعبه فریاد نمود که یا اهل الدبر
پس قبتس که در بالای دیر مشرف شده لشکر را دید گفت من آنم و ما
تریدونی شما کسب تبند وجه در آوده نمودید شتر ملعون گفت که مازر لشکر عبدالم
ز یادیم و از عز آن بام میرویم قبتس گفت که زبیر ای چه گفت شخصی در
عراق بر زبیر باغی شده بود و لشکری فراهم آورده بود پس زبیر لشکری
عظیم دستاوردن را گهشته و شترهای آن است را دید که قبتس نظر
کرد بوی سر مبارکت را چنانکه که بر خیزه بود و دید که نذران سر متوروز تا آسمان
ساطع دلاص است و بهیچ از آن سر متوروز بر روی زمین افتاد **و نظر** و در زبیر را
معنی از نور و دلاص کرده نذران دی شمس حیاتی کسب ضیا نورانی
ز سر خیزه ابرویش برین **کعبه** خواب بخواب **و** آتش تبند **و** هینت عیس
و هضای شتر عرانی **نور** اجلال حجاب **و** دید قبتس که آن نور را
شتر عرانی **که** در زبیر رسیده **و** بگره چلی راندن **و** قبتس گفت که در راه
کوچک است و جای شما نیست شود بلکه سر را در آن را داخل در کشید و خود در راه

در بایند و محافظت خود نمایند و اگر دشمنی شما آورد و در دفع انگشبه و از خیزه
و اسیر آن حاضر جمعی شبیه فاسخنو اکلام لغش کلام قبتس را بگوید آشنند و چنان
نمودند او آه پس سر مبارکت حضرت امام حنی را از سر خیزه باین آورده و در
صندوقی گذاشته **و** بجز زبیر بن خیزه اش جدا کردند **و** بچوب خانه صندوقی را
کردند **و** در او را بسته داخل در نمودند و حضرت سیدنا جبریل را با علی
زبیر با زمان اهل بیت داخل در کردند و از راهب ایشان را در بهترین
مکانهای در خود جای داد و راهی کرد که از راهب چونت که آن سر مبارکت را
دید و پس در دهان آن خانه که صندوق در آن بود **و** نظر میکرد **و** در شمس
سر آن پدید آمد **و** طوف کردی با چشم خوفانی **و** کاهی بر بکسر روی
بسر **و** در غم آن کپانی در بر **و** راهب اندر طوف بودی نورانی
تا که آوزی شید نذران **و** از برای آن خانه نذران **و** راهب **و** نذران نذران
نمود و دید که آن خانه از نور روشن است و سقف خانه شکافته شد و حتی خطیم
آن مکان بر بر آمد و نور از چهار طرف آن تخت ساطع دلاص بود و دید که زبیر آن
تخت نشسته که زبیر بنکوتر است و شخصی صبح نمیزند که طوق اطراف راه دهان
دهید که خوانا در آید میانی می آید و دهان دهید که بریم مادام که با نظرانی

ساره حرم و در آسم حلیل الله و ماجر مادر اسمعیل فرج الله و سینه زنی فرعون و در حاکم
 یوسف مادر موسی و عمران و خدیجه حرم پیغمبر و زنی می آیند پس باقی آوردند
 که از نظر و اولی از نظر و اسر بر بر اند از پدر و نظر مکنید که خوانونی قیامت سینه
 الف مادر سیده آن فاطمه زهرا می آید **نظم** دیده پوشیده که انوش جوانی آید
 حضرت فاطمه کربانی زنجانی می آید **نظم** بد طوف سر بخونی شده لبانی **نظم**
 غمزه و آه فغانی می آید **نظم** با خیل سوارات سوزنم داده **نظم** موهری ز بسینه
 زنی می آید **نظم** پس آن زمانا مقدسات و آن مادیات مقدسات **نظم**
 از صندوق مهر و دل آوردند و هر یک از آنها به لاری کربا ای سر جبارک رکعت
 و پیوسته و کرم زاری و مال و بقولری میگوید **نظم** چونت از خیل عالم نام **نظم**
 چند **نظم** سر بهم و دفعه رعم جمع پریشانی چند **نظم** مادران کرد و ماه و شش **نظم**
 حلقه زنی سینه زنی با دل برانی چند **نظم** و داده دل آن جمع کردند بیوست
 هر یک از حلقه الم شکوه ز کردند کروی **نظم** کشت خوابه مردانی از دل برانی
 در قبس شده در سبیل سرکش **نظم** چونت زانی جمع فغان مثل از رانی
 راتب ز نامه آن جمع پریشانی خواهد **نظم** شده بخود زغم آنی هر دما می آید
 که کشت یارب که بود این سر و این خیل زانی **نظم** از هر دو زنی این کز زنی **نظم**

آه داد و دایا و چقا و چون نوبت بخوانونی قیامت حضرت فاطمه زهرا
 سید پرده او بگشاید که کبر آید بدنه و لیکن صلاهی فاطمه را می بیند
 که میگفت سلام علیک قیامت **نظم** سلام علیک **نظم** سلام علیک **نظم** سلام
 علیک **نظم** سید الاثم **نظم** سلام علیک **نظم** با روح الام سلام بر تو آید مادر
 سلام بر تو ای ستم سنده مادر سلام بر تو آید مادر سلام بر تو ای گمانی مادر
لا یبدا اخیاک ثم و عم فان الله سب فوج عقی و عتک غم خور که
 عنقریب است که حق تعالی فرج دهد زدن و زنی از الله صد ای کرب و نام و شون
 و نوصه زنی زانی غمزه که راهب غشی کرد و هر دوش افتاد و چون هر یک از
 و فصل صندوق را گشت و سر جبارک انصرت را هر دوش آورد و بجای آورد
 از غم زنی شست و در بر آید خود کند و کرب میگرد و در بشت و کربانی
 و کشت ای رانی رویش خا **نظم** ای عظیم کرم جمع عالم کهانم میرسد که زور
 زور زانی که خدا ای تمام مدح ایشان را آورد از آن سوی و چهل گوی میگوید
 بجهت اینکه دیرم که خوانی **نظم** که مادیات و فغانی همه بر تو کرسید
 و کوصه و ندید نموده بخوانم به نیم کوشی **نظم** بگریه کشت که ای سرفه ای سر و دست
 نمد ای چهاره رنگین بخونی **نظم** بگریه کشت که سوره **نظم**

که ربه دایست و از از دفا در مخال از آنکه اشرف ارواح اوقات و زمانه
تمام گشته زحمت بریده گریان یقین که جلد تو را در مصحف و کتب و کتب
و زمانه زود در جیل زیر که گشت خود ای پناه گشته پان نمان
ای خسر در بین زمان پس آن سر مبارک ز زبان آمده و فرمود که انا
مُظْلَمُونَ اَنَا الْمُظْلَمُونَ اَنَا الْمُظْلَمُونَ اَنَا الَّذِي سِيفُ الْعَدُوِّ
قَتَلْتُ اَنَا الَّذِي يَحْرِبُ اَهْلَ الْبَيْتِ ظَلَمْتُ بر آن ای را ارباب زمانه
که گشته بمن ظلم و ستمی که گشته منم مظلم ظلم اهل کوفه منم مظلوم
شیخ قوم عدوانی منم مظلوم و مظلوم و مظلوم به شیخ اهل عدوانی چه مظلوم
ز ظلم اهل بی داهل گنبد مرشد تو با پهلوسینه را ارباب عرض کرد که
ندای تو شوم آنچه زبوری از حال تو معلوم است که تو مظلومی و کینه ای کن
خبری دیگر بخوانم بر آن سر مبارک فرمود که اگر از اصل نسیم بهیسی انا
ابن عمال المصطفی انا ابن علی ابن المصطفی انا ابن فاطمة الزهراء
انا بن خدیجة الکبری انا بن عروة الله الوفی انا شریک
کربلا انا مظلوم کربلا انا قاتل کربلا جد من به محمد باب من به
ع آنکه به زلزله داشت نه ای را چندم زبوری امکان زبوری

بسم الله

بسم الله ام شب خدیجه خیر المصلین عده الوفی و منم گشته راه خدا سریزه
شکایت کن جان جان در کربلا را ارباب چون این مانی را از زانم مظلوم
نمانده خود را جمع نمود و شبانی ها و غریب بودند و این حکایت را از برای آن
نقل نمود و همه یکباره بگریه درآمدند و فریاد و ایلا و اشورا بر کشیدند و گریه ها
حاکم زود دعا و احوال را ز سر آمد گشته و آمدند ز زحمت شهادت جدی و
زنا را را پاره کردند و قوس کشیدند و از زحمت بود و زحمتی تیرا کشید و یک
را بر دست تمام زین العابدین سعادست سلام خانی که میدند و مظلومی کردند
که باین رسول الله ما را مظلومی و مظلومی که بر این کافران بازیم و زحمت کفر و اجناد نمود
با این شیخا از سینه خود برداریم حضرت اذن نه آورده فرمود که مظلوم است که مظلوم
مظلومی است که رانجام کرد و از این در دنیا و آخرت آنها که گشته
مظلوم چون صبح شد سر را در بر آن را از زور را ارباب هر دو زود و زود و زود
عقلانی ز زحمت ز زحمت بر آمدند الله ع الاطین چشم در درود و شوق
بود ز زحمت بن عمر و دست که گفت چشم که دیدم سر مبارک حضرت امام
حسین را از شکوه روزا شد شرم نمودند و من در مظلومی بودم که در پیش من سر
در حضرت سردی زود گفت ما خود این چون باب حسبت انما یکتف و از زحمت که گشته

الْقَبِيلَ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَهْلَهُ ثُمَّ أَهْلَهُ ثُمَّ وَأَمِيتَهُ يَأْتِيهِمْ مِنْ مُصِيبَةٍ أَقْبَتَتْ
لِأَجْلِهَا الْمَأْتُمْ فَوَقَّ الطَّبَائِفُ وَلَمْ يَنْقُضْ مِثْلَهَا فِي الْأَقْبَابِ أَهْلَهُ ثُمَّ أَهْلَهُ
مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَغْطَتْهَا مِنْ بَيْنِ الْمَصَائِبِ وَغَارَتْ مِنْهَا الْجُحُومُ وَالْكَوَاكِبُ
مُصِيبَةٍ تَقْشُرُهَا الْجُوبُ وَنَالَتْ نَمْسُ النَّفْسِ الْبُؤْسُ وَالْوَلَايَةُ إِلَى ^{الْعُزْبِ}
أَهْلِهِ ثُمَّ أَهْلِهِ مِنْ مُصِيبَةٍ أَنْدَسَتْ فِيهَا مَعَالِدُ الدِّينِ وَأَخْلَتْ فِيهَا سُلُوحُ ^{الْعَبِيدِ}
أَصْحَمَ فِيهَا رِجَالُ الشَّرَاحِ نَاصَةٌ وَجُحُومُ سَمَاءِ الْعَارِفِ سَالِكَةٌ ^{الْإِيضَاءِ}
لَكُنْ فِيهَا أَطْلَانُ الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتُ وَتَحْتَهَا سَكُنَا الْقُدْسُ وَالْجَوْشَنُ الْقَرُونُ
فِيهَا أَسَاطِينُ بَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَفَوْقَهَا أَرْكَانُ الْخَوَاصِ الْعَوَالِمِ وَبَيْنَ هَوْنِ
كُوشِجٍ عَرَفِيٍّ أَلْعَاقِ وَشَكْرٍ دَلِيزَانِ سِينَةِ بَرِيٍّ مِغْرَابٍ قِيَا لِيَقِينُ كَمَا اسْتَفَافَتْ
حَضْرَتُهُ وَكَانَتْ لَهُ نَالُ الرُّوحِ وَالْمَالِ قَادِيَا بِلَى كَشِكَايَتِ زَمَنِ مَغْرُوبٍ دَرَجَايِ كَرَامٍ
دُرُوفَتِي كَرَامَتِهِ سِيدَ تَهْمَا اسْتَفَافَتْ مِغْرَابُ مِغْرَابٍ كَيْسَ اسْتَكْرَامٍ دِي كَنْدَمَنِ جَانِ
وَمَالِ خُذْ رَاغِي أَوِ مِغْرَابٍ وَكَانَتْ فِدَاءُ الدِّينِ فِدَاؤُكَ الْبُرُوجِي وَمَنْ لِي فِي الْفِدَاءِ
وَوَاقِيَا بَلَكُ فِدَائِي سُدَّ مِنْ أَرْزَايِ خُدَايِ كَلِمَةُ زَبَرِي نَخْرَتِ هَدَشْتُ نَدْمُ لَكِنْ خُفِي حَقِّي
خُفَرَاتِي أَذِيْمُ الْبُكَاءِ قِيَمَتُهُ وَأَنْشَى الْمَرْثِيَا وَكُنْ نَضِيبُ مَنَاجِيْنِ شَدِيدَتِ كَلِمَتِي مَرَاتِكُ
دِيمُ كَرِيمٍ كَرِيمٍ بَرِيٍّ دَرِيَّةٍ بَخْوَانِ زَبَرِي بَرِيٍّ أَوِ الْهَفِي عَلَيْهِ إِذَا حَاطَ طَوَائِرُ الْعِدَى

وَقَدْ اسْتَرْعَوْا حَقًّا لِنَا وَالْكَوَاكِبُ أَيُّ وَادِيَا بَكْرٍ بِكُونِ نَسْرَةٍ وَدَلِمَ لَدُوهُ كُنْزٍ
يَا دِيمُ كَرِيمٍ وَفَتَى رَاكِبُ شَنْ خُدَا دَرَجَايِ كَرَامٍ دُرُوفَتِي كَرَامَتِهِ سِيدَ تَهْمَا
بَرَاوِيزِ دَرُومَنِ نَارِزِينِ أَوِ بَصْرَتِ بَخْ وَبِرْهَ بَارِهِ مِيسْمَرِ دَرُ خُشْرُ عَلِيٍّ عَفِيفَتَا
الْغُرَابِ لَوْجِي عَفِيفَتَا جَبِينِ نَاشِيفَتَا لَقَلْبِ طَامِسَاتَا كَمَا زَانِ طَرَبَتَا وَادِيَا بَرُو
خُكُ بَرِي شَكْرِهِ وَبَكْرَتُهُ أَيُّ دُرُوفَتِي دِنِ زَبَرِي جَانِ بَرِي نَارَانِ أَوِ
بَرَزِينِ آدَمَانِدِ كَرِيمِهِ أَشَدَّ قَارِبِي طَاكَانِ فِيهِ سَلَا جَدَا خُصُوعَا كَلِمَةِ إِذْ حُدَا
فِي التَّرْتِيبِ هَلَاوِيَا بَرِيٍّ دَرُومَنِ كَلِمَةِ دِي بَرِيَّتِ سِيدَ تَهْمَا لَدُوهُ نِي بَكَارِ لَعْنَتِهِ
سِرْطَنِي بَرِيٍّ أَوِ رَاوِيزِ بَرِيَّةٍ بَدَوَلَالِي بَدَوَلَالِي دَرُوبَارِ دَرُوبَارِ خُشْرُ أَرَاغَا بَدَبِ خُشْرُ جَانِ
أَزِينِ طَلَمِ بَرِيٍّ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ
مَرُوبِيَّتِ كَرَامَتِهِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ
دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ
أَوِ طَلَمِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ
حَضْرَتُهُ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ
تَايَكُ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ
نَظَرُ بَرِيٍّ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ دَرُومَنِ

برای این زمین نمایان گشت حضرت رسول چون بخت را دید که ریت و منو که اکی اکی
یعنی دلازل او را سرزد یک خط طبعی، ای که بجای است خود او را نشاند **نظم** شد در غرض
تجایع مجانی چند و از کلمات وی او یک هزاره چند در سموات رسالت هر چه شنیدیم
اجتای شده انوار درخشند چند و اندران تحمل فرستند غلغله آیین سسهم داده
سروغها چند چون نبی بود ز هزار نهانی آگاه دید در باطن انجمن پریشند چند زان
گشت خروشان ز بهر هکفتن آه از سینه کشید و ز دل افتاد چند غمی دید بهم جمع خیزان
رسول او ای دید زخم پرده باشد پس صاحب عرض کرد که با رسول آمده شاهر یک از آن
خدا را دید که گشتن آید بود در میان ایشان احدی که رویت او بخت خوشی شده
حضرت رسول فرمود قسم آن کسی که مرا پیغمبری فرستد و مرا از جمیع غلغله باز کند که من
اگر خاتم خاتمینم و از خداوند جل و در روی زمین که دیگر از ایشان در نزد من نیست اما
علی بن ابی طالب را برادر و داماد و صاحب امر است بعد از من و صاحب لوا و من است در دنیا
و آخرت و صاحب حوض کوثر و صاحب شفاعت من است و اوست مولای هر مسلمانی و امام
مؤمنی و قائم برین کاران و اوست وصی و خلیفه من برای اوست من در حیات من و بعد از
موت من دوست او دوست من است و دشمن او دشمن من است و بپسند ولایت او اوست من
مهر و مهر او را بدو بسبب عداوت او مخالفت گنده او ملعون که دیدند **نظم** علیه و نه

تو در همه اطوار برادر من و داماد و صاحب امر است سواء محمد است علی است و این
علی است صاحب حوض شفاعت ثقلین علی دلی سلطان و مؤمنان باشد علی هدایت
میکنان چنان باشد علی خلیفه من است در حیات و حیات بداهل است من در جهان
و در عصمت حق اوست مراد است در جهان خواب عداوت مرا دشمنی بوم
و گن من کریم درو یک که آنحضرت روی من آورد و بجهت آنکه بخاطر آوردم خلیفه ای که است من
بعد از من با و نمایند و او را از مقامی که حق تعالی بعد از من از برای او قرار داده بر خیزند
و دلازل او را چنان باشد ای که ضربت بر فرق او نشاند و در بهترین آنها شش مبارک
چون سرش خضاب نمایند یعنی در ماه رمضان که قرآن مجید و ایت و تفریق منیه حق و ظل
در آن ناز شده است **نظم** بخاطر آدم آید که است و آن کند در حق و داماد من برسم
کند عصب مخالفت بچند و تدبیر بکج خاندنش نداشت چهره همیشه چار و برای ستایش
چو نیکو بگوید تدبیر حرفه گویند شهید تیغ کندش بدر آید و فغان در آن شبی
که شب قدر است در رمضان که بخون رخویش چهره را رنگین از آن رهت برانگیختی
زار و خیز و اما فاطمه پس او بهترین زنان عالمیان است از اولیای و آخرین داو پاره
تن من است و نور دیده کان من و میوه قلب من و اوست روح من که میان جبین من است
و اوست حواء انبیه در درو یک که در خواب طاعت بخضر خدائی را آید نوزاد گشتی و

کودکی جبرئیل کو خطاب و حی از رب چهل کاه کو صوت صوته مصطفی کو تبار و تعالی قرآن
و دعا نیست او را مولی در ازمان خرم بجای خداوند همچنان پس ملائکه ای
میری باشد او را مولی و هد می میریم آید از سما شورشین بهر نفس فاطمه ان نورین
پس کمال زار و گریان و مول راز کوید با خداوند رسول یکرشته از حیات انجمن
بر مراجعت بدان دلر امان پس مادر اید حال زار با دل مخزون و چه صبر و قناعت
و اما حسن پس او فرزند ملت قره عین و ضیاء قلب من و ثمره فوا دمت و او بهترین
جوانان بهشت است و جده فدهت برات من و امر او امر من است و قول او قول من است
کیسکه متابعت او نماید متابعت من نموده است از من است و کیسکه متابعت او نماید متابعت
من نموده است و از من نیست و من چون او را نظر کردم متذکر شدم از ان نه تنها که
عباد من باو خواهد رسید پس لازمال امت باو مکر و جلد پیشند تا یکم بر هر جواروی
ظلم و عدوان او را بشیند ناید و در انوقت بر او بریند ملک هفت آسمان و هر چیزی
بر او گردان باشد حتی مرغان در هوا و ما میان در دریای و کیسکه بر او گردان باشد
دیدنای دور و زنی که دیدن او کور است و کیسکه بر او مخزون باشد مخزون نکرده دل او
در روزی که در او مخزون باشند و کیسکه او را زیادت ناید در بقعه او قدش در حرم
نظم و دور و زنی که قدمها در ان بغیر زبان حال مخبر بیان بر این مقال مترجم بود

نظم حسن عزیز من بهر دیدگان من است ضیاء قلب من و قوت روان من است
به جلد من من جنت در این کلام انجمن احدیت در گویند هر که تابع قول خدای
است رسول بردست فرض که داند کلام وی قبول مراجع تو نظر بر حال وی پیدا
نحو اعظم الم و درد نای وی بکشد از بعد من چه است که بر خایب حسن رسد ذات
عاصی بر روزگار من برای کشتن او جلدی بزند به کار شمشیرش از سم غم در حرم
ملائیک از انش در سما شود گریان ز جوشش ناله شود مرغ در هوا بریان ز جوف بحر
چو بحرین مایان گردند رسیل شکست همه بر و بحرین گردند هر که کردید دیدن
شود بر روز وقت مرکب بر یک سویم نشود برابرش قدم در صراط میزان است
در ان و یکدم قدمها چو پدل از نهت و اما حسین پس او از من است و فرزند من است
و بهترین خلق است عباد من و خد و دوست امام سلیمان و مولای مؤمنین و خلیفه رب
العالمین و عیاش سفین و کف متحرین و حجه خدا بر همه خلایق جمیع داده است بهترین
جوانان بهشت و باب نجات است امر او امر من است و طاعت او طاعت من است و کیسکه
متابعت او نماید از من نیست و چون نظر بوی او نمودم کو اطر آوردم بچه بعد از من بود
واقع خواهد شد گویا اینکه می بینم که ناپاکم و بر من آورده و کسی در ایامی نماید
پس او را در خواب بسینه خود چسبم و امر فرمایم او را که چیدن از محل محرت حجت و او را

بشارت بشهادت و هم پس از حمل بخت من روانه شود بسوی مقبل و ارض مصر
 خوارش و قتل و قحطی از مسلمانان و یاری نمایند و ایشان سادات شهدا و ائمه
 باشند و در روز قیامت گوید که من نظر میکنم بسوی او و می بینم که تیری بجای او
 افتاده اند و از سبب خود بر زمین افتاده و او را هیچ میکنند مانند کوفته و او مظلوم است
 و زبان حال بغیر بدین حال گوید **و نظم** زینت خوش من باشد حین بهتر است از
 جلد خلق عالین او بهر سلم و کل مؤمنین ناپست از حق رب العالمین طیش از حق
 ز فضل خود سرشت او است بهتر از جوانان بخت طاعت او طاعت بغیر است او بهر
 مخلوق یاری رهبر است چون نظر را و نمودم از وفا خواهرم آمد زمین کرمانه و چون
 که در درجه شریف گشته میکردند از ظلم زید دیگران و الهام و تعب ناظرهای اوست
 تر جز در این از ان شور و شین از فرس افتادن جانم حسین با تن صد باره کلکون حسین
 غرق گشته نشستی بر زمین طمان کوفه از ظلم و جفا سرزند از کینه او را از شهادت
 با ناظرهای حسین اید از افلاک بخیم شود و زمین زان سبب گیریم دزاری کنیم بر خوب
 خوشی غمنازی کنیم پس حضرت رسول کریم گشت و در که در طرف آنحضرت بود چنانکه کربلا
 گشت پس از آنکه حاضر بودند که دید و حضرت بغیر فرمود که **اللهم انی استکوا البلاء**
ما انی اطلبی بعدی پس داخل منزل شریف خود کردید **و تمامیم از و ضرر زده**

و بیان شد ای که بر علی بن محمد و آمد بعد از واقعه کربلا متقا و از معتبره است که در
شش مقام بر علی بن محمد است دشوار گذشت **اول در و کوفه بعد از غلبه ام کلثوم**
 و در یقین اهل کوفه بعد از آنکه مردان و زنان اهل کوفه بپشتقبال ایران آل محمد برون
 آمده بودند حضرت علی بن محمد ایشان را به بکوت خلایق فرمود و ساکت کردیدند پس حضرت
 سراییند و بعد از حمد و ثنای الهی در و در حضرت رسالت پناهی فرمود و بپایان رسانید
 شش سده شش سده هر که نشیند بگویم نبخشد را تا شب سده منم علی بن محمد بن علی بن
 اهل بسنم بر مذبح در کنی رشت خوات با تغییر و کن ای منم پیران کیسکه گشته کردید
 از روی صبر و گذراندن آن **الحیا الثانی** آیا میداند که شهادت نوشید بسوی ام
 از روی جده عمر و محمد و شقایق و نمودید و او را بدید و جده طلحه بدید پس او را کشتید و زاری
 نمودید چه بدو نشد از برای آنکه پیش فرستادید که اید و نظر بر روی رسول الله خواهید
 در روز قیامت از بقیولکم **فقلتم** خیر فی فانی **فقلتم** حریمه فقلتم **فقلتم** من اقمی
 کشتید حضرت را و تنگ حرم من نمودید پس شما از اقامت من نبینید و زبان حال فرمود
نظم ای مخلوق هر که ام فندیان هر که نشاند نسبت زدم پان نام من باشد علی بن
 محمد گشته شد با هم حسین با شور و شین شد حرم او برود و در بدر یکس و یکس و در حوا
 هر نظر زینت سبب او را کوفیان کرده اند غارت زید او میان گشته شد

از وی خبر و از رخساره داد و جدا شد و از جفا های بسیار که بگوید با شما ای کوفیان حضرت
 پیغمبر از زمان عهد کردم پشای ای آسمان دوستی اهل بیت اندر جهان از چه رو شستید
 بعد از من شما جمله فرزندان اهل بیت چون شکستید عهد ما ای ناک ن نیتید از انتم
 ای کوفیان پس در دمان از مزاجیه بید کردید و بعضی بعضی دیگر میکشد که هلاک شده اند
 و نیتید ایند حضرت فرمود که خدا بیا مرز دمی که نصیحت مرا قبول ناید و وصیت مرا حفظ ناید
 در حق خدا و رسول و اهل بیت رسول و مرشد نصیحت نمودن منی رسول خدا اهل کوفه شرکی
 نصیحت الهی استیم و هلاکت و امر بخیرت نمودن و نه نخرت نمودن و هیات هیات الهی و مکر
 و از باب شهادت آیا اراده نموده اند که با من مکر نمایند یعنی که با آء کرام نمودید جراحات دل
 من مندیل کرده و دیر و زید را مرا کشید با اهل بیت و فراموش کرده ام جملها که با جد و جد
 و اعمام من نمودید و ان عمنها و الهما هنوز در سینه و من من می باشد و از شما شد ان دارم که
 شفعه بکشید و در عز را و این شما را فرمود که لا عذر و ان قتل الحسن بن علی
 لعنه الله کان خبیثا من خبیث و اگر ما قتل نفر خوا یا اهل کوفان یا لندی از
 حسین کان ذلک اعظم قبل بیضا التمد و حتی ندا و جزاء الذی آزاده
 ناز و جفا **نظم** شکستید از مکر جفا که درین علی را حسین و حسن ای لشکر پیر
 حسین را تشنه لب در کربلا کشید و شادانید عجب محمد و عورت هم عجب بن و عجب آیین

برای اتمام ظلم ان حق را چینی است ز غفلت پیش را بید بر دارید دست از کین
 پس فرمود که رضایت منکم را بشا بر آید ملا بوم کنا و لا علینا **نظم** دوم در کربلا **نظم**
 از مسلم جفا صبر و تبت که این زیاده را از برای صلاح دارا ماره کوفه طبع و من مشغول
 مرت کار می او بودم که ناکا داد از غفلت تمام از خود شش عوام از کوفه بگوشتم رسید از خدام
 سوال نمودم این چه کاره و خان است گفت ان قدر سرخا رچی که بریزد خود ج کرده بود و
 شرمیناید که ان خا رچی کیت گفت حسین بن علی صبر نمودم چون خادم بیرون رفت
 چنان طایفه بصورت خودم که رسیدم برگردن دیدم ای جفا دست از کار کشیدم
 و شستم و از پشت قهر جفا را بکناسه کوفه رسانیدم خلاصی بسیار جفت پیشاری دیدم که کشتا
 رسیدن بر ان آل طومر های آل یسین را میکشد ناکاه دیدم بقدر چهل کجاده و تحمل
 بر پهل شتر گذارد و در آن حرم آل محمد بودند **نظم** دیدم از خیل الهام سواران چه شده
 سرگرم و خان جمع بران چه و کشتن خاصه خنده و خان که کوفه ناکان مثل فرار
 چند با یک مسموم و خان حسین و ای حسین مروه و از کربلا کشته که چند جوع شد
 غرق دران مریخ طوفان شریک بیکارید ز ابر کمرش و چند خورشید پنهان
 آورد بر و نه شاد و خان چهار باغ و چند ناکه دید او حرمش و میدان کجاست
 پنج بار شتم بیرون نماند چند زهره چون حضرت زهر کجاست چنگ زان از غم

ناله اموی پرت فی چند از طرفان بخت لبر خاک الم تا که شیشه ناله می غم آن بر سر
خوابه چند از تریا لبری ناله عیوق گذشت دید نقش غریبان شمعند چند
چرخ بخل کو اگر بصر خون جاری دید بر ناله جوان ماه ملا چند حورین جلوه
پوش جویدند از غم نوحه خوان بر شران جاک کر پند چند حلقه ماتم غم در صفت
روزد سینه زن آه زمان بدل بر ناله چند نگاه دیدم حضرت علی بن حسین اگر بر سر
بر نه سوار است و از زکامی صفا می نهد جن در ریت نهدت این حال برین
کاین بود میفرمود یا امة التوراة لاسقیا لربکم یا امة که تراعی بعد ناصبا
لوانا و رسول الله فیما بوم الفیمة ما کنتم تقولوا ناسیر و ما علی الاطراف
عادی که کائنات که فیستدکم دنیا بنی امیه ما هذالوقوف علی تلك المصا
لا تلکون دایما نصیفون علیکم و ما و انتم فی فجاج الارض کتبونا الیه
سعدی رسول الله و لکم اهدی لبرایه من سبل المصلین و یا و معذرة الطیف
قد ادرشتنی حرنا و الله فکناک استنار المستبیلان غم ای کرده کوفی ن بجا
شرم کو آرم کو آفر و ف که مخبر الطیف مصطفی از سر پارسند کا یقوم و ف
از به ره که دید ما را میر جانی هم ذیل و سیکر کف زن خندان و همش دی کن
بر قتل بادش کن کن که بخای با هو این ظلم عام بر شایع جان با دوا هم و این
که

که نظر بر سران آل محمد می نمودند و ایشان بر سران پادشاه بودند حضرت فرمود که ای اهل
کوفه دیدگان چند از حرم رسول الله می رسید آیا حید از خدا و رسول و می نمایند آیا چه عذر
روزی است از رسول الله صحت الله علیه و آله و سلم خواهد آورد ای اهل عذر و کفر
اخذ خاک منکم و کتب الیکم و ما و لکم النار و لیکن المجهلیم در طبعی
در وقت نظرش بر سرها که نام حسین افتاد

چهارم مصطفی در جبار معیره مرویت که زید پدید علی بن حسین
بمسجد بروم نمود خطبه را که بر سر رود و دست بر المومنین حسین و ناله خطبه
بر سر براده بعد از حمد و ثنای خداوند امیر المومنین حسین نمود و مدح نمود معاویه بنی
لعمراه چون علی بن حسین حال را بر ایوان دید صیحر زرد فرمود ای بر تو ای خطبه خود
نیده را خواستی و خدا را بفضیلتی روی ز دست که خطبه اش خواهی دید پس حضرت
صعود فرمود بر پله های آن داد و حاضرین طواف نمودند و انقیاد گفت که اگر بن حسین
برای من را با آل او بیایان رسوا ناید حاضران با لعه نمودند پس از آن انقیاد حضرت
بر سر براده خطبه لطیفی در حمد و ثنای اقای جان فرمود که دیدم ای حاضران اگر این
است زارتان و در سان نمود پس فرمود ای اهل حق تعالی بخش چه خطبه فرموده
علم دوم علم سیم ساحت چهارم خطبه پنجم ششم ششم حجت در قلوب المومنین

و بهشت خبر ما شفیق داده اول از مات محمدی بر دویم از مات صدیقی که از غیر ذرات
سیم از مات جعفری و چهارم از مات شیر خدا و رسول محمد و پنجم از مات حسن حسین
هر که مرانشند و هر که مرانشند من او را چو ریشمایم بجای خود چو پس از خود
پایان فرمود که مضمون بعضی از حکایات حضرت این بود که آنها ان کس **نظم** منم زاده
و هم منم منم زاده زرم و هم صفای منم زاده بهترین حاجیان منم زاده خیم پیچان
منم زاده انکه شد بر شام بوش و دیگر سده المثنی نمودن باز خداوند کار بر ملاک
افلاک پروردگار منم زاده انکه در جلیل رساندی هم دم با جبریل منم زاده حضرت
مصطفی منم زاده حضرت مرتضی بوده جدین قاتل کفرین خدا خوانده شمس صالح
المؤمنین بود و ارث علم پیچان بود بهترین هم صابران بود نور حله جلاله
بود زینت حله عابدین بود تاج حله اهل کمال بود فضل عالمن خدا بجبرئیل تا پید
اوست نمود بمیکال منصور فرموده بود همه اهل کفر از جانش فرار به تیغ سراندازد
و دالعه تیغ لسان و بجان کشود ای حضرت تین ربه و دود لسان
بالحات این خدا بر همه کاینات و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
روزگار مرا جده زهرای فلز بود که از بهترین حله بهتر بود منم زاده غرق بحر تبت
منم زاده کشته تشنه لب همان غرق بحر افان و تین شود ستمهای عالم حسین که ادا

بهریزید و غم نشیدش نمودند در کربلا و لا یزال این سخن را ذکر میفرمود تا اینکه فرات
مردمان باه و ناله افان بلند کردید و زیاده طعون رسید که فتنه برپا شود و نمودن از ان
داد چون نمودن اما اگر گفت حضرت فرمود که **اشهد** یا مع کل شاهد یا قریب
کل با هید و ارحم بهما انک کل معانید نمودن گفت **اشهد ان لا اله الا الله**
حضرت فرمود که شهادت میدهم این که شهادت بر دلجم و دم من نمودن گفت **اشهد ان**
محمد رسول الله حضرت کران کردید و فرمود که یا زید این همه جد من است یا قد تو زید
گفت بلکه جد توست حضرت فرمود پس بگو که فرزندش حسین را کشید کردی و اهل بیت او را
ایر نمودی زید گفت که پدرت نقد خلافت نمود خدا او را مردم رخت حضرت فرمود که
کسی نزار او را تر بود از پدر من بخلافت زیرا که خلافت ارث او بود از جدش و پدرش زید لعین
ساکت شد و تنویر که جواب حضرت را بگوید پس حضرت روی اهل مجلس کرد و فرمود که
معاشر الناس یا رهبان شما کسی هست که پدرش امیر المؤمنین و جدش رسول خدا بود
باشد **فصلی الاخوان** یا **الکاه** او از خلافت بگریه و ناله و افان بلند شد **طس** شد
او از فرودش آه و افان بلند داشت میان اهل طین صدای لاسقفش **سکت**
بکفر خشمین شد دست بردست **سماوات و زمین** زان شود و غوغا شد پس چون
کربلا خاک سقا نما ناز خاکین ذاهل افلاک که نماید از ان غم غار خاک **زخم**

در کتاب الحاق است اعلانه گفت محمد بن حنفیه وار و سید علی بن الحنفیه
 فقال انت الذي تدعى الامامة عرض كرتي لعلك ادعاني امامة مملكتي فقال له
 علي بن الحنفية ان الله عز وجل قد فرغ من امره و قد فرغ من امره و قد فرغ من امره
 جبرئيل اذ ابراهي بن ابي طالب فقال له في الله الى عرض كرتي لعلك ادعاني امامة
 كرامته از برای من است و حق من است حضرت فرمود و جبرئيل اذ ابراهي
 و در الشماخ حقه بن سبيح بن ابي طالب قال له انك ظاهري و ابراهي و ابراهي
 پس برخواستند بغير الشماخ رفتند حقه بن سبيح بن ابي طالب و ابراهي و ابراهي
 بغير ناز و رسيدند حضرت علي بن الحنفية فرمود ابراهيم بن سبيح
 ناز از رتبه رفتند و سله عني جبرئيل پس او را بخوان
 و رسول كرتي از او ابراهيم بن سبيح بن ابي طالب و ابراهي و ابراهي
 نذر من او را بخوانم و رسول مملكت محمد بن حنفية عرض كرتي لعلك ادعاني امامة
 كرامته مملكتي فرمود علي فقال له محمد بن الحنفية ملا استطيع
 ان افعل ذلك محمد بن حنفية عرض كرتي لعلك ادعاني امامة
 بياني بياورم علاقه گفت پس زبني العابد بن حنفية
 خداوند را با عباد اراده داشت و عاصم بن الحنفية
 صاحب قبر را خواند و خرج و بنفسي از قبر آمد و ابراهيم بن سبيح
 از قبر برد آمد و خاک را از سرش دور ميكرد و هو يقول
 الحق علي بن الحنفية و ديك و مملكت حق از برای
 علي بن حنفية است و حق با اوست نه با اهل خانه
 محمد بن الحنفية و انك علي بن الحنفية يقول
 استغفرك علاقه گفت پس محمد بن حنفية
 ابراهيم بن سبيح را از اسرود دهد و ابراهيم بن سبيح
 برخواست خود را ابراهيم بن سبيح را از اسرود دهد و ابراهيم بن سبيح
 و باي مبارکشی را بعبود سید عرض ميكرد باي رسول الله
 استغفار بكن از برای من و مرا عفو فرماي و السلام

امام باطني

علي رجل

پس ابراهيم بن سبيح را از اسرود دهد و ابراهيم بن سبيح
 برخواست خود را ابراهيم بن سبيح را از اسرود دهد و ابراهيم بن سبيح
 و باي مبارکشی را بعبود سید عرض ميكرد باي رسول الله
 استغفار بكن از برای من و مرا عفو فرماي و السلام
 و در الشماخ حقه بن سبيح بن ابي طالب قال له انك ظاهري و ابراهي و ابراهي
 پس برخواستند بغير الشماخ رفتند حقه بن سبيح بن ابي طالب و ابراهيم بن سبيح
 بغير ناز و رسيدند حضرت علي بن الحنفية فرمود ابراهيم بن سبيح
 ناز از رتبه رفتند و سله عني جبرئيل پس او را بخوان
 و رسول كرتي از او ابراهيم بن سبيح بن ابي طالب و ابراهي و ابراهي
 نذر من او را بخوانم و رسول مملكت محمد بن حنفية عرض كرتي لعلك ادعاني امامة
 كرامته مملكتي فرمود علي فقال له محمد بن الحنفية ملا استطيع
 ان افعل ذلك محمد بن حنفية عرض كرتي لعلك ادعاني امامة
 بياني بياورم علاقه گفت پس زبني العابد بن حنفية
 خداوند را با عباد اراده داشت و عاصم بن الحنفية
 صاحب قبر را خواند و خرج و بنفسي از قبر آمد و ابراهيم بن سبيح
 از قبر برد آمد و خاک را از سرش دور ميكرد و هو يقول
 الحق علي بن الحنفية و ديك و مملكت حق از برای
 علي بن حنفية است و حق با اوست نه با اهل خانه
 محمد بن الحنفية و انك علي بن الحنفية يقول
 استغفرك علاقه گفت پس محمد بن حنفية
 ابراهيم بن سبيح را از اسرود دهد و ابراهيم بن سبيح
 برخواست خود را ابراهيم بن سبيح را از اسرود دهد و ابراهيم بن سبيح
 و باي مبارکشی را بعبود سید عرض ميكرد باي رسول الله
 استغفار بكن از برای من و مرا عفو فرماي و السلام

فصل دوم آیهی شد از انجیح بر ملاک چند خوت فرید و غم فاش شده غم که چند
سبب شکست زمین ریخت از کیم که ناله بر جوح شد از سینه صد چاک چند شد زار
وطن خورش و غوغا چه هزار تا که دیدم کشتن الماس که چند همه به جوی و قرین غم
لیکند در نوچه ای رسته چلاک چند خورش کشت حیان از غم ان غم کان از سینه
وازیل فرخاک چند و چون طغیان کردی کفرت تکین یافت بهار به تکین غلایق فرمود
پس فرمود که چه میکنم خداوندی که برورد کار عالیان است و با همه غلایق رحیم
و تهران است دوست صاحب روز خوا و آفریننده ارض و سما و از دارک عظمی و در
و بارانای پنهان نزدیک است چه میکنم او را بر عظیم امور و دور و جوی و باران و غم و تهمی
صبر بازنده آیهان کس خدا است که به ملاک و آیند ما را بدترین مصیبت و رخنه سلام
شد بر کترین رخنه سید جوانان محبت داشت و فرزندان و اهل بیت او را که کردند
و بعضی از مضمون کلمات کفرت نیست که فرمودند **عظم** هزاران کشتن مدینه بدینند
ای گروه پیغمبر که شد از عظم و جوار علی کوفان حسین بر خون پاک خویش غلایق
جوانان سجزی در رکابش اند کردند به نهار جبارش شد از مهر سران ان غمیان
سران نیزه بتان خواران حرمش دین را بر سر می کشم و کوفه بر دند از لری
بی از غارت زدن آتش کین بگردون خیم نشدین دست عم عبد الله با بم

قوا و ازین از ان رو دیکیم ز غمهای حینانی دست داران زلفت افلاک حین ناری
یاران خورشید شکیبا رو آب کردید زمین تیره رو بر خویش لرزید غم ان قدس عالم
پاک بهم پیوسته شد تا مرکز خاک که این سینه زین غم نیست جروح که این دل از این
اندوه آلوده ایها ان کس پیدا کند چه کرده اند ما مانند ایران غلایق و بخر نموده ستر
برهنه نشینند و از شدت لثرو دایر بدیار که دهند بخدا سوگند که اگر پیغمبر فرارش در کشتن و
کردن و سران غم نعل میگرد و بکای کند در غلایق و اکرام و احترام و رعایت باید آن
کرد هر آینه زیاده از آنچه کردند نمیوشد که و انما الکیه و الحیون چه نیست
جان که از وجهه قدسیت رحمت اندازند و از دهن رطلیم و از او تمید ثواب داریم و است
انعام گشته مظلومان و ثواب دهند صباران و چون بدین شرف آورند چون نظایق
بر حرقه منور و ضریح طهرت بر لب پناه افش و فرط و عباد و و اجماع بر کشیدند
و تحفه حین نورانیست نه تمید کردند و اهل بیت حرم او را هر گونه پس روید که خودش از
عینه برخواست و صدای گریه و ناله و زاری و آه و پشیمانی از دور و دیوار بلند شد **عظم**
شد از شور غم ان غم ضیاع مدینه که با و شتم کوفان زبانی شد جوشی شکست از دیکر
ز باج خور شد سیلاب بریزد بچرخ از بس شده سوگاری از انجمن شور است جوی ایانا
و انما الکیه و الحیون و سبکهم الذین ظلموا ای سبکهم یفلتوت بحیرا

ترجمه ای که شد از حدیثی که در آن آمده است و در بیان فضیلت و کرامت
 این و الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعلنا من آل بيته
في غنمة الى الرسول افضل الذخائر والصادات وصير ميامه قطرات بحرها
 في مصيبة اولاد البتول اشرفنا القريب والفاطات واحدة لاهل البكاه و
 العويل في بليته سبط رسول الجليل نعاين كل عن صفيها الاضواء والصلوات
 وحناء لاهل الضراخ والابن في نهضة بين سيد المرسلين مالا يحزن واث
 ولا ادن سمعت ولا خطر على طرده فوفرت فلوبا بالاحزان والهموم في مصيبة
 غيرة المصطفى وسرح صدورنا بالانحجان والعموم في قوايب رتبة المصطفى
 وشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة تجعلنا في اولاد الاولاد
 والعزبة وتدخلنا في اهل الكرامة والوفى وشهد ان محمدا سيدا المرسلين
 اولاده اشرفنا الناس في الاجرة والاولاد وكما انهم في الدنيا والعقبه اه اه اه
 السلام عليك يا ابا عبد الله لقد عظمتنا لزيارة وعلينا مصيبة بك علينا
 وعلى جميع اهل الاسلام السلام عليك يا علي بن الحسين الذي جعلنا القدر
 على علي بن الحسين زينا العالمين المكروبين اخزينا السلام على ائمتنا اهل البيت
 والافراء المفايلين والاحياء المستشهدين السلام على ربنا النبي وآله

سکه النبي السلام على فاطمة ورفقة السلام على الانبياء المحمدين و
 على ائمة المجتبه السلام على البناط لها شيمه وعلى سادات العاوية
 السلام على جميع من سواك واهل في ارض الماريت وعلى جميع من بكاه او حزن
 في هذه الزبيرة السلام على نوار الحسين بكر بلد وعلى الجاودين في حريم
 والشاكين في جواربه من الاموات والاحياء ورحمة الله وبركاته اه اه اه
 اه وانحناء من مصيبة تنفخ الاكباد والكل اه اه من مصيبة تراعي للشو
 اه اه من مصيبة اودعت عبوات الانام واخرقت قلوب الخاضعين والاعلام
 اه اه من مصيبة تنفخ عنقا الوجوش في لوكنا حنوت وروح عمها الطهور في
 الكرامات بكه شيعيين بجهنم ان جبار تنفخ مكرهين است كه هم كس وهم جبر
 بر نخرت كسيه اند حتى كبر في ربنا صميم مزنة از غم نخرت است واهل كه در طلب
 در كهوار كه ميكنند از غم نخرت وكرين و فكله از هم بدون ميايد از غم نخرت
 و درواست مجوز از غم حزين است و بر كن رفت از ميشود و نوم كن ميكنند و رفي كه در
 از طرف مغرب هم ميرسد از غم نخرت است و در نكي كه از كوه ميايد از غم نخرت است
 چنانكه شيخ عارف از مرثيه خوان است و نموده است بجا كه ميغرايد كل انكباد و
 خضوع هم فكل صوفى حق توحى الهوى معنى مردل شسته و در بدن ناضع و در

گشت باقی کند بعد از مصیبت آن حضرت و در مدای که در هفت میر نوحه است که او
بر ماتم آنحضرت نوحه میکند و طبق آله دنیا مصائب حوی لما سیاقی ابدی اوانی
آنحضرت را دنیا آفرید و دنیا جمع عالم را گرفته است و هیچ بی عالم نیست که مصیبت آنحضرت با
نرسیده باشد صافی الوجوه معجزه کن الاخره خبره فی استیوائه و سحاب از
از حیوانات و نباتات و جمادات از حالت استواء کمال خیره و نیر و نور منور
که کجاست مصیبت او تا اگر شخ احوال تنبیه میفرماید که والتفت بصری آنحضرت بآبکها و الخ
بشی فایما و القی هر چیزی را میگردید حتی خنجر سر علیه السلام که کن کنایه از او را پسر و جعفر
نیزه سنان بن انس که میگوید بعد از آن بلند شود و بر بیلوی آنحضرت میخورد آه و او را
بکجه حر و جاد و یاف علی العجله و آن مدعی القوی و چنین آن سیاه که بر بدن
مطر آنحضرت و او بدن بر آن غریب غلوم که میگردند و گریه کن میدویدند و اشکهای
شیت و بیلوی او را میگویند والتفت ما رأیت سبأ بکافه الکون الا بکافه
خبر هشتم ندیدم هیچ چیز را که درین عالم وجود بهتر از آنکه باکریه آنحضرت حقون بعد از معنی که
معنوی که عبارت از انفعال است و با جمله که مظلوم از غم آن مظلوم سیاه پوش است و آسمان
از آلوده و غروب لباس نیل در بر کرده است و بطن خود را در شدن حال محرم می بینی که مظلوم
در کون میگرد و همچنین پیران که از شعاع اویند و آن من شیعه کرامه را میگویند که او را بر سر

حتی اگر با بر سر خلیل الرحمن از این غم بیار که مدی فطر فطره فی الخیرم فقال ای
سقیم پس که و شیعیان از این غم بیار شوند عجب نیست نوح انقدر کریت در غم آنحضرت
که تا نوح شد و همیصل صادق الوعد بعد از آنکه کاخوان پوت سر در وی او را کند غلط
ملک ضایع گفت که در عذاب که میخواهی بگو من این را هلاک کنم همیصل قبول کرد و گفت
در این قیامت و اندکیم بچین عافری نپذیرد اخوان و همیصل نوح کو خندان او را
او در کن رفوت میجویند شب آن آمد آنحضرت عرض کرد که یا نبی الله چند روز است که آنحضرت
بر آب عرض میکنم نیات من حق تعالی باد و وحی فرمود که آنحضرت کو خندان شوال مالک
بعد از آن نبی زبان در اندک نیات آن خبر شمار سیده است که امام حسین از نسل آن
در این زمین گشته خواهد شد آب از آنجبه نیات میم و ذکر تا چون آنحضرت نشیند روز
از مسجد پر و نیا مد و گذشت که که بر او داخل شود تا اینکه طلبی و در مصیبت او در روز
در مقام گذشت و با جمله آدم صغی در ماتم آنحضرت در بیع رضوان دیده گردان حضرت
حق از استعج این قضیه سینه بران و حضرت خاتم الانبیاء در اندوه و آنحضرت با دل بر خون آریسم
فرزند خدا را فدای آنحضرت نمود و حضرت امیر المؤمنین امیر فرموده که پدر و مادرم فدای
تو باد و خاتون قیامت بر او گریست و جان آنحضرت را فدای او نموده و امام حسن مجتبی
بر او گردان و او را در شش را فدای او نموده و حضرت سیدان جدین چهل سال بر او

این جنگی نمود آمد ز فاطمه حسنین و قرص روز آمد پس عباد تو که حسنین جبرئیل نازل گشت
 با کلامی که جبرئیل چه بسیار است شوق بن بوی آن دو در حیکه در محبت دیدم جبرئیل گفت
 یا محمد در وقتیکه شوق کردی بوی آن دو و سحر حسنین را بوی حضرت رسول فرمودند که در وقت
 گشتن قبا آن دو سحر کردم میگویم و میگویم که صدق اخبر جبرئیل پس شوق بوی رسول رسیدن کن
 و حسین کردید و فرمودای همچو بیکدیگر من دوست دارم که حیات و زندگانی جفا را نیت
 باین نکته تعجبی که از ایشان بر دل است و ایشان ندور میمانند در دنیا پس افراد از توصیف
 حسنین تعجب نمودند **فصل** شیعان باین محبت کشیدند که حضرت رسول الله نسبت
 حضرت داشت بگونه بود حال رسول الله که اگر آنحضرت را در زمین قتلگاه پاره پاره بخون
 خود خسته و شاد می نمود و میدید که جسد مطهر او را دفن کردند و خاک جهای را بار کرد و جفا داد
 بر آن نیت **فصل** که بیداری مصطفی در خاک یک قتلگاه سر بریده جسم بی نورت میان کشت
 و خون میل کشید با همی دود آتش با به تافتش چون قوت جوف برین گشته چو زن
مقام سیم **منقذ از روایت** اینکه زنا نیکه در راه خدا آزار کشیدند بهشت زن بودند
اول زن خویسل بود و دوم سیه زن فرعون بود **سیتم** فاطمه و خمر حرم **چهارم** آم فرمود
پنجم و هشتم مادر و هب زن و زن و هب بن عبدالله علی **هشتم** دختر امام حسین بود
نهم هشتم زینب دختر ام المومنین و چند موضع **اول** زن خویسل بود **دوم** سیه زن

زحون پس از شیب مردیت که خویسل از هب بفرعون بود و بخار بود و همان بود که توبه
 از برای مادر موسی ترشید و بعضی گویند که فرزند فرعون بود و مدت حد سل ایام
 گمان میکردند که موسی بر سر جوان غلبه شد در آن روز ایام جفا را نظر کرد و بپای
 گشته شد و زن خویسل شاط و خمران فرعون بود مؤمنه روزی شاد از دستش افتاد
 گفت بسم الله و دختر فرعون گفت پدرم را میگوئی گفت بیکدیگر میگویم که پدر و کار من و
 نت گفت بگویم این را به پدرم گفت که چون دختر قیصر را بفرعون نفل کرد فرعون از زن را
 با فرزندانش طلبد و گفت پروردگار تو کسیت گفت پروردگار من و تو پروردگار علی است
 پس اطمینان نمود که شوری از سر آید و نه و توش در آن شورافروختند او و فرزندانش طلبد
 و گفت پروردگار تو کسیت گفت پروردگار من و تو خداوند علی است **فصل** اوست که
 شایسته و پندگیت اوست خداوند زما بندگیت ما هیچ ناقص نشد تمام **مطلب**
 اوست زما بقیام چاشنی شد و جود همه ماند بخت جود همه پس امر نمود که از برای
 با فرزندانش در آن توش آغازند از زن و بفرعون کرد و فرمود که یک التماس دارم که
 من و فرزندم بگوئی که جمع کنند و بر زمین دفن کنند گفت تو چون حق بر مادی
 چنین خواهم کرد اما که در کسیت از فرزند آن اوراد توش می انداخته و چون فرزند
 آخر که شیر حارده بودند آن شورافروختند انداخته از زن چون آن حالت را مشاهده

پروردگار بندگان از برای من خانه و بهشت و برهان مرا از فرعون و کردار بد او و برهان
 مرا از کردار قبیله ران پس بسوی او الهام شد که سر بسوی آسمان بلند نماید چون نظر نمود
 منزل خضر را در بهشت دید خندان کردید فرعون گفت نظر بخوانش کنید که من او را عذاب
 میکنم و او بخندد پس بدین حال بر حمت الهی وصل شد و بر ویت سلطان نیت که او را عذاب
 میکردند ابر بر سرش سایه می افکند و مستغفار از او ایات نیت که از مردان بسیاری بکمال
 و اما از زنان کامل شده اند مگر چهار زن آسمیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران و خدیجه
 بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و مریم بهترین زنان اهل زمان خضر و فاطمه بهترین زنان
 دنیا و آخرت و اما **سیم** در زمانیکه در راه خدا از آن کشیدند پس فاطمه دختر محمد بود و در وقت
 که روزی رسول خدا بنزد فاطمه آمد و دید که فاطمه بانه از جلالت پوشیده و بدست خضر
 ایستاده و در آن حالت فرزندان خضر را شرم میداد چون آنحضرت او را بر آن حالت
 مشاهده کرده آید از دیده مبارکش جاری شد و فرمود که ای دختر که مرا گشای غیای
 امروز از برای پیشیدن حلاوتهای آخرت تحت امر و فرزند جلد رحمت میشود لا یضیع
الله فی الدنیا و الدین آخر المحسنین پس فاطمه گوشت که در سول الله محمد میگویم خدا را بر نعمتهای
 او و شکر میکنم خدا را بر کرامتهای او پس حق تعالی این ایه را فرستاد که وَلَسَوْفَ يَعْطَاكَ
وَتَبَّكَ قرصه یعنی حق تعالی در قیامت انقدر به تو بخشد که راضی شوی همچو بعد از فوت

رسول خدا و بیعت و گرفتن بیعت پدیدنی از خلائق از برای ابد بر استقرار خلافت را
 بران موعون چنان داشتند که نشود مگر به بیعت امیر المؤمنین و قدرت بران تپلس و صل
 نیافشد لهذا بنا را بران گذارده که منیرم بدر خانه آنحضرت بریم و اگر بختی بیعت برود
 نیاید بکنند را با اهل ان بسوزانیم بعد از جمع آوری منیرم بر در خانه اهل بیت چون منیر
 المؤمنین و فاطمه و حسنین در خانه بودند و تمام از مصیبت حضرت رسول مخزون و غمناک
 و گشته و آزرده و در دناک و از پیون خانی دنیای دون و جفاکاری تهت زبون در فکر
 و بادل پر خون بودند و خضر حضرت فاطمه که مصیبت رسول خدا جهم مبارکش را ضعیف
 و نحیف کرده بود و منافقت بقوم ارکان وجود ارکان عالم آرایش را هم شکسته و از شدت
 بچوایه رنکش زده و از دوا فور امواج گریه دناکانش مجروح و ساعت ساعت غمناک
 سستو میکرد **نظم** کلمی جمال پیر در نظر در آوری از شتیاق پیر آه و ناله سرگشته
 کلمی ملاحظه کردی یعنی حسنین بان را دیدی بیکی از عینین کلمی بر یکدیگر مرقعی نظر
 میکرد و زبیل دید و رخ چو ماه ز میگرد کلمی ز بھر برادر از دل پر جوشن فغان ناله
 بیفاتی و زلف از هوش که انصاف بیدنی بوضع تعزیت گفتن فرزند و عو غار بر در خانه
 بلند نمودند که ای پیر ابوطالب در کتب حضرت امیر المؤمنین و بکلم رسول الله تحمل مشقه
 و لیکن فاطمه از اقصای مصیبت بر سر و بی نه تعزیت آنحضرت را در بر جاشی خونبار

و خوطری انکا بقدر آمد و بادل بریان له و فغان برادر که ایعرازا ما چو میخوای
و چرا مارا بصیبت خود و میکنداری و از این علم من چه بطلی **نظم** زیستند دکان با چو میخوای
ز اهل بیت رسول خدا چه میخوای **نظم** سیل شکم ز داغ بجز چهره **نظم** روز دیده بدان
بوقت شام و **نظم** هنوز بچرخیده مر هر بند **نظم** غدا می شام ز خوانه بجز بند **نظم** هنوز نالام
از کجای سینه پر غم **نظم** علی الدوام سسل برود و بچرخ ستم **نظم** هنوز آه دل غم سیده **نظم** محزون
نیافته است کسب الیک ملعون **نظم** بگو که این چه وفایت این چه دین داری **نظم** بمصلحتی چه خیر است
این چه غم خواری **نظم** عربین از سخنان بانوزان سیده **نظم** این اصلا تا شرکر دید و گفت
اَفْخُكُوا الْبَابَ وَالْاٰخِرَةَ **نظم** عَظَمَکُمْ در رکب **نظم** و آلا از بر شما سوزانم حضرت طه
فرمود ایعرازا خدا شیرینی که میخواهی بر خفت بخانه من در ای از این حرم محرم شرم دار
و بقدر خفا و ستم رواه دار پدرم که میغیر شامت دیر روز از دنیا رحلت کرده و تو امروز
میخواهی که خانه را فرزندان من بسوزان **نظم** لعین میی در جواب گفت بی حمله آتش بر دران
خانه محرم را فرو خند و ان دریرا که تحلف ملکه سموات بود و سوخت و عمر لعین لکدی برده و
حوان در را کفند چون خواست که داخل خانه شود حضرت فاطمه او را مانع شد و فرمود یا آیه
و یا رسول الله برادر و بنو عیله ساکنان طاهرا بگریه و زاری را برادر پس عربین غفلت
شیر بر چلو می نمودند زنجوکیه **نظم** معصومه بلند کردید باز از لعین تا زانرا بلند نمود و در دست

مبارک

مبارک آهسته حالین زرد و غلام ملعون تا زانرا بر دوش آهسته کوفتن زرد بوی
که درم نمود و تا مدتی ان درم بود و تا وقت وفات کفش حج روح بود و خاله و لید
پلید شیر را علاقه که در دست داشت حواله ان بنویس را بر ده حصت نمود که بعضی فوت
حضرت محسن را از ان ضربت میدانند پس ان حقه از کثرت ضربتها ناله و فریاد از نهادن
چون امیر المؤمنین از ان طلع کردید به خیار برون آمد و عربین را گرفته بر زمین
تجلا بعد از بردن امیر المؤمنین مسجد و آمدن فاطمه قصد نمودن انکه میوان را پاره و
و منع سلمان المفصوم را از ان دنیا بدن حسنین و رجوع اهل بیت بخانه حضرت فاطمه
پوسته محزون و غمناک بود و کسی او را خدا ن مدید و شب روز در گریه و زاری و ناله
و پشیمانی بود **نظم** بسکه شب بخت نکشت نه می افروخت **نظم** کسی زگریه او در مدینه خواب
نداشت **نظم** هر روز بیکه از ان پشیمانی ناله دارد **نظم** بر اعدا از دل پرور و در کار حزن تا در تنگ
انجمن از بسکه بس ز دیده که هر چه که گشت دهن وی چون سپهر برانجم **نظم** بی اهل مدینه
بجهت حضرت امیر المؤمنین شکایت از کثرت ان شکست حال فاطمه سر نمودند آنحضرت **نظم**
فرمودند که ای پسر ملعومه و ای خزینه محزون شایخ مدینه از گریه تو بیکش آه و اذو
میگویند که شب که بر کنی و روز آرام گیر و یا روز گریه ناه و در شب آرام گیر تا پیش فرما
حضرت فاطمه فرمود که ای اهل مدینه بگو که زمان نکشت من در دنیا میدان شما سپار

بپا رتواند بود و اندک زمانی نگذرد که دیگر ناله من گوش نشنید **نظم** نگذر و نقد
از صلت یاب **۴** که روم از عجبش من شتاب **۵** زود بپشت تو بگو قطع شود **۶**
ناله فاطمه سینه کباب **۷** چکنم داغ فراق پیری **۸** خانه صبر مرا کرده خواب **۹** میزند موج
طوفان شرک **۱۰** سر بجزین بجز بوی خواب **۱۱** نرغم چون برم زش غم دردم **۱۲** نکشم چون الم
دیدم بر آب **۱۳** بجد قسم که شب روز حواهم کریت **۱۴** بیدار بختی شوم لبی گفت روزی
بقیع میرفت و درختی در قیع بود در زیران درختی نشست و میکشید چون عریض
مطلع شد که آن درخت بر افروید بر سر می افکند امر نمود که آن شجره را قطع نمود پس
امیر المومنین بکعبه مغموم فغانه در قیع بنامد و آن را پست لای خوان نام نهاد **نظم**
کیش از یسری شک چشم تر سافت **۱۵** لبنا ز لخت خواب بگره **۱۶** زیر آه فغانه غم **۱۷**
بهم آورده مقف طاق تو ام **۱۸** نمودش گاه کل آناه و ناله **۱۹** کشید از خون دل بر قف ناله **۲۰**
بخود خست تبارش بر چه دیدی **۲۱** آناه و ناله بندش میکشیدی **۲۲** دران فغانه از لخت بگر خست **۲۳**
پشتش ز خون دیده پرده **۲۴** آناه و ناله فغان و فریاد **۲۵** بلبست و چارچوش **۲۶**
نمودش حلقه **۲۷** او غم داده **۲۸** بگوین آگاهی درگاه **۲۹** بزر بخر فغان بسته فزایش **۳۰**
فراران ناله که هر سو زارش **۳۱** کشتنی که در درگاه بودی **۳۲** کل اندوه بارش مینوی **۳۳**
هماری کا نذران بنیاد فرمود **۳۴** ز خواب دل و کشت بگر بود **۳۵** میرین خست و بدین کل یاقوت **۳۶**

همان پست لای خوان آغاز و انجام **۳۷** چون صبح میشد حضرت فاطمه حسنین را بر می داشت
و بان فغان غم آید میرفت و داشت بر پدر بزرگوار کج می کرد و چون شام میشد حضرت
امیر المومنین شب زانجامه می آورد تا هنگام صلت باین نوع بود و هفتاد و پنج روز
پدر بزرگوار باین قرار زندگانی نمود و در هر شب چشمتی زیارت قبول می نمود ای اجد میرفت
و حضرت سلمان بعد از رسول خدا با از ان درگاه کوتاه کرد حضرت امیر المومنین هم شکایت
فرمود که ای سلمان چرا پا از در خانه ماکوتاه کردی سلمان گریان بکجای بخت عرض نمود که ای امیر
المومنین بر خجسته کردم مکن آن درگاه را خالی از رسول الله بنیوانم شامده نمود و غم
طاعت ان ندارد و خود را کانه بنیوانم داشت و بلال مؤذن بعد از ان حضرت کرد کلال
و طلال غبار بر جوارش نشست و از فراق بخت پرسته مخزون و زبان از اذان است
و میگفت بعد از رسول الله از برای کسی اذان بگویم **نظم** چه کل از فغان کشتن بگویم باه و ناله
بپشت **۳۸** ز کشتن رونقی دارد نه بیل افغان **۳۹** پشید **۴۰** پس و زنی حضرت فاطمه خواست
از ان بلال بنود و طلال امیر المومنین بجهت اذان بر کله سرباه و چون آمد اگر گفت
فاطمه پدر بزرگوار و ایام معاشرت سپید ابرار را بخواه و خود را از کینه تو نت بپشت نمود
و چون بمقدان محمد رسول الله نام پدر بزرگوارش گوش زد مغموم کردید **نظم**
فغان آه و غم بنود پند **۴۱** کشید از در دهر ان آه و فریاد **۴۲** کجای ای پدر آرام **۴۳** غم کجایی

قوه روح روانم **۱** کجایه ای منس جان من **۲** از بهر آنست پدر فریاد فریاد تو نوی
 مونس سبهای آرم **۳** چنانکه بکشم سبهای آرم **۴** رود از جورتمت دیم ای باب **۵** ز خواب جگر
 از دیده سیلاب **۶** ز غم آنست بپزارم غیبت **۷** نهی حوار و زارم **۸** پس لغزه زارم **۹** غش
 کرده برودر این دنیا بیکم مردم **۱۰** کان کردند که نخواست از دنیا نخواست **۱۱** کرد بلال را خبر داد
 که ترک اذان نما که فاطمه از اذان دینارست چون لغزشم بهوش آمد امیر تمام اذان
 فرمود بلال عرض کرد که ای بهترین زنان بر تو ترسم که صدای اذان مرا بشنوی و بگوش
 شوی پس حضرت فاطمه او را گفت فرمود محمدا احوال ان لیس حور و شب و روز بانه و فتن
 میکند **۱۲** نظم کذبت لبیک شب روز و بدین منوال **۱۳** تن منور او شد ضعیف جمیع **۱۴**
 تا که شب چهارم از رحلت سید عالم خبر احوال عالم بقا که شش زدنیه حور و
 چون صبح شد باش مشه و خوشتر شد و ضعف بیماری قدری آرد خیر کرد بجهت یقین نان و قدر
 کل راحت که جهاد حسینی را بنویسد و گوید ای پسران را نه **۱۵** نظم برای شش کوی
 تاران در حجاب **۱۶** گرفت فاطمه زهرا که روان کلی در آب **۱۷** بآه و ناله زدی یوان **۱۸**
نظم کند بجزت آن دو در دنیا **۱۹** است که کردش نه بر عین **۲۰** رسید بوسه آه و غم و پریشانی
 ناکه در آن دنیا حضرت علی المرتضی و اهل خانه شد از آن حال تعجب کردید و فرمود که ای محمد
 دو جهان وای موصوفه افلاک زمان **۲۱** ایادر کجی وای بریم و عیسی **۲۲** وای یقین جبهه تقدیس

و حلال **۱** وای آسیده عالم تخیل و کمال **۲** ای زهرای مرضیه **۳** وای حوراء لیس **۴** ای مادر مظلوم **۵**
 وای خرمک صوم **۶** وای عروس کم بخت **۷** وای بنوی حمله **۸** وای اعزاز **۹** ای سیاره راه قبول **۱۰** وای
 مستزده جلوه کاره رسول **۱۱** وای ضیاء احمدی **۱۲** وای ضیاء حق **۱۳** وای کر در این مدت **۱۴** وای
 که در کرد و کاره دنیا مشغول باشی چه وقت که اسرو زبیه کار دنیا مشغول داری حضرت
 فاطمه چون کلام نخواست شنید قطرات عبرت از دیدگان مبارک جاری ساخت و فرمود
 که ای جد رسول الله **۱۵** وای رسول الله **۱۶** وای خلیفه من **۱۷** وای وارث مرتبه **۱۸** وای
 ای طراز خلق **۱۹** وای از دار حضرت مصطفی **۲۰** ای شیر مرثیت **۲۱** وای حیطه ذخیره طریقت
 ای سکو ذریع ابوطالب **۲۲** وای نوچه لقب سید ائمه الغالب **۲۳** وای امیر علم امکان **۲۴** وای
 قوام مرکز کن **۲۵** نظم هکذا فراق یسین و یسین **۲۶** یا علی زمان موهبت **۲۷** آید به کام **۲۸** وای
 در رسید یا علی دوش پریم **۲۹** از خواب دیدم بر بالای بلند **۳۰** ای سید **۳۱** وای هر طرف نظر میکند
 چنانچه که منتظر است **۳۲** فریاد بر کشیدم که **۳۳** یا ابا **۳۴** تو کجای **۳۵** که از فراق تو دلم سوخته **۳۶** و شدم
 که خسته **۳۷** گفت فاطمه من در اینجا **۳۸** پرسم گفت **۳۹** که گفت **۴۰** که گفت **۴۱** که گفت **۴۲** که گفت **۴۳** که گفت **۴۴** که گفت **۴۵** که گفت **۴۶** که گفت **۴۷** که گفت **۴۸** که گفت **۴۹** که گفت **۵۰** که گفت **۵۱** که گفت **۵۲** که گفت **۵۳** که گفت **۵۴** که گفت **۵۵** که گفت **۵۶** که گفت **۵۷** که گفت **۵۸** که گفت **۵۹** که گفت **۶۰** که گفت **۶۱** که گفت **۶۲** که گفت **۶۳** که گفت **۶۴** که گفت **۶۵** که گفت **۶۶** که گفت **۶۷** که گفت **۶۸** که گفت **۶۹** که گفت **۷۰** که گفت **۷۱** که گفت **۷۲** که گفت **۷۳** که گفت **۷۴** که گفت **۷۵** که گفت **۷۶** که گفت **۷۷** که گفت **۷۸** که گفت **۷۹** که گفت **۸۰** که گفت **۸۱** که گفت **۸۲** که گفت **۸۳** که گفت **۸۴** که گفت **۸۵** که گفت **۸۶** که گفت **۸۷** که گفت **۸۸** که گفت **۸۹** که گفت **۹۰** که گفت **۹۱** که گفت **۹۲** که گفت **۹۳** که گفت **۹۴** که گفت **۹۵** که گفت **۹۶** که گفت **۹۷** که گفت **۹۸** که گفت **۹۹** که گفت **۱۰۰** که گفت

یا علی ان بختان می نهم که خدا تو چون بصیفت من بنوال بشی فرزندان من گشته نمانند
 و کلی کرده ام که چنانچه پیش از این بودیم که نمیدانم بعد از من چه می آید زاکر بنوید و رضی می
 یتیمان مرا که جوید و میخواهم فرزندان خود را بنویسم و موی پیش زان که کم که معلوم نیست که بعد از
 من کی می آید این را نشانه کند و غایتی از موی پیش از این **نقطه** مرا در کف می آید
 این **نقطه** همیشه دارم و ظاهر این **نقطه** حسن می کشند از هر کسی **چشم** را تیغ و تیغ کشید
 زنده بچلو و دیگر بسینه نماید شش را از او بیا **نقطه** غریب هم بر در کف می آید نه مادر بر و نه پسر
 و مادر و چهره زرد زینب از داغ برادر مرا این دهنها و نخسته دارد و پدر و مادر مرگشته دارد
 اما چون میراث من خبر فراق را از آن سیده زن آن حسرت در کانون سینه اش زبانه
 کشید و بگفت از دیده دارد و فرمود که ای طفل هنوز از داغ فراق حضرت مصطفی نمانده ام
 منع بخت از بر دلالم دیده گذارم حضرت فاطمه گفت که ای در بصیفت پدرم صبر کردی در غری
 من نیز شک نیستی ناپس خفت بر آن محصور گردید و بعد از شستن با بر جنبی پیش از
 برای دعا روانه تیغ نمود پس از فرمود که طای می برای این حین نماید و بعد از رجوع از تیغ
 حوزدن طایم با نمود به بالین مادر آمدند و حضرت امیرالمومنین پیش از روانه روضه حیدر کو
 در وقت ضعف بر غلوه مستول شد حضرت امیرالمومنین با دیده گریان مرا غلوه را در کن
 با دیده گریان عمامه از سر برداشت و فرمود که ای یار و ریزه با این غم خوردن خود سعی نکنم

نقطه
نقطه
نقطه

و از حضرت فاطمه ای من اکل قطرات حرات آنحضرت بر صورت فاطمه ریخت و دیده را کشود چون
 آنحضرت را گردانید و فرمود که یا علی هنگام وصیت است نه زمان تعزیت امیرالمومنین فرمود
 که یا فاطمه چه وصیت داری فاطمه فرمود که یا علی مرا چند وصیت است اول آنکه اگر در خدمت
 تقصیری کرده باشم مرا عفو فرمائی آنحضرت فرمود که حاجت من سوای یکی از تو چیزی ندیده ام
 فاطمه فرمود وصیت دوم من آنست که فرزندان مرا عزیز داری و دست شفقت از سر ایشان
 بر نداری زیرا که بعد از من می آید و سیم آنکه مرا تب و فتنه تا چنانچه در حال حیات که را نظر
 بر قامت من نیاده بعد از حیات نیز مرا نه چند چهارم آنکه با از زیارت من کوتاه کنی زیرا که
 این گروه ام و با کام از تو مفارقت مینمایم پنجم آنکه بعد از من مامور را بعد خود را وری زیرا
 که او از برای فرزندان من مثل من است حمله چون وصیتهای مخصوصه باشد رسید فریاد از آنها
 امیرالمومنین برآمد و هک حسرت از دیده اش جاری گردید و فرمود که ای خرسید الانام وصیتهای
 ترقیم مینمایم اما منم وصیت چندی دارم حضرت فرمود که این عم جان فرما آنحضرت فرمود
 اول آنکه اگر در خدمت تو تقصیری رفته باشم عفو فرمائی زیرا که تو در خانه علی رحمت بسیار
 و مرا تها بی شمار کشیدی **نقطه** بر من جان جوی ساقی بر بردی در کف لوی و خانه بکر
 حوزدی بقرصاضی و با علی وفا کردی شب نشینی و صبح آید کردی دل گشته ام از با هر
 یار **نقطه** با لاهی خویشم تو غمگین رشتی تو همد من و من در جهان بودی ز راه هر دو

لطف نمودی. **و** وقت دوم من است که چون در روضه رضوان بگذشت بدست رسیدن
و همان بسی از من فراق دیده به جهان کشیده به بخت سلام شد و آنچه از دست من رسیده
عرض نمایی سیم اگر از من بخت نکشت نمایانی فاطمه فرمود که یا علی حاش و کلا که از شما
چیزی دیده به چشم که موجب نکایت بشد بغیر از وفا و مهر با و مروت پس آن دو بعل کلان
عصمت درین سخن بودند که فرودش از او ملاقات و نه هفتاد و از درجه برآمد ای حسنین
میگفتند که ای پدر همان در کتب که مادر خود را و راع با برین نایم حضرت فرمود یکی نان
بشاید که معلوم شد که مادرش از دنیا در این هنگام متوجه دار بقا دیده عرض کردند
که چون داخل روضه جد بزرگوار شدیم که دیدیم که بگوشت ما رسید که بنیک از هم خلیج
که میان فاطمه را آمدند و بهیچ میگویند که شفیقان فرما آمدند و حقه چنانچه میفرماید
که بگوشتشان ما آمدند بعد از سلام بگذر بزرگوار خود آوازی شنیدیم که ای نوز دیدی آن نوز
مادر خود روید که همین رودی از دنیا رحلت خواهد کرد و با جمعی از انبیا بجهت استقبال مادرش
آمده ایم پس حسنین داخل حجره مادر گشته خود را بر روی دست و پای اطومه افکندند و زار زار
ناله کردند و میگفتند که ای مادر دیده باز کن و با سخن آغاز کن **نفس** سخن کی ز جهان بگردد
بگذشت **و** نظری کن که فراق دل مار خون رحمت دیده بکت لبوی ما ویتیم و دو بیکر
میناید غم بهمان تو بر ما تاثیر بکجویم پناه و بکجویم سکون و او از جور و جانی فکرت و جنت

فاطمه چون صدای غم قزای نوز دیدگان خود را شنید دیده گشود و این زار و بغل گرفت
و فرمود که بیکان مادر ندانم که بعد از من حال شما کی رسد و از کشتن چه دستها برآید
رو آور پس دختران را طلبید و خارش این زار برادران نموده همه را با هم التوا منیم پس
پس از این زار روانه روضه بر نور احمد می نمود پس همه را امر فرمود بجا فرستادن آب بعد از
تجدید وضو و همه را امر نمود که فرمود اسما گوید که چون آن حقه و نه در جهان داخل حجره
آواز فریاد و ناله در دناک انگشت نمود و شنیدیم که عرض حاجت بدار که حضرت معبود مینمود
که خداوند بجز نبی پدرم محمد مصطفی و بشو میگوید بیدار من دارد و بدرود علی المرتضی
که در محارقت من مینالد و نیز از دل حسن و حسین که در محبت من خواهند داشت و ناله
و دختران نرسیده من که بر کز کاران مهت پدرم رحمت کن و از عیال است در گذر که ناله
اسما درین محل بلند شد حضرت فرمود که ای اسما کفایتی مرا شهادت که از بعد بخوان اگر جواب نشوی
بنا بکن من این عاریت را راع نموده ام اسما گوید که از حجره ظاهر دور شد و بعد از
زمانی داخل گشته دیدیم که بنای مبارک بخت قبده کرده و جامه بر روی خود کشیده گفتیم
یا سیده الان جواب نشنیدیم که گفتیم ای خرسید بنیا جواب نشنیدیم گفتیم ای دختر محمد مصطفی
جواب نشنیدیم گفتیم ای دختر تبرین کیسکه بر روی زمین راه رفته و اید خر کیسکه بر تپه
توبین او ادنی رسیده چون جواب نشنیدیم جامه از روی برداشتم دیدیم مرغ خوش

بش خبا رجان آرمیده فغان از جان من برآمد که در اینجی حسنین و بعل کشته مادر
محو را بدی ل دیدن که چنان جامه را چاک داشت که بره داری نزد یک شد که خجرا
هلاک فرمایند که سیمه میجره و میرالمونین را اعلام نمودند آنحضرت که این دخیل خاد که
مجلس چون شب در آمد به تقییل و تکفیل آنحضرت پرده است و از بقیه خطوط حضرت رسول اکرم
خط نمود و چون خواست که بنده کفن را به بند حضرت امیرالمومنین فرمود که ای ام کلثوم
وای زینب وای سیمه وای فاطمه وای حسن وای حسین وای پادشاه وای مادر وای
که این زمان بهیچم فراق است و طاقات در هتت حوا بود پس حسنین بر روی سینه مادر
ایده کفشد که در حسرت نه لا تنفلی ابدا من فیک جددنا محمد المصطفی ام و امینا
فا حطرت انرا هر آیه ای از حسرتیکه فرمونی نشیند از مقهور شدن جد ما محمد مصطفی
و مادر با فاطمه زهرا ایما در سلام ما را بجد ما برسان و بگو که بعد از تو ما تمسکیم ای مادر داغ
فراق تو را چگونه بر جگر گذاریم **فلم** حسرت میگفت که یا در تو بودی هر دو من **تورفتی و**
فرمان شد کشتن بومادران من **تورفتی و در زلفت ای کشته پهلوی باد و** رود صبر و قرار
رست تاب تو ان من **حسین میگفت ای بگفته ای خواطر احوال** **درم را سوختی**
بگوخت جان بران من **بگو ای مادر زارم چه زدم پشور دران** **حضور در زبانی**
تنگه آفرمکان من **فرمانوشم در انوادی کنی ای مادر محزون** **که من ایام و پی علی**

ای هر دو من **دران خاک با خور آه ناله هدم نیست** **و می بگذر با و راند بگر فغان**
من **در انوقت که کرد و چون خوارین سر بران** **فهر کجای تا به پی زینب را فوج خوان**
من **بشهرت م دو فغان و بچسبنا کفر آیین** **برند از جو این سر او خواهر و خران**
حضرت امیرالمومنین م فرمود که هر دو را کار عالم کو است که در میان کفن فاطمه کرد و ناله
در آمد و دستهای خجرا بلند کرد حسنین را زمان طویل حسینه نه چسبیدند ناگاه
ناشی از آسمان برآمد که ای احسن حسنین را از روی سینه فاطمه را در جگر کشم که ملک شما
بگریه در آورده **فقد اشتاوا الحبيب الى الحبيب** **پس حضرت امیرالمومنین حسنین را**
از روی سینه مادر برداشته و بنده کفن را به و این شعر را گفت **فرا فاک اعظم**
الاشیاء عندی و فیک فاطمة اذ فی التکی الی ایتا اعظم **پس از آن و جد**
ت در ز من و مقهور شدن تو ای طغیانی در غم است سائگی حسرت و افواج
شجوا اطله اخیل مضی استنا سبیل **از روی حسرت که میگویم و از راه اندوه نوحه بنمایم**
بر روی که بهترین راه رفت الا یا عاقبت الجودی و استغنی فخرتی و انم ابکی
خاکلایم اید به بخش کن بر بخش شک و یاری کن مرا و صیبت فاطمه که خون من درم است و
بر دست خجرا که زدم مجلس چون آنحضرت خواست که فاطمه را داخل قبر کند و دست از زمین
قبر برداشته بود دستهای بغیر خدا و حید مظهر فاطمه را گرفته و داخل نمود پس حضرت

در کبریا و خداوند که آرزو است و غایت و مقصدی است رسول
الله ای زمین این امانت من و خرم رسول فدیت تو سپردم از زمین آوازی را که در
غمت میباش که من بر او مهر بان ترم و چون خاک بر قبر پاک حضرت نیت اندوه نخواست
هچان نمود و آب دیدنای نورش بر روی مبارکش جاری گردید و این مرثیه را در صفت
آنحضرت فرمود که جَبِيْلٌ لَيْسَ بَعْدَهُ لِحَبِيْبٍ وَمَا لِيُوَاةُ فِي قَلْبِي مَصِيْبٌ
ناظم چیده دوستی است که عدل و نظرا نیست هیچ دوستی از برای غم او در دل من بطنی
جَبِيْبٌ غَابَ عَنِ حَبِيْبِي وَبَعِيْبِي وَعَنْ قَلْبِي حَبِيْبِي لَا يَحِيْبُ حَبِيْبٌ مَنِ غَابَ
شده است از جسم و از چشم من و لکن چوب من از قلب من غایب شده است و دوست
نفس جانش در آنجا است و دل من در پیش اوست و نیز در مرثیه آنحضرت فرمود که اَدْنَى
عَلَى الدُّنْيَا عِلَّةٌ كَثْرَةُ وَصَالِحَاتِهَا حَقْنُ الْمَلِكِ عَلِيْلٌ می بینم خوشبختی دنیا را
بر خود بسیار و صاحب دنیا تا چنان مردن بتلاصقت و خوشی است و ای قیامت لَا يَمُنُّ
إِلَّا مَنْ هُوَ بَيْنَهُ فَمَنْ هُوَ بَيْنَهُ سَبِيْلٌ من پشیمانم بوی که
دوست میدارم او را پس آیا از برای من بوی آنچه من او را دوست میدارم را می است لَمْ
يُزَيِّدْ أَحَدًا أَنْ لَا يَمُوتَ جَبِيْلُهُ وَلَيْسَ إِلَيَّ مَا يَتَّبَعُهُ سَبِيْلُهُ و از او جان
است که دوست او نیز در لکن آنچه او خواهد و میطلبد لکن نیت لِكُلِّ أَجْمَاعٍ عَنْ خَلِيلِيْنِ

فِرْقَةٍ وَكُلُّ الدُّنْيَا دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيْلٌ هر جماعتی را فراق لازم و در صفت
مفارت در و بنال و در صفتی در جنب صفت فراق اندک است و آن أَفْقِيَادِي
فَارِحًا بَعْدَ أَحْمَدٍ وَبَلِيْلٌ عَلَيَّ أَنْ لَا يَكْدُوْمَ خَلِيْلِي بدرستیکه مفقود هر نفس
من خاطر را بعد از احمد و دل است بر آنکه دو دوست همیشه در عالم نمی مانند و دوستی هم
نمی باشد و لکن خَلِيْلٌ دُونَ مَالٍ وَضِدُّهُ وَلَكِنْ دُونَ الْأَكْرَمِيْنِ خَلِيْلٌ
بزرگ نیست صفت مال و همدان و لکن صفت سران کرمی بزرگ است لِذَلِكَ جَنِيْبِي
لَا يُوَاطِيهِ مَضْجَعٌ وَفِي الْقَلْبِ مِنْ حَزَنِ الْفِرَاقِ عَلِيْلٌ از حبه این است که خَلِيْلِي
من بخواب که نرسد و در دل من از این فراق سوزشی است إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبِيْنَ
وَأَمَّا هَجَرٌ پس او آتم فروه بود که در ذکر توصیف امیرالمومنین شربت شهادت نوشیده
و با عجز آنحضرت حیات یافته و شش ماه بعد از وفات حضرت زندگانی نمود و اما احوال
ساز زمان در مقامات سابقه مذکور گردید و وَأَمَّا فَاتِمَةُ پس در بیان تکلیف بود و آل
محمد است و رحمت حضرت مصطفی در غریب و نجیب آنچه بر ایشان گذشته درین حدیث است
خو که در حدیث مفضل است و در آن دو مقام است فَمِنْ أَوَّلِ أَزْوَاجِهِ دُرُودُكُمْ وَشَهَادَةُ
عَرِيْبَةٍ است
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
جَعَلَ أَوَّلَ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي الْكِتَابِ وَأَمْرًا أَنْ لَا تَأْكُلُوا

الْبُيُوتِ مِنْ طُفُورِهَا وَأَوْبُوتِ مِنَ الْأَبْوَابِ وَالْعَتَاوَةِ وَالسَّلَامِ
عَلَيْهِ مَنْ وَضَعَ عَنْهُ بِلُطْفِهِ الْإِبْرَارَ وَأَخْبَارَهُ مِنَ الْبَيْتِ وَالْأَخْبَارِ مُحَمَّدٌ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْإِبْرَارَ وَالْكَرِيمَ أَخْبَارَنَا عَلَى أَهْلِ بَيْتِنَا الْبُيُوتِ
وَمَوْضِعِ الرِّسَالَةِ إِلَيْ الْعَالِيَةِ وَالْأَخْبَارِ لِكُنَاءِ مَا عَلِمُوا بِالسَّعَةِ إِلَيْ اللَّهِ يَا رَحْمَتُ
لَنَا قَبْضَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ تَعَبِ هَذَا الدَّارِ وَحَقِّ الْمَكْرَمَةِ الْإِبْرَارِ طِبْتَ
أَعْلَامُ الْهَيْدَارِ وَالْبَيْتِ أَرْكَانُ الْغَوَايِزِ خَلْفَ مَنْ بَعْدِهِ خَلْفَ أَصْلَا
الصَّلَاةِ وَاتَّقُوا التَّهْوَاتِ تَنَاصُوتَ وَصَبَّحَتْ وَأَذْوَاعُهَا تَصْبَحُ حَرَمَةٌ
وَحَامَةٌ وَأَذْوَاعُهَا حَرَمَةٌ عِنْدَ حَمَلَةِ عَصْبَتِ الْخَلَاءِ مِنْ سَهْلِ اللَّهِ السَّوَالِ
وَأَذْوَاعُهَا حَرَمَةٌ عِنْدَ حَمَلَةِ عَصْبَتِ الْخَلَاءِ مِنْ سَهْلِ اللَّهِ السَّوَالِ
وَأَذْوَاعُهَا حَرَمَةٌ عِنْدَ حَمَلَةِ عَصْبَتِ الْخَلَاءِ مِنْ سَهْلِ اللَّهِ السَّوَالِ
بَيْنَا رَسُولِ الْأَمِينِ وَأَحْكُوا أَحْبَابَ فِي غَوَايِزِ اللَّهِ الْمُهَيَّنِ وَكُفْرًا
سَبَّحَ الْإِنْسَاءَ الْعَالَمِينَ وَاسْقُتُوا مِنْ بَطْنِ الْجَنَّةِ أَيْتَمُوا مَوَارِثَ
الطَّاهِرَاتِ وَالْإِبْرَارِ وَأَحْبَبُوا ثِقَلُ الْأَوْرَادِ بَعْضُهُمْ خَلَّةَ الْبَيْتِ
الْمُتَخَذِ قَوْصَعُوا أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يُوَدُّونَ دَرَمًا وَلَا دِينَارًا فَلَمْ تَزَلْ يَنْتِ
الرَّسُولُ مِنْ بَيْتِهِ إِلَى أَنْ مَاتَ شَهِيدًا مَقُولًا وَمَعْصُوبَةً حَقًّا مَوْعِدًا
إِنْ مَاتَ مَقُولًا إِنَّ الَّذِي يُوَدُّ رَأَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَعْنَاهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا

وَالْأَقْرَبُ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا اه اه ثم اه چگونه از مصابی که بعد از رسول الله
 این است چنانکه است بیکر کوشهای بخت آوردند با اینکه بخت در هر تبلیغ رسالت
 بر محبت اهل بیت خود جزئی نباشد زیرا که این بار ای آن بخت بود و در حقیقت
 ازین آن ازین و از آن بخت و شنیده اید که است بعد از بخت این چه
 حیاتی است نه نمودن خدا و اوست که در مثل مقام چه میگوید بوده است در آنجا
که میفرماید لَقَدْ شَرَّفْنَا وَابْعَثْنَا النَّبِيَّ وَشَرَّفْنَا وَصَلَّى عَلَيْهِمْ بَعْدَ الْبَيْتِ
وَالْحَجَّ هَآئِهِ تَقْبِضُ كَمَا رَزَقَ شَدَّ وَأَوَارَهُ كَرِيمٌ فَذَا لَدَرْسُولِ خَدَا بَعْدَ زَوَاتِ
وَفِي شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ
وَفِي شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ
مِنْ دِيَارِهَا وَفِي شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ شَدَّ
از خون الطلسمان است و در زمینی قری از آن پیغمبر زاده ای پکنه واقع است
وَأَحْسَنَهُمُ بِاللَّهِ بَلَاءُ وَفِي مَا نَالَهُ شَهِيدًا لِدَرْسُولِ الْبَيْتِ
کسیکه بای او علیه و رحمت او در راه مذ شری بود بخت نام چنین است و در آنچه رسیده
او را از طهارت و قرآن شدت میدهد قَبْلَ مَا رَزَقَ الْكَفَّ ظِلَامَ بَيْتِهِ
قَصَّوَادُ وَتَهْ ظِلَامِينَ حَوْلَهُمُ الْهَمُّ كَمَا مَحِينُ أَنْ حَسْبُكَ أَوْرَاقَهُ بَلْ زَمِينِ

که با در آن روزت کشیده آه جانای که هم در کباب او کشیده شده و نشسته کام در کن رهن
 فرات تربت نمادت نوشیده و آذو نسهم فوق العوالی کاهنا نجوتم و
 داسر السیط یقینم بیدار و سرهای بخوانان آه مانند شاگان بودند و سر بر سطح پیغمبر
 حین در میان آنها مانند ماه شب چهارده بود آه آه آه فتن منلیج عقی حبو
 یکبار بگذر گفتم التوافی و دعاهما لها ذی پس اندوستان ای کسی است که از این
 بان غشهای لایزاله پاره شود که در کربلا افتاده اند و خاک کربلا را یاد برینا حق نداده
 سلامی برد و پیغمبری شد تذکره فراهنا الثانیات بولکنا الی اعظم الصلوة
والظهور که ام غشها ان غشها بیک آه و مصیبه سببان بر روی ایشان دوایند
 تا آنکه استخوانهای سینه و پشت ایشان در هم نرم گردید سائله متفجج و صنایع متفجج
 هتاک و مکتور حکم ما که جبراً نوع پیغام رسانیدن کیکه دل او بدرد آمده
 و همان نزدیکی که از تن بیرون آید و دل همکشته شده که هیچ چیز علاج او را نخواست
 کرد و چون او کربلا رسید پس بان غشهای کشته و ان جبهه های خروج بخون غشته از
 مایه با خطاب کند و گوید که آه مضینم و قسقم کبودا و دغم فانی باکم
طاولت و لیس خاف رفته و جگرهای مارا پاره پاره کرده و دلهای مارا بشکست
 حسرت بوفتد که دودلهای بوخته ما آسمان بالا می رود و تازه ایم از جهه شهابی

آرم و بتقرعوا بهم بود و بقی کل عین من مصا و عکم قذی و فی کل کبد
 من مصا و عکم قظر او در هر چینی از چشمها از جهه شمشیر کردن شایخوای
 فرورفته و در جگر هر یک از مایه بخت شمشیر واقع شده و کل فراغ
 و اینک لظیم انکم و کل العلماء کذا من اجلکم مشرد و آب سیرینی که بخورایم شما
 از چون لب تشنه شما را بخورایم بر ما تلخ میگرد و در طعام لذیذی که بخورایم
 صرف نایم چون از مصیبت شما بگذریم میرسد بر آینه انهار بر مانا کار میگرد و **دعای**
دعای از قلم از خاتم در بیان شکایت آل محمدت در نزد حضرت رسول در آنچه بعد
 از آنحضرت بر ایشان واقع شده بلکه مشاهد از حدیث طویل منقول است که حضرت صادق
 فرمودند که بعد از ظهور حضرت قائم هلاک مسیانی و احراق جنتین بخین انقی فرعون و مان
 این است و نزول رکوف و بنای مسجد در ثوبه و بخت نمودن جوان حسنی با حضرت حضرت امام
 حسین و ظالم شود و با دوازده هزار صدیقی دهها دود و نفر کش او در کربلا شهید شدند
 هیچ رجعت خوشتر از این رجعت نیست پس بیرون آید صدیقی اکبر امیر المومنین و برای او
 در آنجای شرف باشد مقصوب که کنش در آنجاست و یک در بکین و یکی در صفای
 زمین و چهارم در مدینه طهیه و گوید می بینم قدیها و چو غنای تن را که آسمان و زمین را
 روشن میکند زیاده از افاضت ماه و پس بیرون آید سید اکبر محمد رسول الله با هر که

ایمان آورده است بآنحضرت از جهل و جهل و غیر این و هر که در جنگهای آنحضرت
کشته شده باشد همه را زنده جمعی را که کشته کرده بودند و کشته میکردند و کشته
و یار کشته او می نمودند و میکشیدند و کافرت و کافرت و کافرت و کافرت
و بخوابش میخوابش میکردند و هر که با او جنگ کرده باشد همه را برای خود میبردند و همچنین
بر میکردند و یک از آنکه صاحب زمان و هر که یاری ایشان نموده است خوشحال
شوند و هر که از ایشان کرده است آنکه پیش از آنوقت عذاب خوار و دنیا بستاند
مجملاً کل آنکه چهار است که همه دنیا را بگرداند حتی پشت کوه و آنچه از غلظت است و جمع دریا
تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه این طایفه و این خدا را بر پا دارند و در آنجا
پس فرمود که گویا منم ای محض ازوری را که امان تر و جدم رسول خداست و پادشاه
و آنحضرت سرکایت کنیم آنچه بر ما از این است بجا کار بعد از وفات آنحضرت واقع شده
از کذب و در کفهای ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و او را بکشتن و برون
برون ما و خلفی جور از حرم خدا و رسول بفرستاد و ملک محمد و محمدی که در پس حضرت است
پناه گریان شود بفرماید که ای فرزندان من نازل شده بشما که آنچه بجا شد واقع شده
پس ابتدا کند حضرت طه و سرکایت کند از او بگوید عمر علیه السلام که خدا را از من گرفتند
و چند آنکه جهل برای ایشان اقامت کردم سودمند و نماند تو که برای خدا دادی عمر

ازین گرفت و در حضور همه بود و انصار آب و من بخش خود را بر او انداخت و پاره کرد
و من بسوی قبر تو آدم ای پدر و سرکایت این را تو کردم و ابو بکر و عمر بسقیضه نیست
افتد و این همان دگر الهی که دند و خلافت را که از تو من بر این زمین بود
کردند پس چون آمدند که او را به بیعت ببرند و او ایستاد و ایستاد و ایستاد و ایستاد
خانه اهل بیت را بسوزانند من صدانه م که این چه چیز است که بر خدا و رسول منافی
میخواهی که من پیغمبران را از روی زمین براندازی **فصل** برای حیت ای پیمانی بد کرد
که میدی من را از حقان آثار هنوز بهر خدای رسول عایلان **۱** بات شام و سحر سینه و دل
بر این **۲** هنوز روز شبان کار من غم وزارت **۳** هنوز خون جگر از دیده ام جاریست
هنوز ناله مرگم است آه قرین **۴** فغان سینه هنوزم نیاشد بکین **۵** هنوز صبح مرا غم
و بگر خونت **۶** هنوز چهره مرا از ترس کککونت **۷** هنوز یکم اهدی ز خانه ما
رو و بفرست برین خاک است نه **۸** از صیت بر رخ شور و کینه اندازی که نل آن بر دل
از جهان براندازی **۹** عمر بیک گفت بر کن این خط که خط عافیت است که بگوید و امر نهی
از بهمان چادر ندی را که بگوید و ابو بکر میست کند و اگر نه اش در خانه سالی اندازم
و همراه میسوزانم پس گفتیم خداوند به تو سرکایت میکند آنکه پیغمبر تو از میان رفت و قش
همه کافرتند پس عمر خداوند که حرفهای حقانه زبان را که از خدا پیغمبری و امامت هر دو را

بشناخته است پس عمر تا زمانه زنده و دست مرا شکست و در شکم من زده و فرزند من محمد بن
 ششماه از من سقط شد و من فریاد میکردم که وایا وایا و رسول الله و آخر تو قاطعاً
 دروغ گویند و بازینان را و نیز نند و فرزندش را بکشید میکنند **نفس** شکست دست و در
 بازوی مرا زدم زده از جفا و خدا لعین درم بشکست شد سخت ز کین حق من بسیار
 بنا که کفم ای صطفی و وایا وایا که بیا ای پدرم بر این غمخوارم چای پنهان که ز جور وستم
 در آزارم به پنهان که فاطمه را شکستش دارند بازینان پیدا خسته بش دارند پدرم
 ز جفا ز زمانه پر خون است به پنهان پس شکم پدرم که گوت نذیری ای پدر و او
 خواهم دل را آید و سینه را آهم بنود زین همه درد و عالم را یاری نه توانی نه انبی
 نیا و غمخواری و خواهم که گویان چه را برایت نایم میرا تو مین آید و مرا بشه
 چنانند گفت ای خرم رسول خدا دردت رحمت عالمان بود بکند او کند میدهم تو را که
 مقصد از سرکش فی و سر آسمان بنده کنی و الله که اگر چنین کنی خدا بخینه بر زمین
 و یک پرند در هوا زنده گذارد پس بر شکم و از آن آزار و در و شکست **نفس**
 باین درد و باین آه ترانم باین آزار اندوه بهانه بدین چای یاری و چه غمک ری
 باین خواری باین چای عسباری بازوی و پهلوی شکست و ای از بار حق کشته
 و دایع منزل دنیا نمودم بار الله بار غم کشودم پس حضرت امیرالمومنین را که

که ای رسول الله بعد از خضبت خلافت چندین شب با حسین نجانه هم بود و آنها را رشم از آنها
 که مرا بعت خلافت مرا گرفته بودی از این طلب یاری نمودم و همه و عده یاری کردند
 و چون صبح شد هیچکس بفرست من نیامد **نفس** پس از وفات جاب تو امت خوشخوار
 شکست عهد نمودند و مرا بسیار شب من و حسین ای رسول عالمان تبر و جله آنها
 هم هم جویان برای نصرت دین رفته و عده نمودند و ای بعد و فایک که نام نمودند
 میان قوم جوی خوار و نازیدم فرید و یکس و چه یار و غمک رشدم و بی محنت از آن
 کشیدم و قفسه من مثل قفسه مارون بود در میان بنی اسرائیل که موسی گفت که ای فرزندان
 پدرم که قوم تو را ضعیف کردند و نزدیک بود که مرا کشند پس صبر کردم از برای خدا آزاری
 چند کشیدم که هیچ و صبی پیغمبری از امت ان پیغمبر مثل ان کشیده بودند اما مرا کشیدند
 بقریب عبد الرحمن بن طلحه مرادی **نفس** شدیم شد ز کین ای محمد حق را بخون خضبت
 شد آخر مرا سر حجاب بشهر کوفه حین و حسن میم شدند و غریب دار و داغ پدر الیم
 شدند و بخت از دست و کلوم از وفا داری بآه ناله زاده و غمخواری که میزد داغ
 غم آه و ناله سر کردند که پدر و غم پی پدر را کردند که ز خون جگر چهره شان بود گلگون
 که از اجوم غم و آه غمیدی دلخون پس حضرت امام حسن بر خیزد و گوید که یکدیگر را که چون
 نهادت پدرم بمعاویه علیه السلام رسید زیاد و ولد از نار ایامد و بچای هزار کس کباب کوفه

فرستاد و من و برادر من حسین و سایر برادران و ایما را پیکر نه بخت گنیم معاویه و دیگر
قبول کند که نشانی از بندگی بر سرش را برای معاویه بفرستد پس من بمجد رفتم و خطبه
و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجهنم خواندم پس که جواب من گفت پس او
بسمان کردم و گفتم خداوند او کواد و بش که پیش از دعوت کردم و از عذاب برتر نیام
و امر و نهی کردم و ایشان را یاری کردند و از فرمان بر داری معصوم شدند خداوند او
بفرست بر ایشان بلا و عذاب جهنم را بمجدم با آه و فریاد نمودم خلق را اندازید
طلب کردم از خلق کوفه انداد بیکت این سفیان آید که کسی یاری نکرده ی بر سر
شدم بچنان حد از کوفه برآرد و لم از فضل است که بر خون مرا شد صلوات بر یاری
بجز دقت که در سب این یاریت و کوئی دین کوفه است با ندوه دل و با آه سینه
شدم عازم بخمسوی مدینه پس از خبر فرود آمد ایشان را گزیدم و بکتاب علیه روانه
شدم پس آن حد بنزد من و گفت اینک معاویه لشکر با نوار کوفه فرستاده و مسلمانان را
تلاش میکند و زنان و اطفال بکینه را گشته اند پناه ایشان نهادیم من گفتم
با ایشان که سارا داده بپشت جمعی ایشان فرستادم و گفتم بفرموده معاویه خواهید بیعت را
خواستید شکست و مرا مضطرب خواهد کرد که معاویه صلح کنیم بگو که رسم و آیینی نباشد
و غیرت و دینی نباشد بعد خورش کوفه را و فایست بگو که خوفناک و خیر نیست

نباشد کوفیان را این سعادت شکست عهد ایشان رت عادت کسی کو عهد بر
چند شکست بن حکم کجا بود که بسته ازین و لخواه از دیده کران شده دل موج
خون چون بحر عمان آفرید که آنچه من ایشان را خبر داده بودم پس بر خیزد امام معصوم
معلوم شهید حسین بن علی و با خون خود خضاب کرده شده با جمع شدند امیکه با او شهید شده
آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک آل علی چه شعله آتش علم زند و فریاد از آن
زمان که جوانان اهل بیت خویش کفن بر صحنه حشر قدم زنند جمعی که زنده بخت نشو
کر بلا و حشر صحنه زمان صحنه حشر قدم زنند چون رسول خدا نقلش بر آید که بر جمع
اسما خایب که بر تخت کران شوند ز جوش کریش نشسته مراجع و روزی
اهل سپهر بحر عجاج رسد چنان است دین برش برین زبام عرش رود سیل شکسوی
زمین و حضرت فاطمه زهرا بزند که زمین بلرزد در آید بنا که گوید از فرط غم حسینم دای
قتل کرب با غرق خون حسینم دای چرا کون جگر چهره کرده رنگین شوم فدای تو را
چنان دهم نگیان و حضرت امیر المومنین و امام حسن از جانب رت حضرت رسول آید
باید و حضرت فاطمه از جانب چپ حضرت پس حضرت امام شهید زیدک آید و حضرت رسول
اورا سینه خود بکسیان و بگوید فدای تو شوم اکنون دیده تو در باره دیده من روشن باد
و دیده من در باره تو روشن و از جانب رت حضرت امام حسین شهید آید و باشد

و عیسی را از جفای یهود و محمد را از قوم خود و ولایت را بسید او چنان نمود
و زنی که مرده او را وارث بنیاد نمود **نفس** دهنده که بکل ملکوت و بکل جان داد
هر که هر چه سزا بود حکمتش آن داد **شراب** جمل بکام یزید بیدین ریخت زلال علم
بغز نهش و مردان داد **غیر** حضرت زهر حین تشنه جگر که رستگاری شد آن
کوثره او جان داد **بهر** تم که زینک پیمان و در پرورد که حکم از دیش در زمانه
فرمان داد **چرا** یزید تمکاک را لب خندان **چرا** بسید سجا و چشم گردان داد
مردیست که چون مخالف و مخالف عراق و حجاز بسبب قتل امام حسین و بر سر کوفت
انام زین العابدین و عسرت طهرین زین تشنه و توجع یزید پدید کشید و بنای
کسلوئی چند که متضمن اختلاف از ان ملعون بود و در بر و علانیه نهاد و ان فی الایام
از گردنای خود بشیمان شده بشیانی او در قتل سید مظلومان سودی نهشت بنی
محبت با حضرت سیدان جدین و عسرت طهرین او گذشت تا آنکه ایشان را زحمت
انفراق بسوی مدینه طیبه داد و هر روز زبان بجزر خواهی میکش ده و انایان میکشند
ای ستمکار **غدار** **غلام** کسی مثل تو در دهر و دنیا نباشد نه انت تو هر غدار این
کن و چه باشد **سجای** بای اگر سرنهی بکوی ارادت **تو** را بکین مقصود خویش
راه نباشد **منقول** که روزی چند پیش از حرکت نمودن از شام زحمت تعزیه

واری حضرت امام حسین را اهل بیت طهره از یزید شقاوت فرجام حاصل نمود
و منزل ایشان که خانه ولی شتم گشتن و بران بود اولین مجلس در ماتم سر و مظلومان
بود که در اینجا بر پشت پشیمانی ایشان جا جهای سیاه پوشیدند و برهم تعزیه
واری کویشدند و هر که داشت بود از قریش و بنی هاشم باس سوکاری در پرورد
افسوس بر بر بخل مصیبت آنحضرت صخر شدند و نامت روز متوجه تعزیه و گریه
و **در** غم پای داشت و **کربلا** جلای کردند اندر بر سیاه **تک** آه زمزمه جلال
ان زمانه بر گشت و او از ماه **در** در ششم نموده و دوم امام چهارم را **طیبه**
و خواهرش و عذر خواهی زاده نموده و تکلیف توقف م را کرد قبول کردند پس
مزمین ترتیب داد و اموال چند بجهت خویشی راه حیراست و گفت اینها عوض آنچه
بنا و نفع شد ام کلثوم گفت ای یزید چه بسیار کم جانی برادران مرا تمام اهل بیت
حضرت رسالت را گشته که جمله دنیا بر بیکوی ایشان میشود و میگوی اینها عوض
آنچه کرده ام بی بای قتل فرزندان سید کونین را یزید چه میدانت که حق سبحانه و تعالی
فرموده است **انا** یوتیه در روز جزا که حشر تمامی خلق دنیا خواهد شد معلوم
میشود که خون بھای آنحضرت چیست و برای قاتل او بغیر از عذاب **تشنه** چشم
نیت کینه بھای که از حضرت کربایی با و میرسد قبول شفاعت شیعیان است

دوران شوق که جای خوف و بیم است امید بهم فردوس و جحیم است تمام دنیا
در غم گرفتار است همه سرگشته و در مانده و زار تمامی در خیال کار خویشند نه در فکر
زن و فرزند خویشند شفاعت را بخیر او شری نیست بدست هر کس این بخش نیست
الفصل در بیان بن شیراز که از اوصیای پیغمبر شیر و نذیر بود و طبع و گفت مردی از اهل
شام را که بزور و صلاح و سداد و امانت و دیانت آراسته باشد با این همراه
کن و تیره سفرش را بوجه نیکو حیا سازد و جمعی از عاقلان و خاندان را با این
بفرستد و روایتی است که نفعان را همراه نمود و بخت امام زین العابدین علیه السلام گفت که خدا
تفت کند پس هر جا نه که مرکب قتل پر زور گوارت کردید و اگر من بجای او میبودم
هر چه از من طلب میکرد میدادم و قبول فرموده او نمیکردم و گفتن او را فی عیثه مود
نفعان را بجهت دفع تشیع مردم و اگر ارضی بقبل الخزرت نبود پدر زید را که ولد ازنا بود
ما مور کشتن امام مظلوم میناخت و او را به حکومت کوفه نمی نوبخت گفت خدا را بدو
جویش ضلالت اندیش داد که چه کردند بعد از آن گفت که باید همواره نهادهای تو بمن
برسد و در حاجت که داشته باشی طلب نایی که با حاجت مقرون است پس نافرمانی بسیار
در باب رعایت این به نفعان و خاندان و صاحبان نمود و کاروان سالار فرستاد
و راع نموده روانه کرد و در **نظم** روان شد کاروان مانند آتشکده زینب

چون در ناله آمد چون دل عذبه زینب چه زینب بی برادر کرد اینک بفر کردن
ز غم سرگشته شد چون بخت بر کرده زینب **نظم** قاصد لا یخو خزان و لا کار کاروان
غریبان با بندگان غم و زنجیر و داغ پدر و برادر و عم سوار کردند و حضرت حمزه را
با افغان آورد و چادر سیاه بجهت در آوردند اما اینک آه این زینب را و حست
استوار گرفت زیرا که بخاطر آوردن زنی را که در سیه چهره جلال سر و مظلومان از
یثرب به طبع روان و از بطحی مکر باستان بودند و از حسرت آن روز کاروان **نظم**
سرگشته کان به کاروان پستی میگرفت و بزبان حال میگفت **نظم** یا زانو زنی که کرد
یار بود بخت با پی کاروان پدیدار بود پادشاه پیکان یعنی حسین بر غریبان کاروان
سالار بود پس منزل بمنزل کردند و خویش دل بر فتنه بمنزلی رسیدند که گویی از کشتن
که با ایشان رسید و مانع جانشان معطر کردید که اطاعت نیست و زمام ناقص ما
آرزو مند از اینجا محقود کردن بیشتر شد رفت که این را بکار برد که گویی
از اهل بیت بیشتر چنین میگفت **نظم** مرا به بر که دلم شوق کربلا دارد خدا کند که برادر مرا
کنده دارد بسوی کربلا رفیق آرزو دارم سر زیارت آن خاک مشکبوی دارم هوای
کوی حسینم داده اند اسیر غریب وطن مخمیر و در نظر مرا به بر که من اهل فرقتی دارم
شهادت بکفتم از آن خاک بردارم مرا به بر که به منم بخاطر ناست حال اگر عیسی کباب

و اما چرا بر که بر چرخ دوباره قیامی حسین
قبول نمود رای است ز ابلیس که با کوه ایند چون بزدین کشند منور معطر است
بکر رسیدند و دیدند که جمعی از مردمان در آن مکان متوجه زیارت و در ماتم داری میسند
چون معلوم شد جابر بن عبدالله افسری و گروهی از بنی هاشم واقارب حضرت
بودند که زیارت آمده بودند حرولیت که جناب جابر غلامی دشت چون طلیم
یکسان را از دور مشاهده نمود او را فرستاد که معلوم نماید که ایشان کیشند چون غلام
روانه شد و بزرگ رسید دید که پیشوای عبادت که با عترت طاهره متوجه کربلا
به تخیل رشت و گفت **نظم** ایضا چه بیا که خوابگاه آمده اند از سر بره البر و روان
آمده اند بشتاب که عترت شهنش نهید با سوز دل و او دفغان آمده اند
ایضا چه عادت قرین حضرت سیدالبدین و اهل بیت طهرین اینک بزدین کشند
مورسید نهاد میرسد **نظم** فرودگانی اگر جان و می شناید که با و کاجین
شاید می آید جابر چون این سخن شنید غلام را اواز نمود دیده و از استقبال
شستاب چون بزدین رسید دید امام زین العابدین با خواهران و عمتها
و هیئت اهل بیت از محلهای پادیده شدند ناله کن و نوحه خوانان می آیند جابر
بشتاب تمام چو را بخندست امام امام برانید رکاب انجی با بوسه داد و بفرمود

مبارکش نهاد و آنحضرت نیز دست عطف بر جابر کشید و چون جابر نظر کرد و
که اینک رضایه آنحضرت شکسته و حواصط بر بزرگش نشسته دیده حق پیش از فراق
خوبار و غل و زنجیر را گردن و بازویش شکسته و ریش از با غم برادران شکسته و
رویش از ماتم اعیام و اقوام بر روی پوسته بدر جالش پال شده و تقرابالش در
نظم صدای ناله زین رسید بر گوشش خوشش ناله کلوم کرد مدحش زاده
ناله جانور و خزان جین که از زمین نعلک بود صوت شون و شین چنان کریت
ز بجرین دیده پر آب که بر در کینه او آبروی چشم سحاب **نظم** ایضا ز کرب و زاری بسیار
عرض نمود که ای کاش کوی سعادت جان جابر فدای قدمهای مبارک شما باشد و از این
مرکبان تا سر تربت سید مظلومان مسافت بسیار است سوار شوید که توانی فی شاستر و گان
و فامیشت پیاده روی نمائید تا خبر نهشت که در همین محراب بود که ایشان را بعد از
شهادت امام مظلوم پیاده میدوایند و تشنه و کرسه اذیت پارس میزند
یا دورشان دیده بشکارد و همدشان در دلدل کاکار جانشان در سایه شمشیر دل
جوشان ناله کیر **نظم** رستگیشان بذران رنشتان غم پیکران در دور و گران
ناله اعدا بر جانشان سرهای بریده نهاده مرکبشان شرابای به لجام مقصدشان
گرفتارند ناله خشن آلوده خون جبین پرده خورشان آهستین در برشان

جگر بریان - بر سرش ن موی پریشان - سختی تنه می نمود که پیش از این راسته
و دانایی نه که هزشتان را بداند چه سر نای نزه که بر پشت و چلویش ن میزدند
و ب تازیانه که بر پیکر تریش ن فرو می آوردند لقمه شورت جابر قبول و سوار
شده روانه گردیدند و چون نزدیک بقبر معطر مطهر منور سرور خیران و جعفر
لبن شدند و نظرتان بان تربت پاک افتاد چه حیات رنجور از شران و محله
بزرگ افکنده نوحه کردند و آن بدور قبر حضرت حلقه ماتم زدند نوعی که صدای غوغای
ایشان بدین ملک افتاد رسید بحاجات و آوار و دشت از بحرین دیده بزار پدر
جاری سخت و آزار آتش بار دل افکاین را که حش و عجز و خواهان و ساء
عزت طاهره هر یک بنوائی آغاز نوحه بر این و مرثیه نمودند زینب زبان ملک
نظم ای آنکه کشته کشن فردوسی جای تو باد ازار مرثیه خواهرهای تو پنهان
بخاک جسم تو و زنده من در بیخ ای کاش بود خواهر زارت بجای تو نازند هست
خون رود از چشم و منش هر کسی شنید دیده چه من مابوای تو کشته بپرغم
و تم و نه جان من که می شدم روانه من از کربلای تو شرمنده ام من از تو که در
روز مآقت حلت غذا ختم که کرم غرای تو پس دختران و سر فرزند آن
وزوآران و شیعیان هم نوا و نوحه سر شده می گفتند **نظم** ای نوزد چشم شاه

ولاک - شد بعد تو بر سر جهان خاک - تا خون تو بر زمین فرو ریخت - خون گشت
روان ز چشم افلاک - هر دیده که بود پتو شد کور - هر سینه که بود پتو شد چاک
از هجر تو ای امام معصوم - از داغ تو ای جهان ادراک - شد ز هر کجایم خست
شده - شد شدم بکام جله تر یک - خلاصه جابروست بر شیعیان و آثار بیت
نشینان اهل بیت طاهره و حضرت امام زین العابدین را القدرتست نمودند که بارها
کش زدند و محله را باز آوردند و متوجه تعزیه داری شدند و نوشانی در کربلا برپا
که تن میداد از روز نهادت سرور نشسته کامان دران بیابان و حش نشن
در خیمه گاه فغان جانکاه این یحیی از عرش گذشت و در قلعه زینب خواتون
از خون دل یحیی مصیبت می رشت کثوم مانند خواهرین اید فاطمه چون جده اش
فاطمه زهر از غم پدر میکشید سینه چگون در ضیعه مخزون امام پیاپی بزم کربلا
و بقیه اهل بیت نالان و بیقرار سینه احباب در جوش قحطی اصحاب در غم خویش
ارواح اینها بکباب کربلا شتابان افواج ملکه لبوی زمین از آسمان احمد حق
و حیدر کار میکرشید و نازمانی که حضرت امام زین العابدین صلوات در اقامت
کر لادانشد باین خوب طعنه کسره بود و چون وقت رحیل از آن خاک پاک
شد و بکجه وداع بر تربت رسید آمد جمع شدند ساعت نیز مشبه زمان

عبور آن قلعه که شهیدان بودند حبس آن اندکین میفرمایند **نظم** یک روز جگر آه
و ناله میکرد یک دایع برادر یک پدر میکرد یک ناله و افغان یک غمین پیوست یک بزرگ
پاک پدر چمن میسود ز جمله عابد بیمار در بخش افزون بود رز و دایع پدر سر بر دلش
خون بود **نوعی** شد که سید الشهدا در هنگام شهادت فرزند هجده امام زین العابدین را
در ستر بیماری و دایع فرمود و متوجه میدان کارزار کرد و دید آنحضرت تربت نورانی پدر
مدرود نمود و با اهل قوم متوجه مدینه طیبه کرد و در آنوقت از زبان خل هر یک
از آن سوز و آن میا بان غم استماع این مقامات برالم میکردند **نظم** ما بر فیم بعد حیرت
و فریاد و افغان که ملا جان تو رسید کلکون کفان **نوعی** تنی را که تو گرفت از جگر
آن حسینی است که بد جان و دل پیغمبر **نوعی** کجاست حال تو زین مهر که در دل داری **نوعی** چن چه
خویشید در خشنده در کل داری **نوعی** پیکر لعل و شمع کوشیده در تو مدفون **نوعی** در دریا ی
علی است که غلطیده بخون **نوعی** می سپاریم تو جیم شهیدان کیم **نوعی** قاسم و اکبر و عباس و علی
صفر ای شهیدان بلا حسرت ما را رشتا **نوعی** ما بر فیم خدا با دکنده ارشتا **نوعی** میر و دم سینه زنا
جامه در آن ناله کنان **نوعی** از سر کوی شما زمره خونین کفان **نوعی** چون سر زمره گلشن زهرا
داریم از گلستان شما روی بطی داریم **نوعی** تمت القاب لبون الملك الامام
خدا اتر عشق الله و حق عباد الله قربان علی امید و خوانده تا بر بر صراط

وكان في ذلك يوم
من يومين

کتاب الایمان
 دکانه خاکی در شهر تبریز
 در دارالعلوم تبریز در خانه نجف آباد صاحب
 دارالعلوم تبریز

۲۵۱
 ۱۲۹۱
 ۷